

# کلوب



سال چهارم، شماره ۲۰۲۵  
پنجشنبه ۳۱ شهریور ۱۳۸۴  
۱۵۰ تومان

۱۹۸۱ شاهی



قسمت آخر

## شرک

فیلم در مجله

### خول سبز مردیان



پویانم فرادری پیشنهاد مهرجان

# دُل سِل

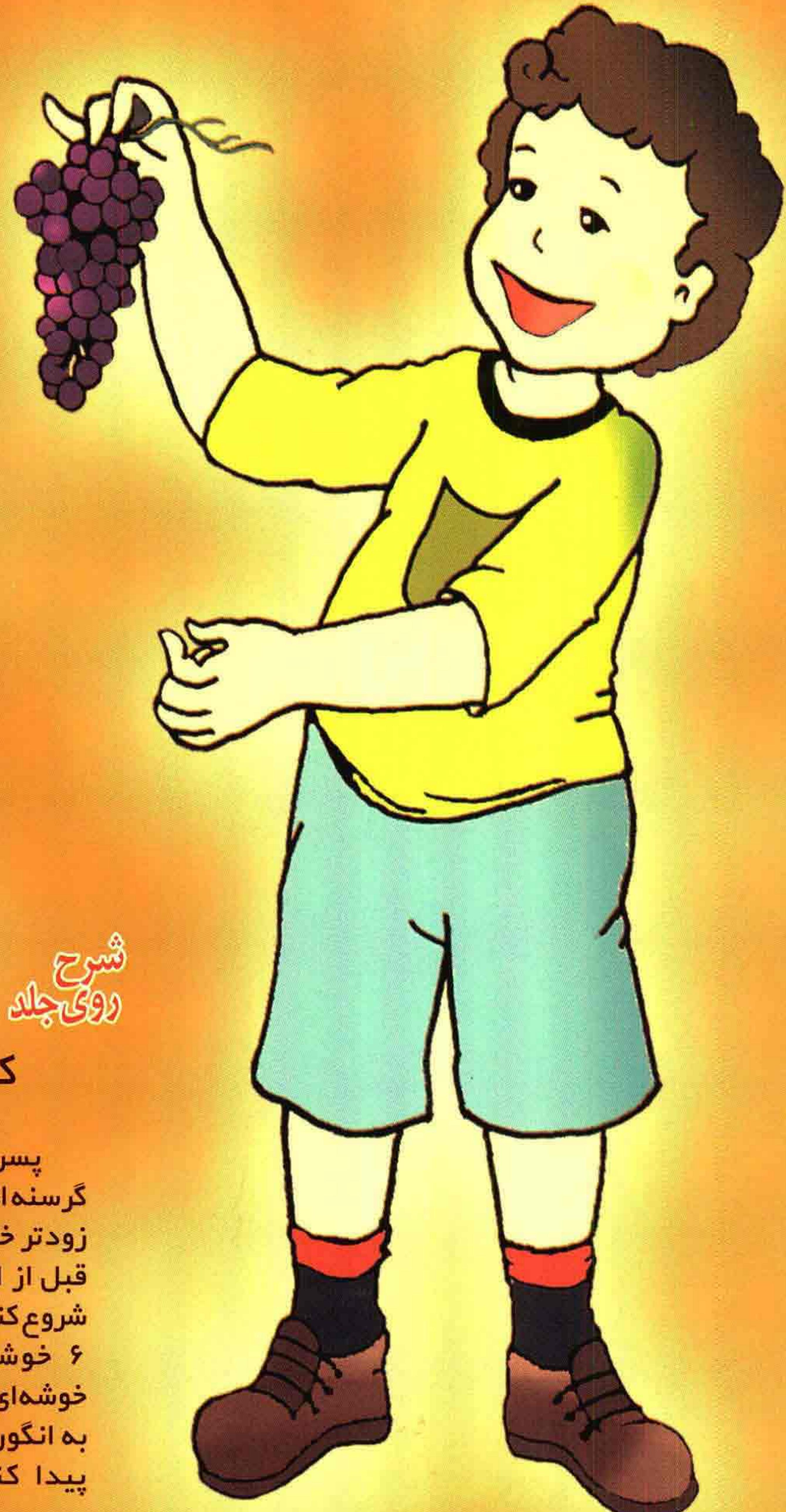
هفته‌نامه کودکان ایران

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام «ره»

- مدیر مسؤول: مهدی ارجانی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی
- تصویرگر: محمد حسین صلوایان
- مدیر داخلی و طراح بازی: جلد: نادیا علاء
- مدیر اجرایی: اشکان قمیشی
- عکس: امیر محمد لاجورد
- حروفچین: فیروز السادات والا تبار
- توزیع: فرخ فیاض
- امور مشترکین: محمد رضا اصغری

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

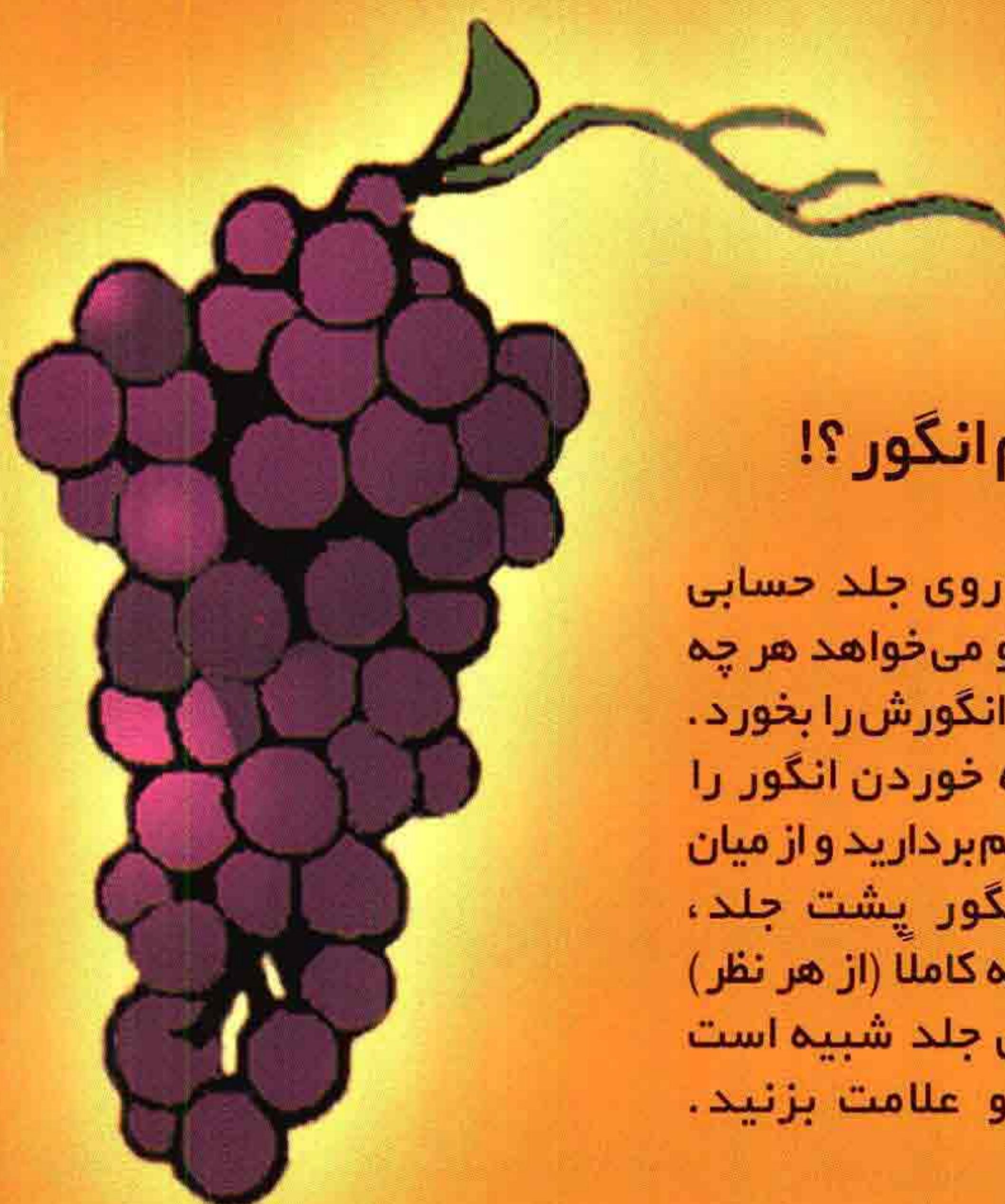
نشانی: خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲ • تلفن: ۰۶۷۶۸۳۳ - نمبر: ۰۶۷۱۴۲۱۱



شرح  
روی جلد

## کدام انگور؟!

پسر بچه روی جلد حسابی  
گرسنه است و می‌خواهد هر چه  
زودتر خوش‌انگور شرک بخورد.  
قبل از اینکه خوردن انگور را  
شروع کند، قلمبردارید و از میان  
۶ خوش‌انگور پشت جلد،  
خوش‌های را که کاملاً (از هر نظر)  
به انگور روی جلد شبیه است  
پیدا کنید و علامت بزنید.



### ○ مقدمه

هفته‌های گذشته دیدید و خواندید که شرک، غول مرداب مجبور شد در مسابقه‌ای که لرد بد جنس در شهر «دولاک» ترتیب داده بود شرکت کند. او در این مسابقه پیروز شد و قرار شد به جنگ اژدهاهی آتشین که شاهزاده فیونا را در قلعه‌ای زندانی کرده بود، برود. شرک، فیونا را نجات داد و او فهمید که شرک یک غول است. شرک طی قراری که بالرد داشت، فیونا را به او تحويل داد و سند مردابش را دریافت کرد. از سوی دیگر فیونا برخلاف میل قلبی اش، در حال آماده شدن برای ازدواج بالرد است و اینک ادامه ماجرا...

فیلم در مجله

۴

شرک  
غول سینم مهرجان

قسمت آخر



## طیفه

### «اسمی برای پدر»

معلم از مهدی کوچولو پرسید: مهدی جون! بگو بینم اسم پدرت چیه؟  
مهدی کوچولو جواب داد: راستش با بای من خیلی اسم داره. من بیش من گم  
باباجون. مادر بزرگ من گه کاظم. مستخدمون میگه آقا و همسایه من هم میگه  
خرس گنده!

### «جمله سازی»

دیبر دستور زبان فارسی: «من میلیارد هستم» چگونه جمله‌ای است؟  
دانش آموز: یک دروغ محض!

اشکان بشیری از بابلسر

### آهن

مادر: علی یا اسفناج بخور آهن دارد.  
علی: آخر مادر جان الان آب خوردم من ترسم زنگ بزنند!



### چیستان

آن چیست که چهار دندان دارد و یک پا؟  
جواب: جنگال



کدام درس است که اگر آن را برعکس کنیم معنی کارهای خوب است؟  
جواب: تاریخ

بریسا حسنی، ۱۱ ساله از قائم شهر

فریده روهی نژاد / ۱۳۹۰ ساله / از مشهد مقدس



زهرا قزله / پیش دبستانی / از رامین



فاطمه بزرگی / ۹ ساله / از تهران

پریا غلامی / کلاس دوم / از اصفهان

ویژه مشترکین مجله

## تولدتان مبارک!

تولد دوستان «دوست» برای ما عزیز و گرامی است.  
خوشحالیم که تولد این عزیزان را در مجله خودشان تبریک  
می‌گوییم. تبریک تولدتان، هدیه‌ای ناچیز از طرف ما به  
شماست. آخر «هر چه از دوست رسد، نیکوست».

## صد سال زنده باشید!

### متولدین نیمه اول مهر ماه:

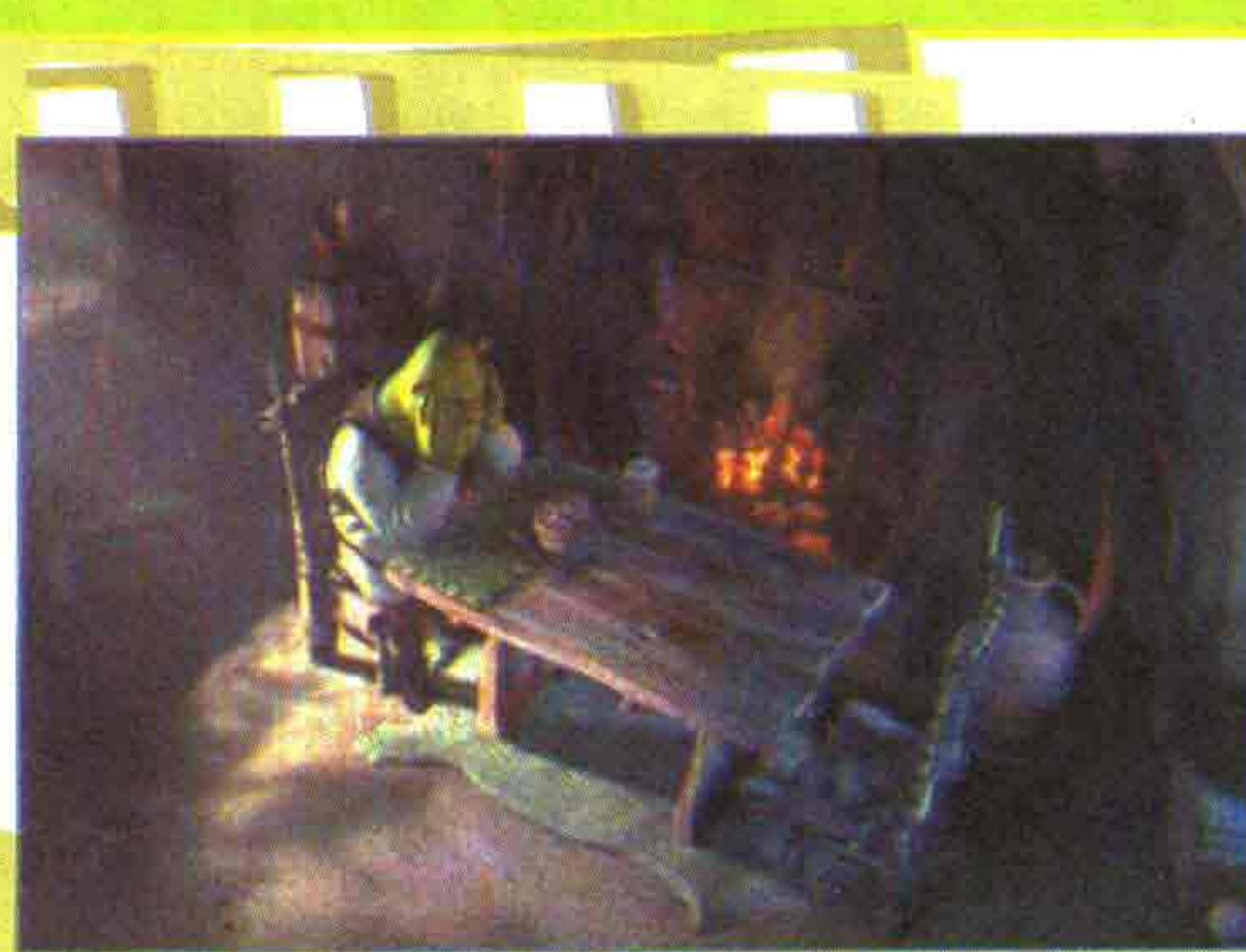
- هشتگرد: رامین شاه بهرامی
- یزد: فهیمه رمضانخانی - مهدیه رمضانخانی
- تهران: سهند ضابطی - سید عرفان جهانتاب- نازنین مظفری بور نوری - سهیل نجف زاده - علی محمد عقیقی - نوید شاهراه - فاطمه پالیزدار - شقایق صمدی - سید فرامرز حسینی - سید محمد طه خردمند - کیانا کجبا فائزاد - سید محمد قدیم زاده - امیر پاشا یوسفی مجلسی - کسری حیدری - فاطمه طالقانی - نوریه تجریشی - زهرا عسگریان - رضا ابراهیمی - مریم طلائی - محمد اسماعیل رخشانی - علی احمدی - علی فخرایی - زهرا توتوی - مهرناز هاشمی - الناز پرتو - مهران پوراصغر - پویا علی نژاد - ژیوار صورتی حسن زاده - هانیه خدامیان - محمد رضا قربانی - سید مسعود بلوریان - زهرا شاد استانیان - سید محمد حسین حیدر رابوکی - مهسا ملکی - محمد صادق محبی - کیانا حائری مقدم - سینا سعدیانی - پویان رضاخانی - اسراء رضایی - مهر آفرین معظمی گودرزی - علیرضا اختیارزاده - زهرا شبیری - فاطمه کریمی - مهلا کیا - مقداد مولی پور - زهرا کیا پاشا - خانه زیر گجو - سحر مشهدی - طیبه چهاردولی - نازیلا خرمی - علی اصغر تیموری - نگار سرلک - بیتا سادات پیرامی مهد - علی یوسفی - دریا علیپور - پارسیا حقی - مهدیه حاجی کریمی - فاطمه اسکندری - مهرداد حاذق نیا - فاطمه عسگری دربیقو.

### پاسخ‌های نیموجی

دوست خوبیان، نسترن اعتماد، ۱۳ ساله از زرنده (ساوه)  
۴ سال از انتشار مجله دوست می‌گذرد. به زودی انشاء... (۵ مهر ۱۳۸۴) مجله  
وارد پنجمین سال انتشارش خواهد شد.

\*\*\*  
دوستان خوبیان، مرجان شکرچی زاده از اصفهان، صبا شیرازی از اراک و  
علی معتمدی از اصفهان  
مشکلات شما عزیزان، مربوط به بخش اشتراک مجله است. برای تماس با این  
بخش، با شماره تلفن چاپ شده در شناسنامه نشریه تماس بگیرید.

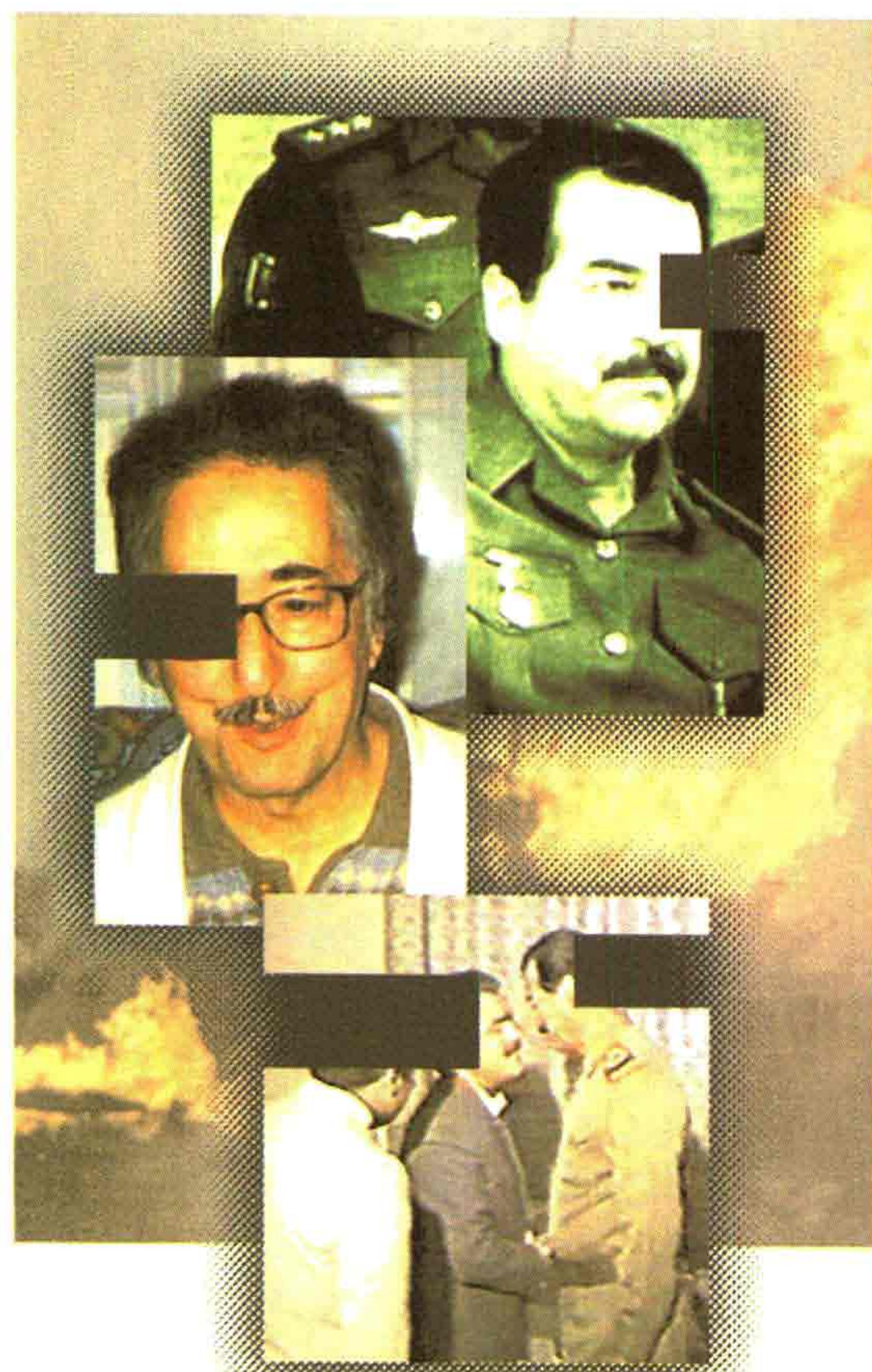
در همان حال که فیونا برای  
ازدواج با لرد بد جنس آماده  
می‌شود، شرک در کلبه‌اش  
واقع در مرداب به فکر فرو رفته  
است.



## حکایت بنده‌ای صالح

قدرت طلبی بنی صدر باعث شد تا او نصیحت ارزشمند امام را نادیده بگیرد. بنی صدر از آرایی که در انتخابات ریاست جمهوری به دست آورده بود، مغروم شد و از همان ابتدا بنا بر مخالفت با روحانیت و نیروهای جناح خط امام گذاشت. مشکل او مانند اشکالی بود که در دولت موقت وجود داشت. او نیز به سازش و زدویند سیاسی با کشورهای قدرتمند عقیده داشت. در امور داخلی کشور نیز سعی می‌کرد نیروهای مذهبی و انقلابی را حذف کند و افراد وابسته به گروهک‌های ضدانقلابی را جایگزین آنها کند. در زمان ریاست جمهوری بنی صدر، عراق تجاوز نظامی خود را به خاک کشورمان آغاز کرد. در آن زمان او فرمانده کل قوا هم بود. اما در کار دفع تجاوز دشمن کارشکنی می‌کرد زیرا بقای خود و طرفدارانش را در زیاد شدن مشکلات و بحران‌ها می‌دانست. او از مجہز کردن بسیج و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی جلوگیری می‌کرد. کار به جای رسیده بود که وحدت ملی کشور هم به خطر جدی افتاده بود. سرانجام امام تصمیم گرفت طی حکم کوتاهی، بنی صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کند. پس از این اقدام، مجلس شورای اسلامی هم در خرداد سال ۱۳۶۰، بنی صدر را برای ریاست جمهوری می‌کفایت تشخیص داد. با سقوط بنی صدر، اعضاء و هواداران سازمان منافقین (مجاهدین خلق) که از حمایت‌های بنی صدر استفاده زیادی برده و تشکیلات گسترده‌ای پیدا کرده بودند در سی ام خرداد ۱۳۶۰ دست به تظاهرات خونینی زدند. ساعتی بعد، مردم تهران، تعدادی از آشوبگران را سرکوب و عده‌ای از آنها را دستگیر کردند. از این زمان به بعد بود که منافقین، رسمآ دست به فعالیت تروریستی بر علیه انقلاب زدند و سران و اعضای این گروه در خانه‌های مخصوصی به نام خانه‌تیمی، مخفی شدند...

(ادامه دارد)

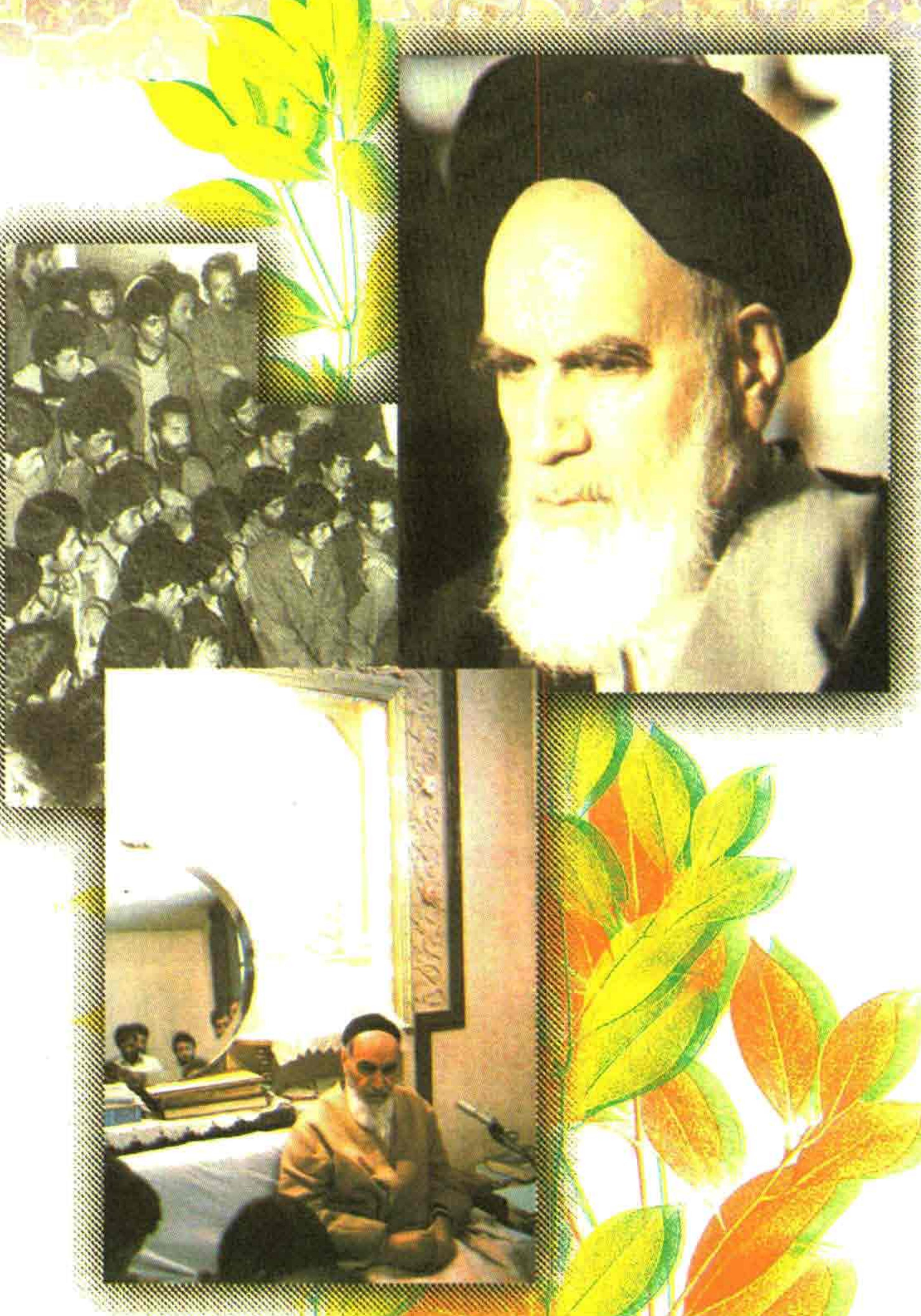


او فکر می‌کند که دیگر از شر الاغ راحت شده است. اما با تعجب می‌بیند که الاغ رو بروی کلبه او ایستاده است.



## یک خاطره، هزار پند

امام در جنبه رهبری، هیچگاه خود را از دیگران بلندتر، بزرگتر و بالاتر نمی دید. در جلسه‌ای درباره گروهی از افراد صحبت شد. امام فرمودند: «از این گروه، افرادی که من می‌شناسم، کاملاً مذهبی هستند». شخصی به ایشان عرض کرد: «آن شمارا قبول ندارند». ایشان بدون کوچکترین ناراحتی گفتند: «قبول نداشته باشند. من که جزو اصول دین نیستم که اگر قبول نکنند، بگویم ایمانشان ناقص است». بار دیگر در جلسه دیگری، شخصی گفت: «چرا این قضات دادگستری را که در میان مردم قضاوت می‌کنند، بیرون نمی‌ریزید؟ اینها که آدم‌های فاسقی [بدی] هستند». امام فرمودند: «چرا غیبت می‌کنید؟ از کجا فهمیدید اینها فاسق‌اند؟» او گفت که آنها ریش خود را با تیغ می‌تراشند. امام پرسیدند: «از کجا می‌دانید ریش تراشیدن را حرام می‌دانند، تا اینها فاسق شوند؟» گفت: «شما فرموده‌اید که احتیاط واجب آن است که ریش را با تیغ نتراشیم». امام فرمودند: «از کجا فهمیدید که آنها مقلد من هستند و از دیگران تقلید نمی‌کنند؟ مردم را به تقلید نکردن از من، متهم نکنید. من اصول دین نیستم و چه کسی گفته آنها باید از من تقلید کنند؟» امام بارها فرمودند: «مواظب باشید برخلاف نظرات مردم و خواسته‌های مردم عمل نکنید. حرف خودتان را به زور به مردم تحمیل نکنید. خواسته خودتان را تحمیل نکنید...»

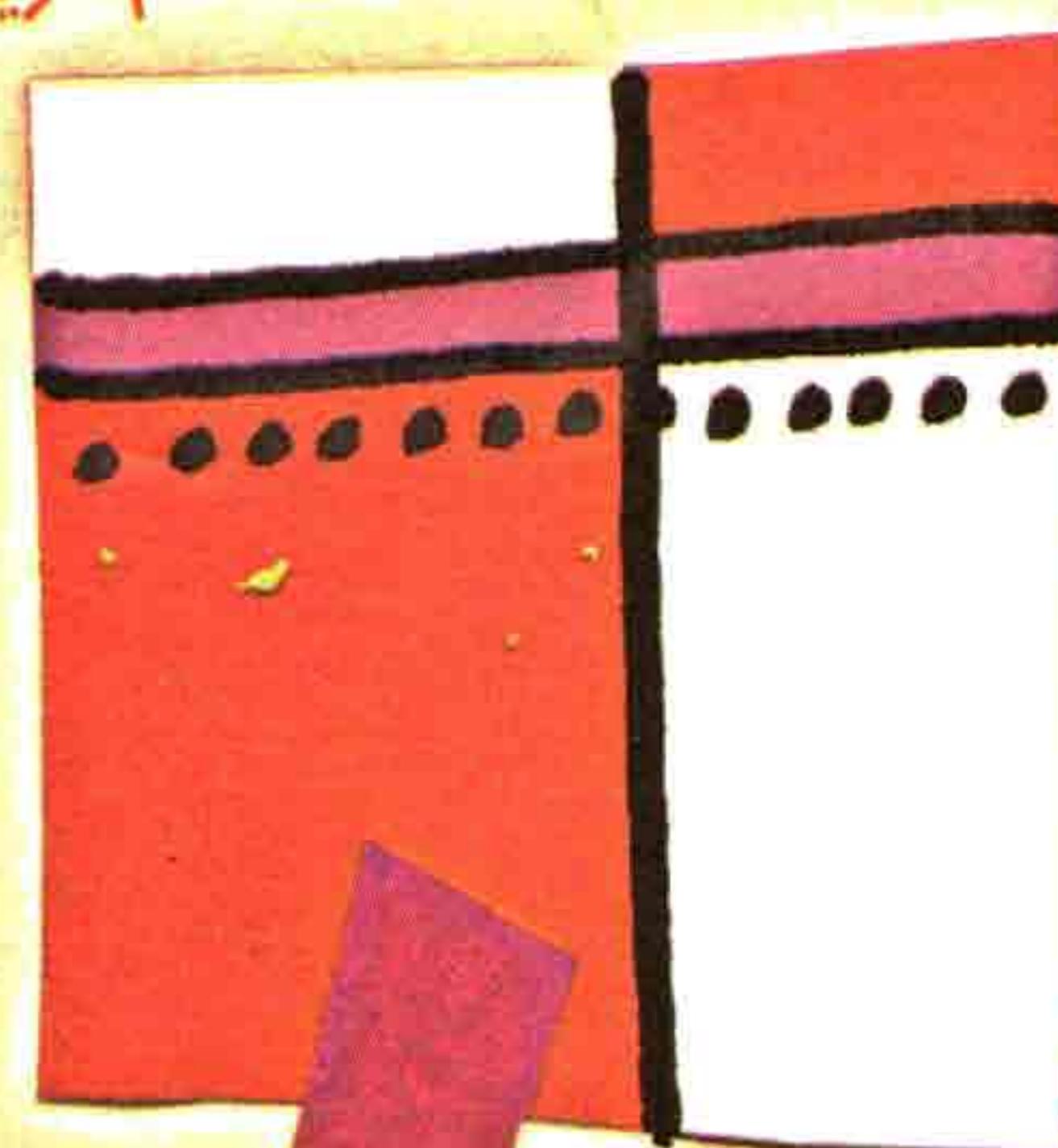


الاغ می‌گوید که نصف مرداب  
مربوط به اوست زیرا او بود که ازدها  
را گول زد تا شرک بتواند فیونا را  
نجات دهد.



# قلب صندلی

محمد کاظم مزینانی



رفته بودم در خیابان  
تکه چوبی دیدم آنجا  
نکته‌ی خیلی عجیبی  
ناگهان فهمیدم آنجا



یک نفر از راه آمد  
چوب من را پشت پا زد  
ناله‌اش را من شنیدم  
ناگهان من را صدا زد



اما شرک این حرف را  
قبول ندارد. بنابراین بین آنها  
کشمکش و لجبازی آغاز  
می‌شود.





چوب را برداشتم زود  
گرد و صاف و صیقلی بود  
تبوی قلبش بود یک میخ  
تکه‌ی یک صندلی بود

صندلی یک صندلی بود  
روی دامانش نشستیم  
پیر شد، از کار افتاد  
ما دل او را شکستیم.



الاغ سعی می‌کند حقایق  
مربوط به فیونا را به شرک  
بگوید.



# سرود پاییز

فاطمه احمدی حق



زرد و نارنجی، قرمز و کبود. رنگ به رنگ درست مثل رنگین کمان آن بالا روی شاخه های درخت نشسته بودند. فصل پاییز بود و برگ های هر درختی دانه به دانه و یا دسته جمعی از شاخه ها جدا می شدند و رقص کنان با خوشحالی روی زمین می نشستند. برگ کوچولو دو دستی محکم به شاخه محل زندگی اش چسبیده بود و به برگ هایی که از آن بالا خودشان را رها می کردند با تعجب نگاه می کرد. چند تا برگ، کمی آنطرف تر نزدیک برگ کوچولو آماده پریدن می شدند. یکی از آنها متوجه برگ کوچولو شد و به او گفت: آهای برگ کوچولو. بیا اینجا می خواهیم با هم آن پایین برویم. بیا نترس من - دستتر را - می گیرم. خیلی کیف می دهد!

برگ کوچولو که محکم به شاخه درخت چسبیده بود گفت: واى نه. اصلاً حرفش را نزن. من آن پایین بیا نیستم.

برگ دیگری با تعجب گفت: چرا؟! همه ما پایین می رویم و آنجا سرود مخصوص پاییز را می خوانیم. حیف است که تو نباشی. برگ کوچولو گفت: نه خیر. من پایین نمی آیم. سرود هم نمی خوانم.

برگ ها با تعجب به برگ کوچولو نگاه کردند. بعد در حالیکه آماده پریدن می شدند گفتند: میل خودت است. ولی پشیمان می شوی. به هر حال ما که رفتهیم.

و یکصدا به برگ های پایین گفتند: یک، دو، سه. آهای ما هم آمدیم!

آن پایین حسابی شلوغ بود. صدای برگ ها که با خوشحالی روی زمین می نشستند به گوش می رسید. برگ کوچولو چشمها یش را بست و گفت: نه. نمی پرم.

در همین لحظه پرنده کوچک و قشنگی که از آنجارد می شد روی شاخه کنار برگ کوچولو نشست. برگ کوچولو ترسید و گفت: آهای، حواس کجاست؟ نزدیک بود بیفتم.

پرنده نگاهی به برگ کوچولو کرد و گفت: مگر تو پایین نمی روی؟ برگ کوچولو با افاده گفت: نه. هرگز.

پرنده با تعجب پرسید: چرا؟! برگ کوچولو جواب داد: برای اینکه همینجا جایم خوب است. من شاخه خودم را دوست دارم و اصلاً دلم نمی خواهد از او جدا شوم.

اما شرک می گوید که الاغ در حق او نامردی کرده است. بنابراین نمی خواهد او را در مرداب بیند.



پرنده گفت: ولی تو باید بروی. دوستانت همه آن پایین هستند و تا تو نباشی سرودشان  
کامل نمی‌شود.

برگ کوچولو گفت: من نمی‌روم. سرود هم دوست ندارم.

پرنده در حالیکه آماده پرواز می‌شد گفت: میل خودت است و پر کشید و رفت. نسیم خنکی  
که از آن طرفها عبور می‌کرد متوجه شد که برگ کوچولو هنوز از شاخه جدانشده و آن بالا مانده  
است. آهسته جلو رفت و گفت: سلام برگ کوچولو. تو چرا هنوز این بالا هستی؟  
برگ کوچولو با ناراحتی گفت: سلام. فقط تو را کم داشتم. باید بگویم که من اصلاً دلم  
نمی‌خواهد پایین بروم. سرود هم نمی‌خوانم. فهمیدی؟

نسیم با مهربانی لبخند زد و گفت: میل خودت است ولی هر چه بیشتر بگذرد به ضررت است.  
باد خشمگین پاییزی حتماً تو را از شاخه جدا می‌کند و آنوقت معلوم نیست که به کجا می‌برد. مگر  
تو دلت نمی‌خواهد کنار دوستانت باشی؟ برگ کوچولو چشم‌هایش را بست و چیزی نگفت. نسیم  
به همان آرامی که آمده بود از آنجا رفت. تقریباً دیگر برگ روی درخت نمانده بود. تمام آنها یکی  
پس از دیگری با خوشحالی پایین می‌پریدند و به دوستانشان می‌پیوستند. برگ کوچولو یکدفعه  
احساس کرد که سرداش شده است. باد خشمگین پاییزی هوهوکنان نزدیک می‌شد که چشمش  
به برگ کوچولو افتاد که روی شاخه مانده بود. برگ کوچولو محکم شاخه درخت را چسبید. باد  
پاییزی گفت: برگ کوچولو تو چرا پایین نرفته‌ای؟ الان تو را از شاخه جدا می‌کنم و با خودم به  
دور دستها می‌برم.

برگ کوچولو با التماس گفت: نه. خواهش می‌کنم. من می‌خواهم اینجا بمانم. من شاخه خودم  
را دوست دارم. اجازه بده بمانم.

باد پاییزی کمی فکر کرد و گفت: به نفع تو است که با من بیایی. اینجا ماندن برایت فایده‌ای  
ندارد. تازه هوا که سرد شود وقتی باران ببارد یا سردتر از آن، اگر که برف ببارد تو نمی‌توانی  
اینجا بمانی آنها حتماً تو را از شاخه جدا می‌کنند. بعد در حالیکه هوهو می‌کرد از برگ کوچولو دور  
شد.

حالا دیگر فقط برگ کوچولو بود که روی درخت مانده بود. آن پایین پر بود از برگ‌های رنگارنگ  
که با شادی با هم حرف می‌زند و منتظر بودند که با یکدیگر آواز بخوانند. برگ کوچولو غمگین  
شد و احساس تنهایی کرد. درخت که متوجه ناراحتی برگ کوچولو شده بود گفت: برگ کوچولو تو  
چرا آن پایین پیش بقیه نمی‌روم؟ آنجا جایت خیلی خالی است.

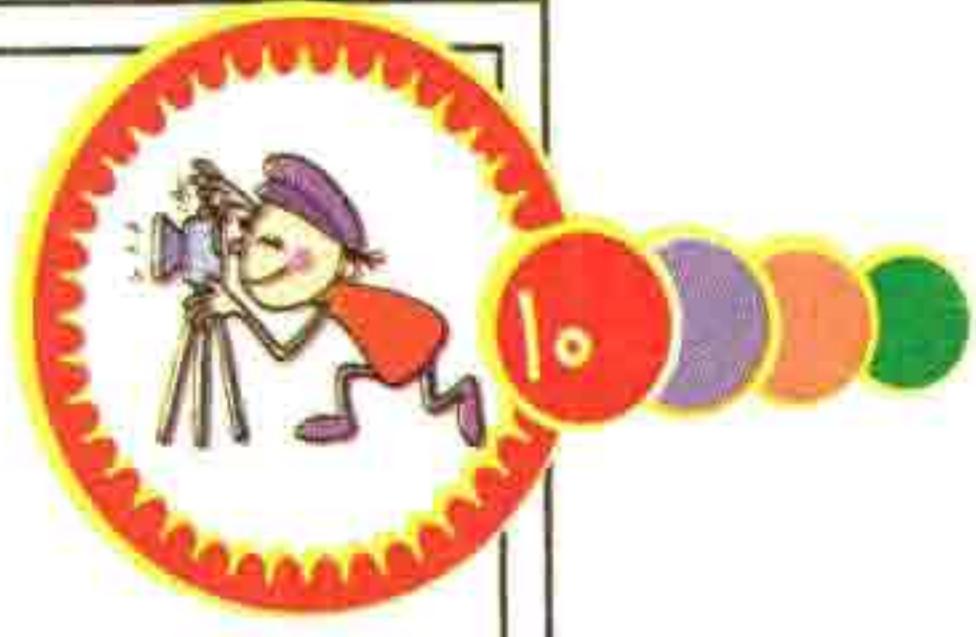
برگ کوچولو با ناراحتی گفت: آخر می‌دانی، من خجالت می‌کشم چون اصلاً بلد نیستم که سرود  
بخوانم تازه اگر بروم تو اینجا می‌مانی.

درخت با مهربانی خندید و گفت: تو برگ خوش قلبی هستی که به من فکر می‌کنی ولی لازم  
نیست نگران باشی. بهار که از راه برسد من دوباره صاحب برگ‌های زیادی می‌شوم و تنها نخواهم  
بود. در مورد سرود هم لازم نیست که چیزی از قبل بدانی کافی است که بروم آن پایین کنار بقیه  
و بعد هر گاه که بچه‌ها از مدرسه برگردند و یا برای بازی از اینجا عبور کنند تو هم مثل بقیه  
سرود می‌خوانی.

برگ کوچولو خوشحال شد و از درخت خداحافظی کرد بعد دستهایش را آرام رها کرد و  
چرخ زنان به سمت پایین حرکت کرد. از آن پایین برگ‌ها با خوشحالی برگ کوچولو را صدا می‌کردند  
و منتظر فرودش بودند. حالا تمام برگ‌ها کنار هم بودند. وقتی بچه‌ها از مدرسه برمی‌گشتند  
برگ کوچولو هم مثل تمام دوستانش شروع کرد به آواز خواندن: خش خش، خش

الاغ می‌گوید که شرک  
آنقدر در لایه‌های مختلف  
ذهن خودش گم شده است که  
نمی‌تواند حقایق را ببیند.

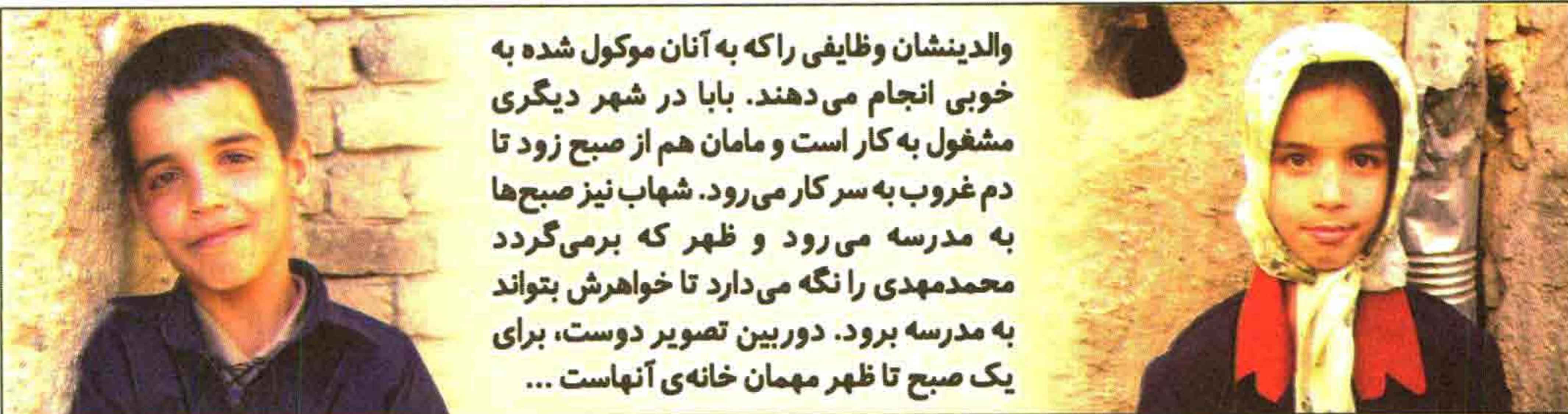




# پریسا، یک دختر مسئول

امیر محمد لاجورد

پریسا و شهاب، خواهر و برادرند. دو دانشآموز ممتاز که هر ساله معدل بالای ۱۹ دارند و دو فرزند مسئولیت‌پذیر که هر روزه در نبود...



والدینشان وظایفی را که به آنان موكول شده به خوبی انجام می‌دهند. بابا در شهر دیگری مشغول به کار است و مامان هم از صبح زود تا دم غروب به سر کار می‌رود. شهاب نیز صبح‌ها به مدرسه می‌رود و ظهر که برمی‌گردد محمدمهدی رانگه می‌دارد تا خواهرش بتواند به مدرسه برود. دوربین تصویر دوست، برای یک صبح تا ظهر مهمان خانه‌ی آنهاست...

صبح شده است و  
زندگی آغاز. تا  
ظهر که شهاب  
برمی‌گردد  
خیلی کارها  
هست که  
باید تمام  
شود.



پریسا: «جانم، بداخلاقی نکن  
قربانست برم. صبح شده آخه،  
یه ذره بلند شو تا ببرمت  
یه گوشه بخوابانمت، بتونم  
جاهارا جمع کنم و آناقو  
جمع و جور کنم. ببینم  
امروز چه پسری  
هستی‌ها!»

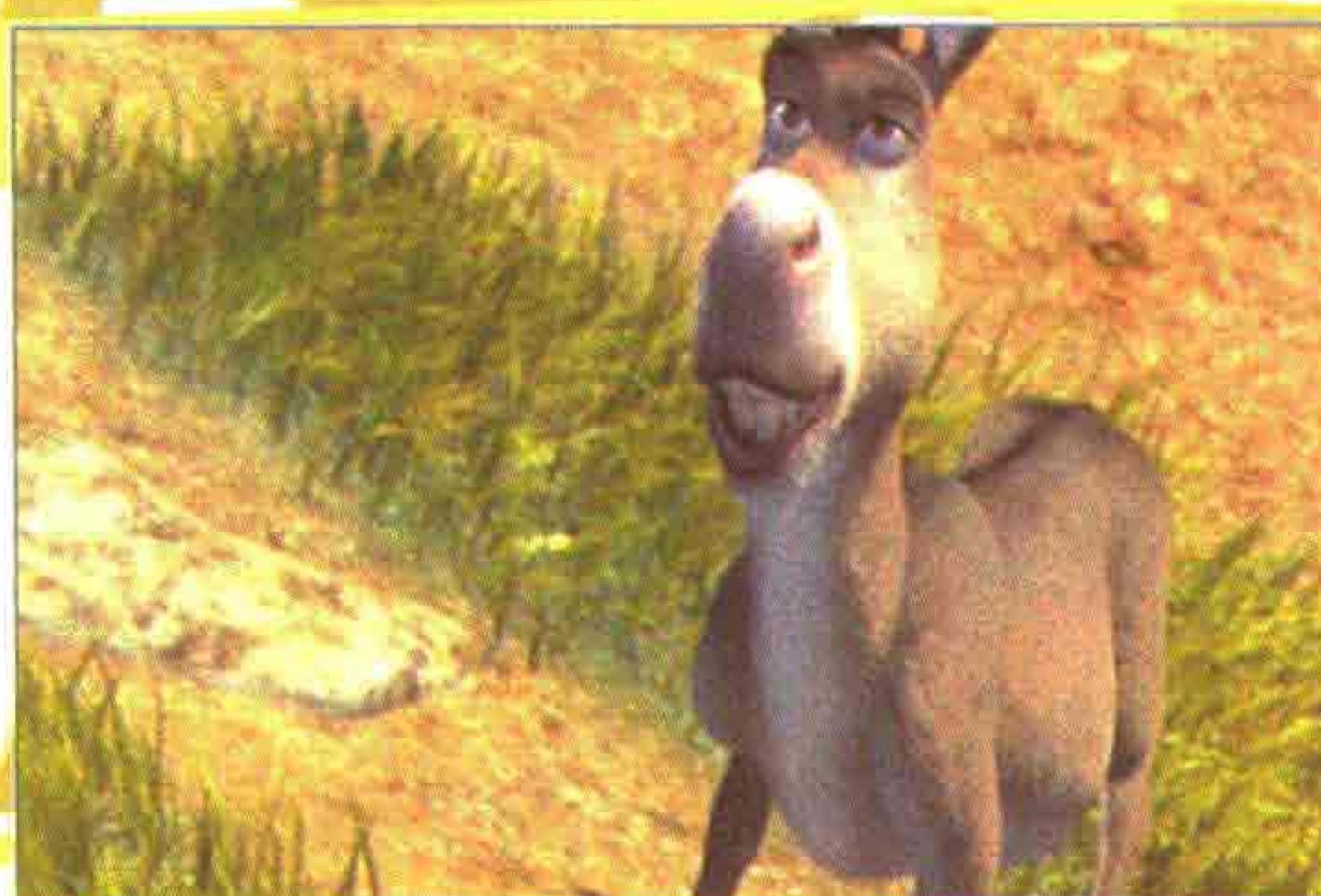


دسته‌ی جاروبزرگ تراز آن است که  
به راحتی در دستان کوچک پریسا  
جائی بگیرد و هی در می‌رود. اما  
پریسا همت آن را دارد  
که بالاخره گردوخاک  
را از خانه بربود. او یک  
بانوی کامل است.  
کارهای روزانه خود را



طوری تنظیم می‌کند که تا قبل از رسیدن ظهر، فرصت کافی برای انجام تکالیف مدرسه‌اش داشته باشد. ظرف‌های شب گذشته و لباس‌های

شرک می‌گوید که فیونا او را  
یک هیولای زشت و بد قیافه  
می‌داند. اما الاغ سعی دارد به او  
بفهماند که حرف‌های فیونا درباره  
شرک نبوده‌است.



کثیف رامی شوید، سیب زمینی را پوست می کند تا ناهاری بار بگذارد، غبار از پنجره کوچک خانه می گیرد، غذای مرغ و جوجه ها رامی دهد و ...



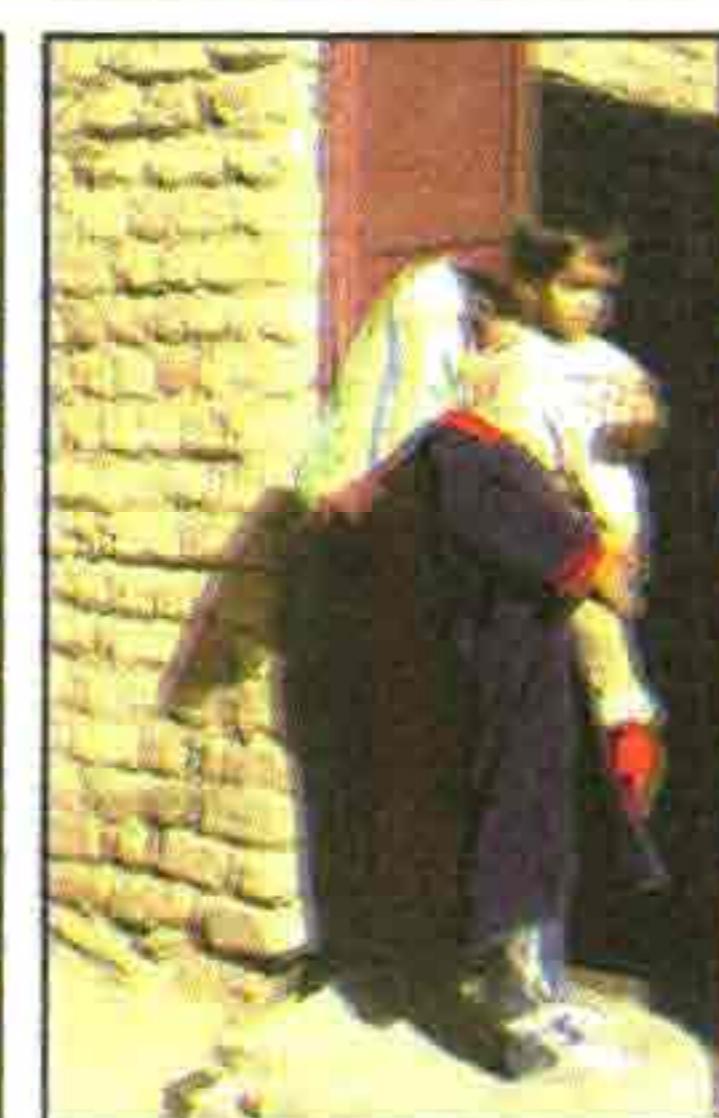
حالا سماور را باید به قل قل انداخت و  
محمد مهدی را بیدار کرد تا  
صبحانه اش را بخورد.  
محمد مهدی خود داستان  
دیگری است. او علاقه  
شیدیدی به گریه کردن،  
بهانه گیری، غر زدن و  
استفاده از کلماتی مانند ...



نمی شم، نمی یام، نمی خوام،  
نمی خورم و ... دارد و پریسا  
چون با اخلاق محمد مهدی  
آشناست، مادرانه با او  
مدارا می کند. پریسا  
حتی می تواند همزمان با  
انجام تکالیفش، برای  
محمد مهدی قصه بگوید.



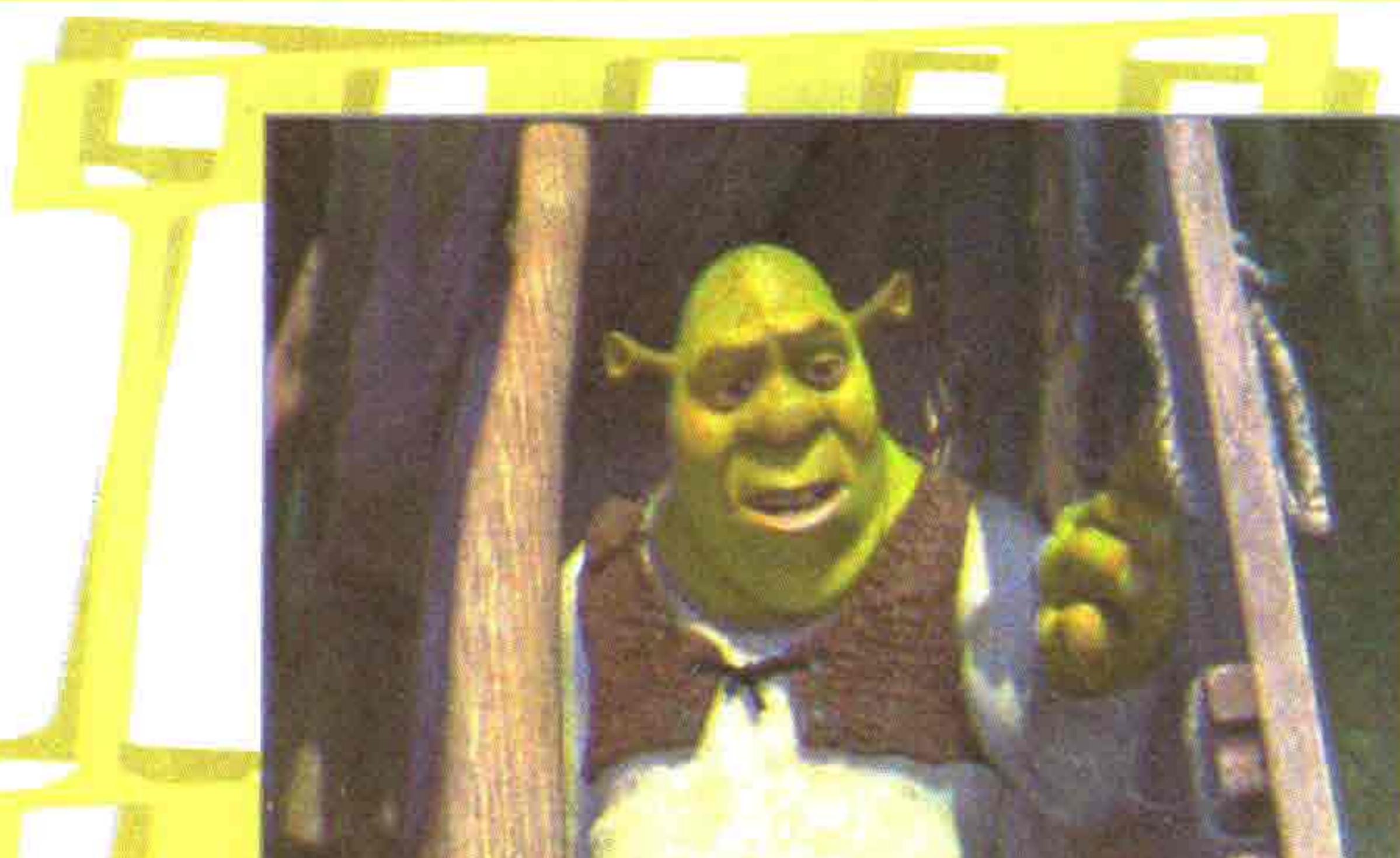
هم که دائم غر  
می زند. پریسا اورا  
بغل می کند و دم  
در خانه می برد و  
همچنان که منتظر  
است محمد مهدی  
را به هزار شکل  
سرگرم می کند.



قصه امروز پریسا  
مثل قصه هر روز  
اوست به جز قسمت  
آخرش. ظهر شده  
است و شهاب هنوز  
نیامده است. مدرسه  
پریسا هم دیر شده  
است. محمد مهدی

حالا دل پریسا بدجوری به شور افتاده است. روپوش مدرسه اش را می پوشد و با محمد مهدی به سر کوچه می رود و ...

11

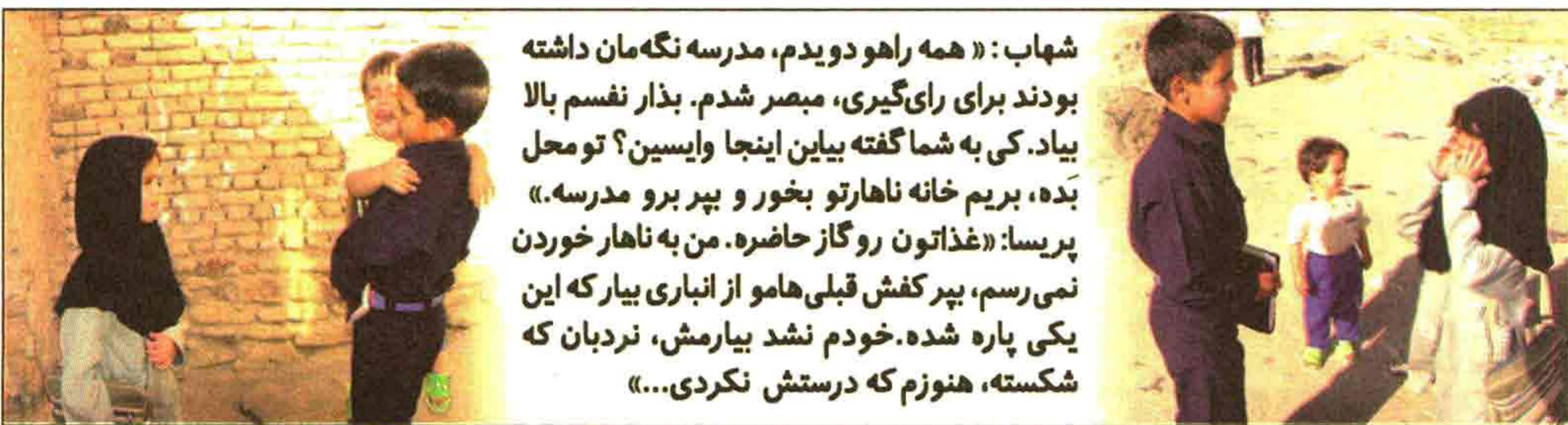
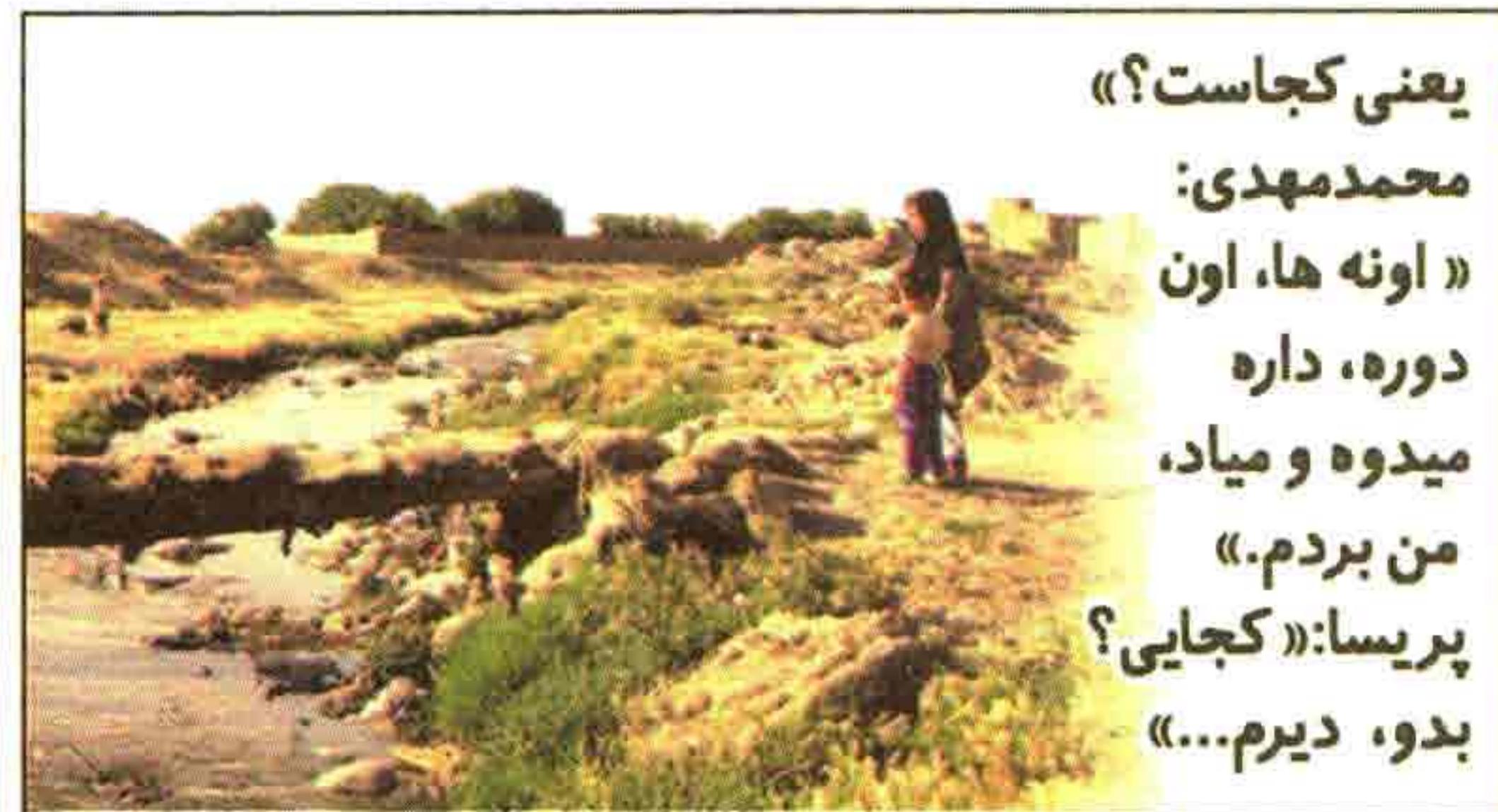


شرک علاقمند می شود  
که بفهمد، حرف های فیونا  
درباره چه کسی بوده است.

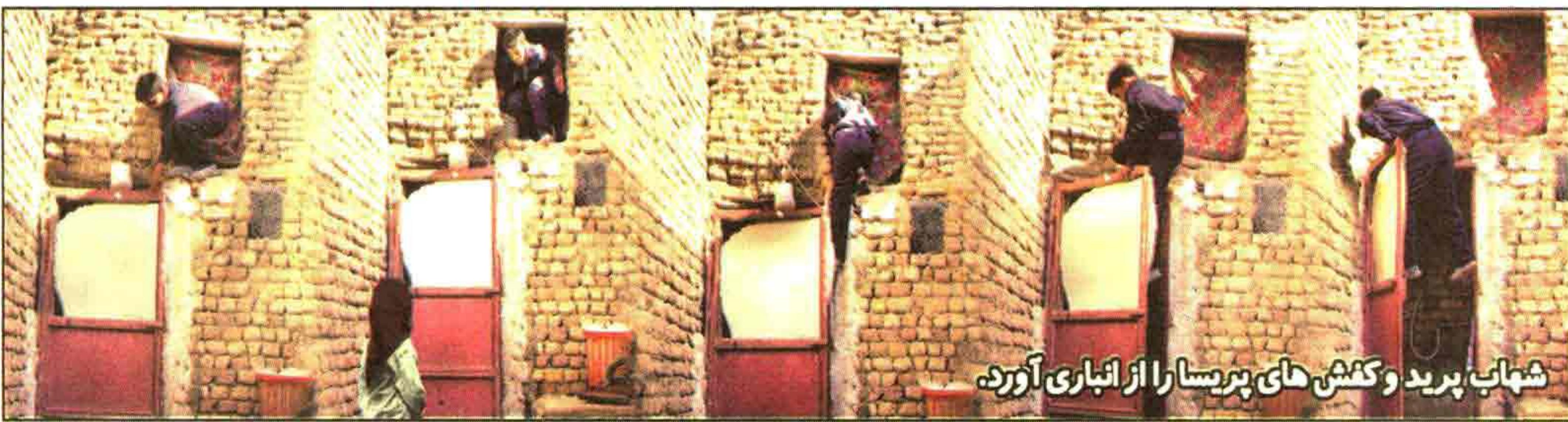
پریسا: «خوب، حالا اینجا وایسیم و مسابقه بدیم، هر کی زودتر داداشی رو ببینه، برده. خداکنه زودتر بیاد، مدرسم الان شروع شده،

یعنی کجاست؟»  
محمدمهدی:  
«اونه ها، اوون  
دوره، داره  
میدوه و میاد،  
من بردم..»  
پریسا: «کجایی?  
بدو، دیرم....»

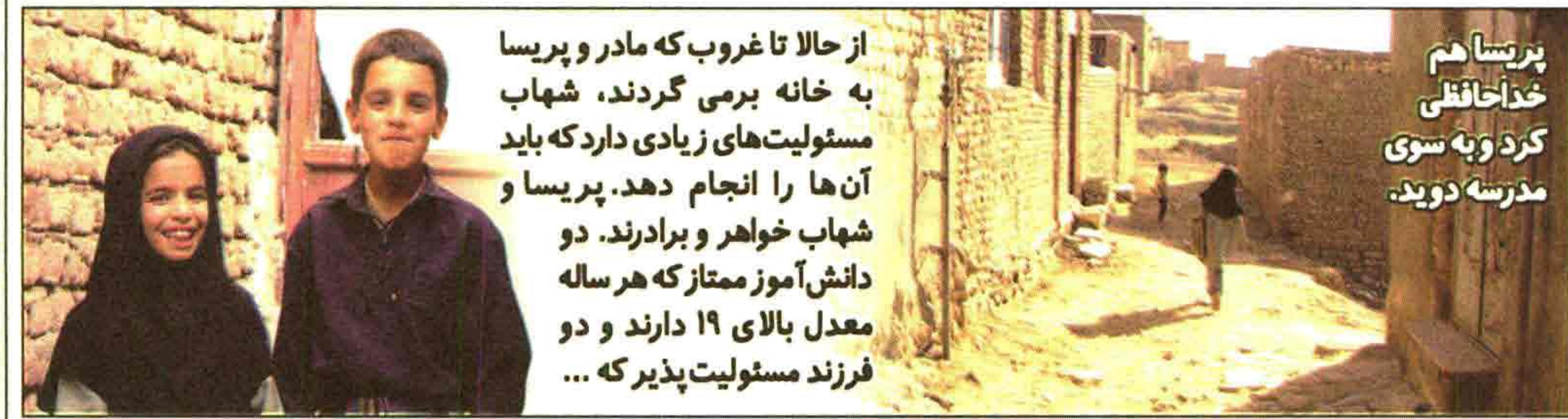
۱۴



شهاب: «همه راهه دویدم، مدرسه نگه مان داشته بودند برای رای گیری، مبصر شدم. بذار نفسم بالا بیاد. کی به شما گفته بیاین اینجا وایسین؟ تو محل بده، بریم خانه ناهارت بخور و پر برو مدرسه.»  
پریسا: «غذاتون رو گاز حاضره. من به ناهار خوردن نمی رسم، پر کفش قبلی هامو از انباری بیار که این یکی پاره شده. خودم نشد بیارمش، نردبان که شکسته، هنوزم که درستش نکردم....»



شهاب پرید و گشنهای پریسا را از انباری آورد.



از حالا تاغروب که مادر و پریسا  
به خانه برمی گردند، شهاب  
مسئولیت های زیادی دارد که باید  
آنها را انجام دهد. پریسا و  
شهاب خواهر و برادرند. دو  
دانش آموز ممتاز که هر ساله  
معدل بالای ۱۹ دارند و دو  
فرزند مسئولیت پذیر که ...

پریسا هم  
خداحافظی  
کرد و به سوی  
مدرسه دوید.

۱۵



آنها با هم آشتنی می کنند و  
شرک می فهمد که منظور فیونا،  
شرک نبوده است.

## عکس‌هایی که جهان را تگان داد



- عکاس: جان روفی
- مکان: لویستون (آمریکا)
- تاریخ عکسبرداری: ۴ اردیبهشت ۱۳۴۴ هجری شمسی (۲۵ مه ۱۹۶۵ میلادی)

# محمد علی کلی



یکی از رویدادهای ورزشی که به خبر مهم و جهانی تبدیل شد، خبر شکست «سونی لیستون» توسط «محمد علی کلی» بود. کلی با این پیروزی لقب قهرمان سنگین وزن بوکس جهان را از آن خود کرد. شاید یکی از دلایل اهمیت این خبر و عکس، این باشد که یک سال قبل از این پیروزی، «کاسیوس کلی»، تغییر مذهب داد و به دین اسلام گرווید. او نام محمد علی را برای خود انتخاب کرد. از سوی دیگر همواره مسابقات بوکس در فرهنگ مردم آمریکا، جایگاه مهم و بالرژشی داشته است. اینک در این سال، یک مسلمان که سیاهپوست نیز بود توانسته بود به چنین مقام مهمی برسد. محمد علی کلی، دو سال پس از این پیروزی از خدمت در ارتش آمریکا برای اعزام به جبهه ویتنام نیز سرباز زد. آمریکایی‌ها در آن سال‌ها به زور و اجبار، ویتنام را در گیر جنگی ناعادلانه کرده بود. مجموعه این کارها و صفت‌ها از محمد علی کلی قهرمانی محبوب توده‌های جهان ساخت. او بعدها به بیماری لرزش دست و اندام دچار شد. این بیماری که «پارکینسون» نام دارد، قوای عضلانی محمد علی کلی را بسیار تحلیل برد.

۱۴



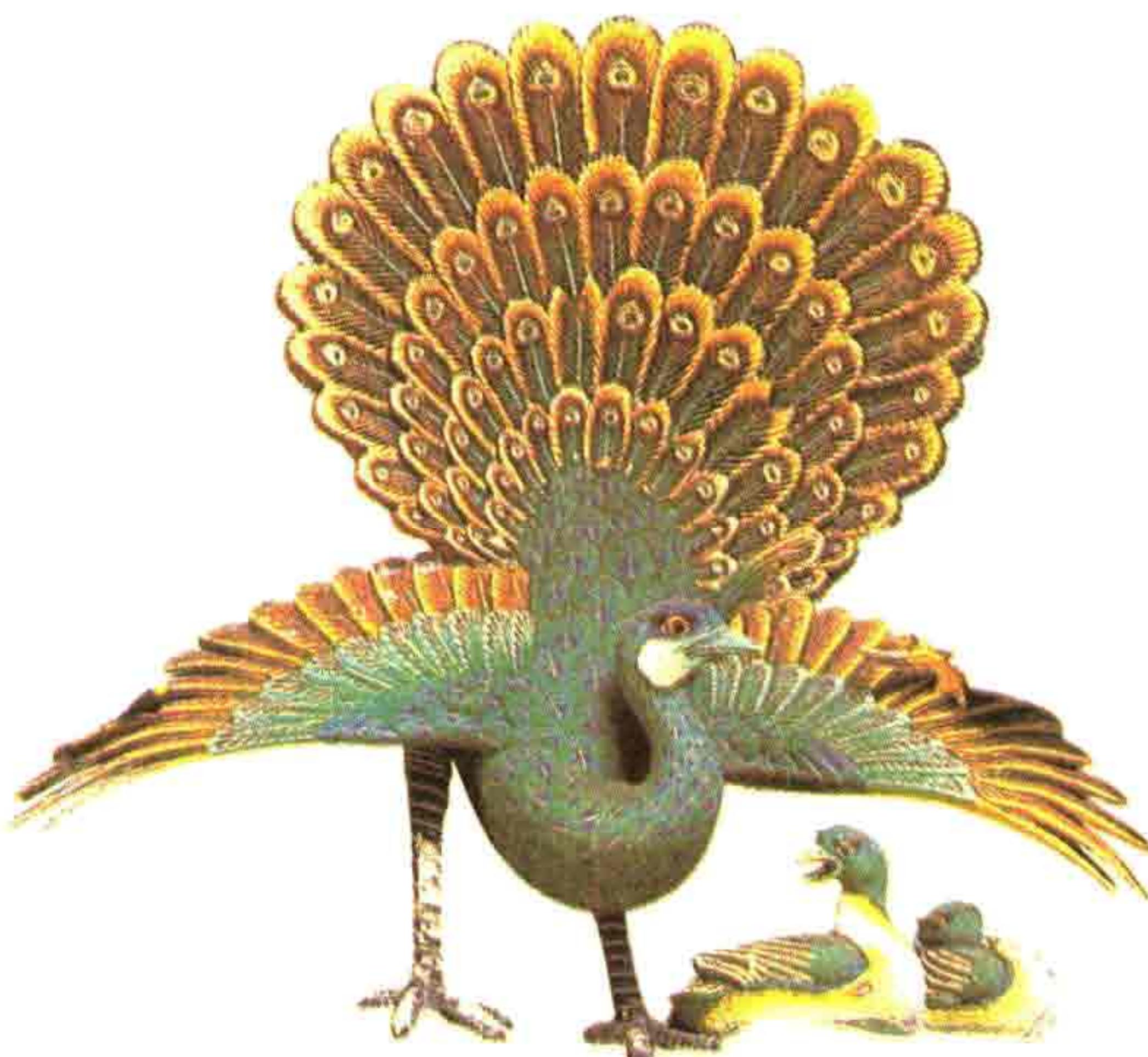
شرک نگران است که مراسم عروسی فیونا در حال سرگرفتن است و ممکن است نتواند به موقع برای نجات فیونا برسد.



# بودایی‌های ژاپن

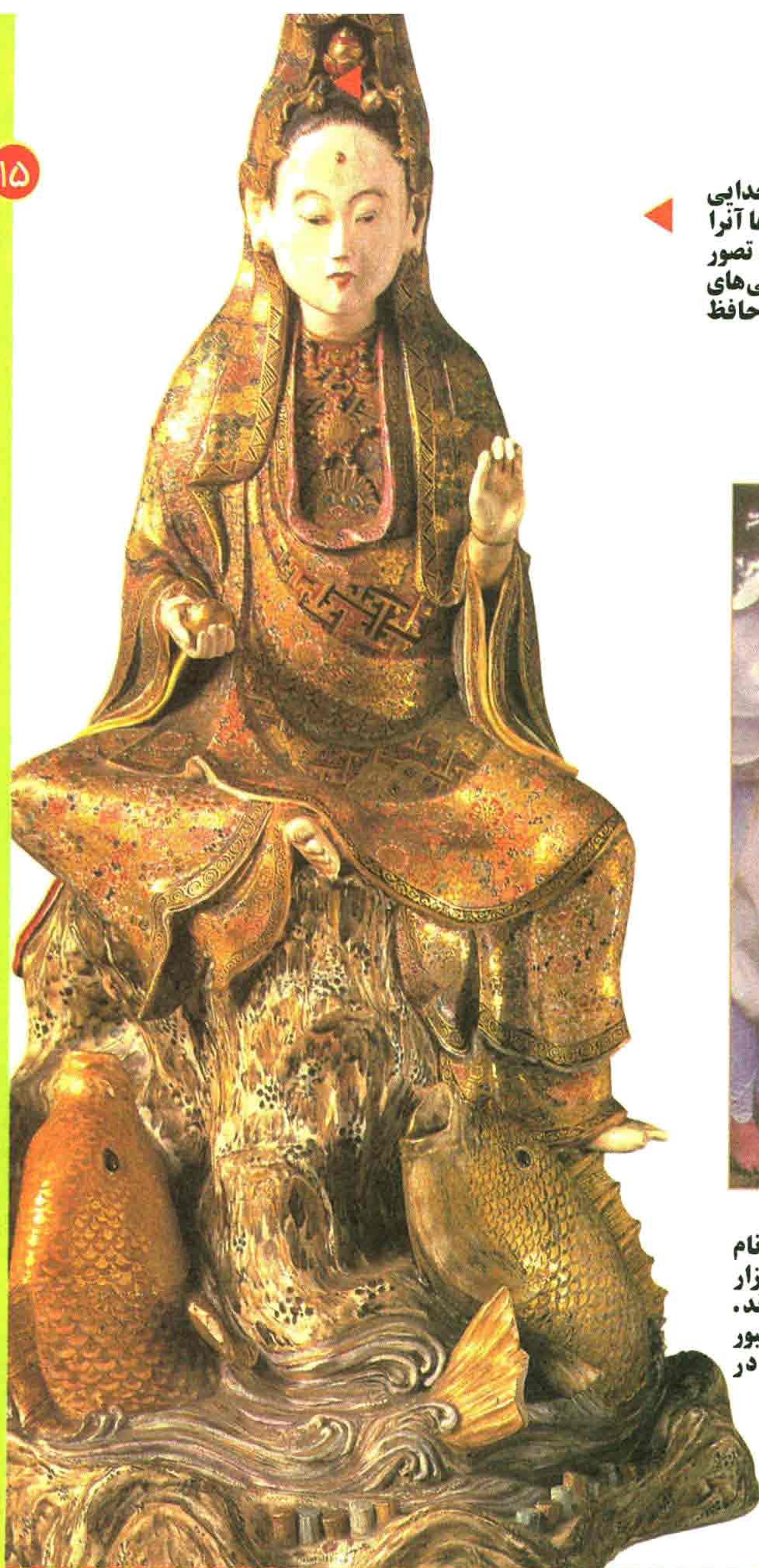
آیین بودا در قرن هفتم میلادی از راه چین به ژاپن آمد. از آن زمان به بعد، تعلیم این آیین در ژاپن توسط سه مکتب به نام‌های مدرسه «تندایی»، «سینگون» و «جودو» انجام شد. یکی از جدیدترین مدارسی که این آیین را تعلیم می‌دهد، «نیچیرن شو» نام دارد که تغییراتی را در این آیین ایجاد کرده است.

پیروان بودا که پیرو مکتب مدرسه جودو در ژاپن هستند، به بودا نام «آمیدا» داده‌اند. به عقیده آنها «آمیدا بودا» نوری است بی‌پایان از سرزمینی پاک و دست نخورده، مجسمه چوبی آمید بودا.

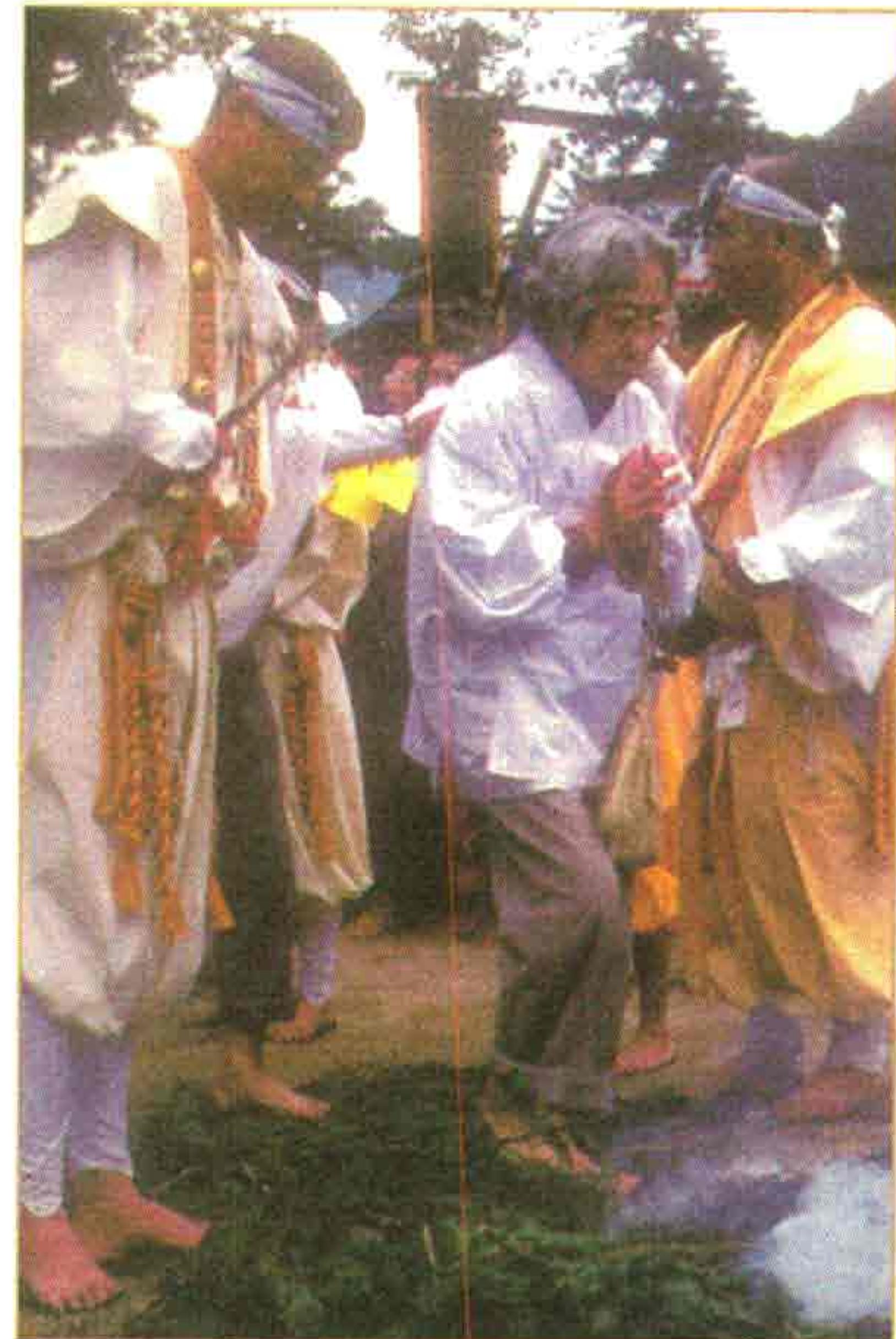


اما الاغ که قبلًا با اژدها  
دوست شده بود با  
کشیدن یک سوت اژدها را  
احضار می‌کند.

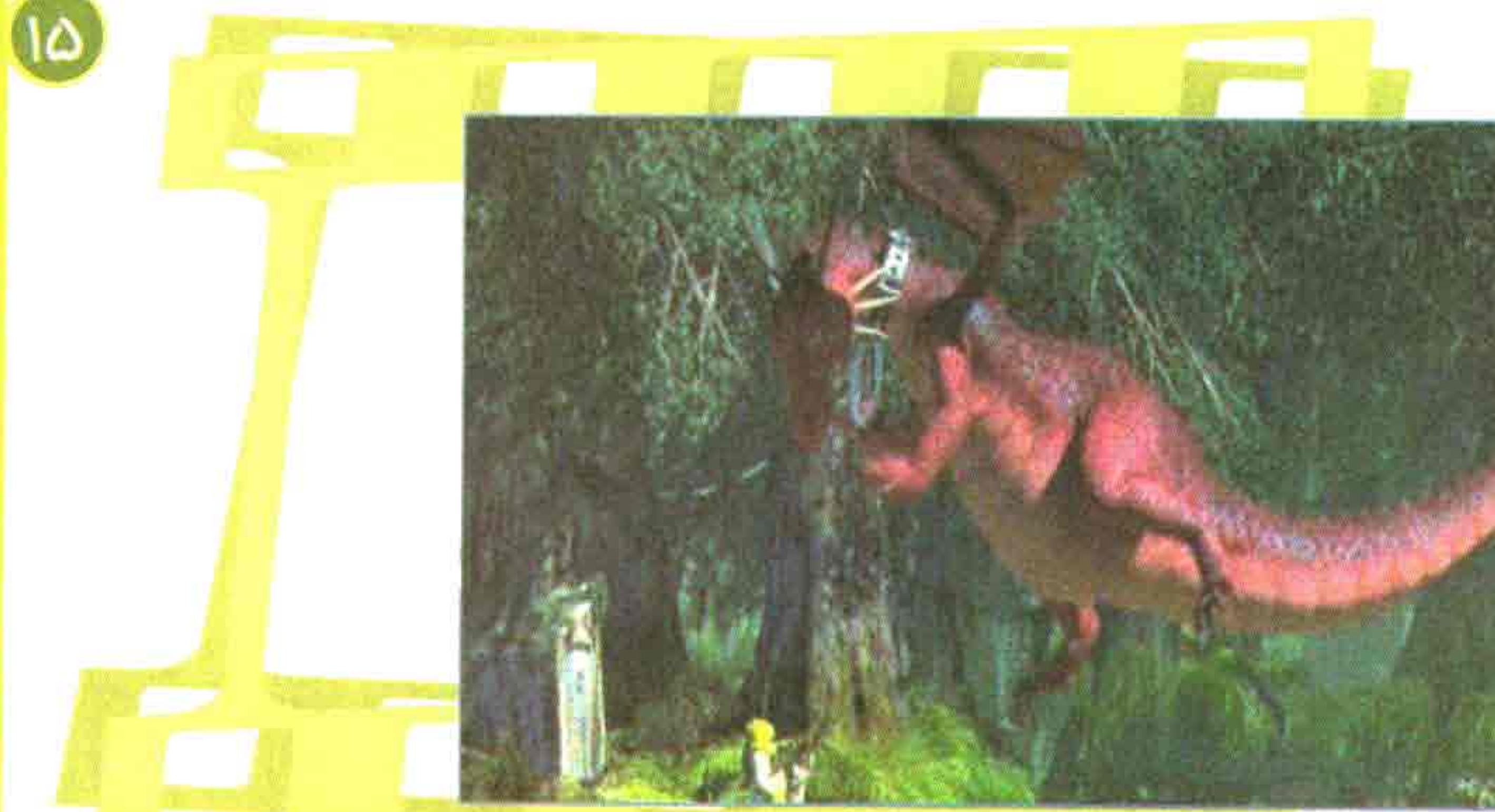




● تمام مکاتب آیین بودا در زاپن به وجود خدایی به نام «کانون» عقیده دارند. بعضی از بودایی‌ها آنرا به شکل زن می‌سازند و گروهی دیگر آنرا مرد تصور می‌کنند، کانون خدایی است که به عقیده بودایی‌های زاپن در آب زندگی می‌کند. او نگهبان و حافظ ماهیگیران و ماهی‌ها است.



● پیروان مکتب تندایی زاپن، مراسمی به نام «آتش خالص شدن» برپا می‌کنند. آنها به مدت هزار روز مختصری می‌خوابند و کمی غذا می‌خورند. سپس برای خالص شدن درونشان از روی آتش عبور می‌کنند. تصویری از مراسم گفته شده را در هیروشیما می‌بینید.



شرک از دیدن ازدها، خوشحال می‌شود و آماده سفر با او می‌گردد.



# الْفَجَار

## پُمْبَلْت

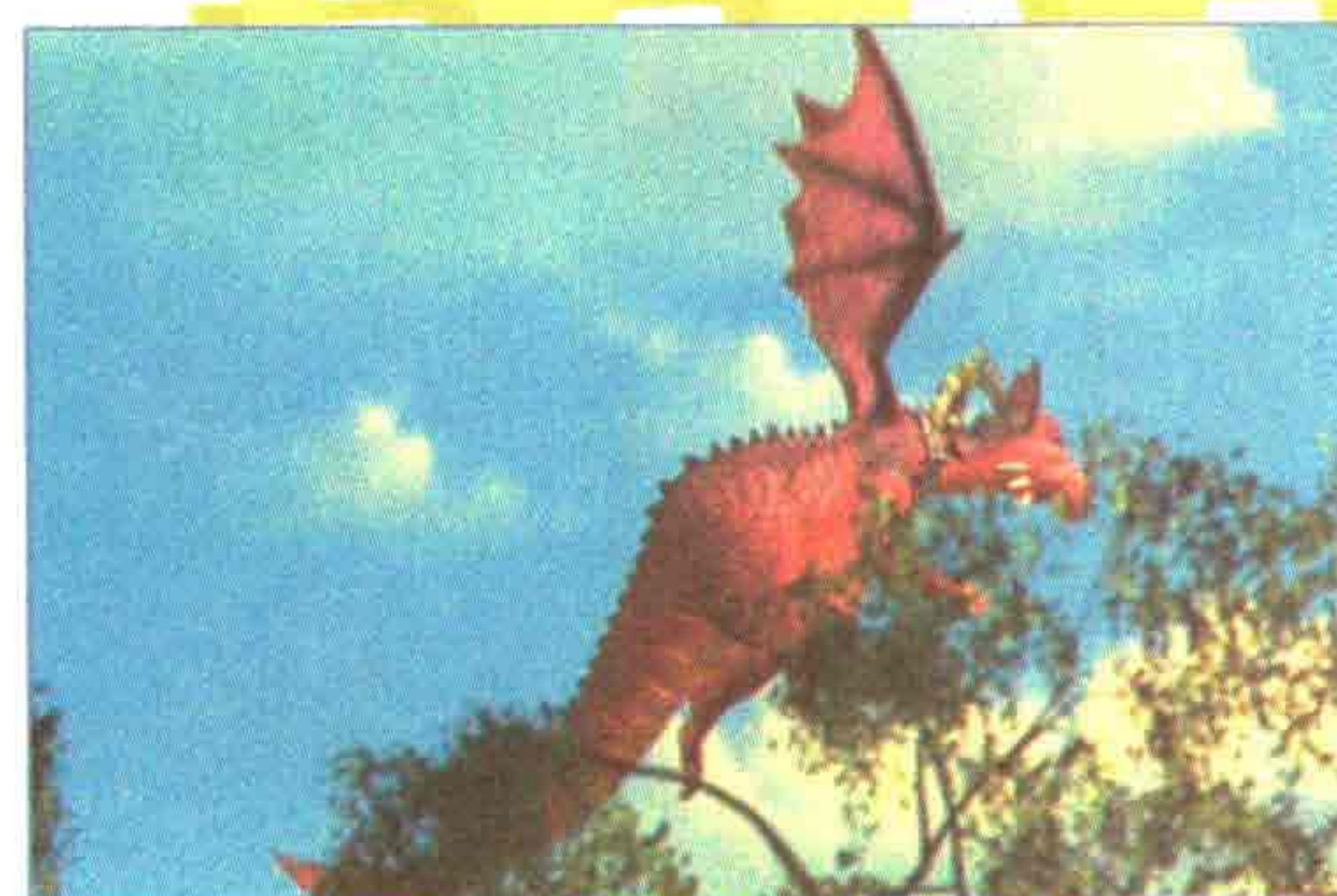
انسان امروز، پیشرفت‌های تحسین‌برانگیزی در زمینه علم و دانش انجام می‌داده است. انسان دویست یا سیصد سال پیش، تصور همنمی‌کرد که روزی همنوعانش به این درجه از پیشرفت علمی برسند. رشد و پیشرفت، در همه زمینه‌های علمی انجام شده است. از جمله این پیشرفت‌ها، رشد و گسترش بهداشت است. پیشرفت‌های بهداشتی و پزشکی باعث شده است که ما عمر بیشتری نسبت به اجدادمان داشته باشیم. به عبارت دیگر، مرگ و میر در جهان نسبت به قرن‌های گذشته بسیار کمتر شده است. هرچند این موضوع، پیشرفت خوبی است اما باعث شده است تا جهان از زیاد بودن جمعیت دچار مشکل شود. زیاد بودن جمعیت در سال‌های دور، امروزه به انفجار جمعیت تبدیل شده است. در انفجار جمعیت، زمین و منابع آن توانایی اداره کردن و تامین مواد مورد نیاز این جمعیت عظیم را ندارند. بعضی از دانشمندان، رشد و پیشرفت علم را در این انفجار مقصراً می‌دانند. بعضی هم می‌گویند که همین علم و دانش می‌تواند راهی برای کم کردن و کنترل جمعیت پیدا کند.

● ● رشد و پیشرفت جمعیت از سال ۱۸۰۰ میلادی (حدود دویست سال پیش).

جمعیت جهان از دهه ۵۰ میلادی (دهه ۳۰ هجری شمسی) نسبت به امروز، بیش از دو برابر رشد داشته است. در دهه ۵۰، جمعیت جهان حدود ۲/۵ میلیارد نفر و در حال حاضر بیش از ۶ میلیارد نفر است) طبق این نمودار، در ۱۴۵ سال دیگر جمعیت جهان از مرز ۱۱ میلیارد نفر خواهد گذشت!



او بر پشت اژدها سوار می‌شود.



# همه چیز درباره انرژی هسته‌ای



قسمت پنجم

رادیوم، هنگامی پرتوهای رادیواکتیو آن تمام می‌شود که هزار و شصت و بیست سال از عمر آن گذشته باشد. در این مدت ۲۸ گرم رادیوم به اندازه ۲۵۰ هزار برابر ۲۸ گرم نفت، انرژی تولید کرده است!

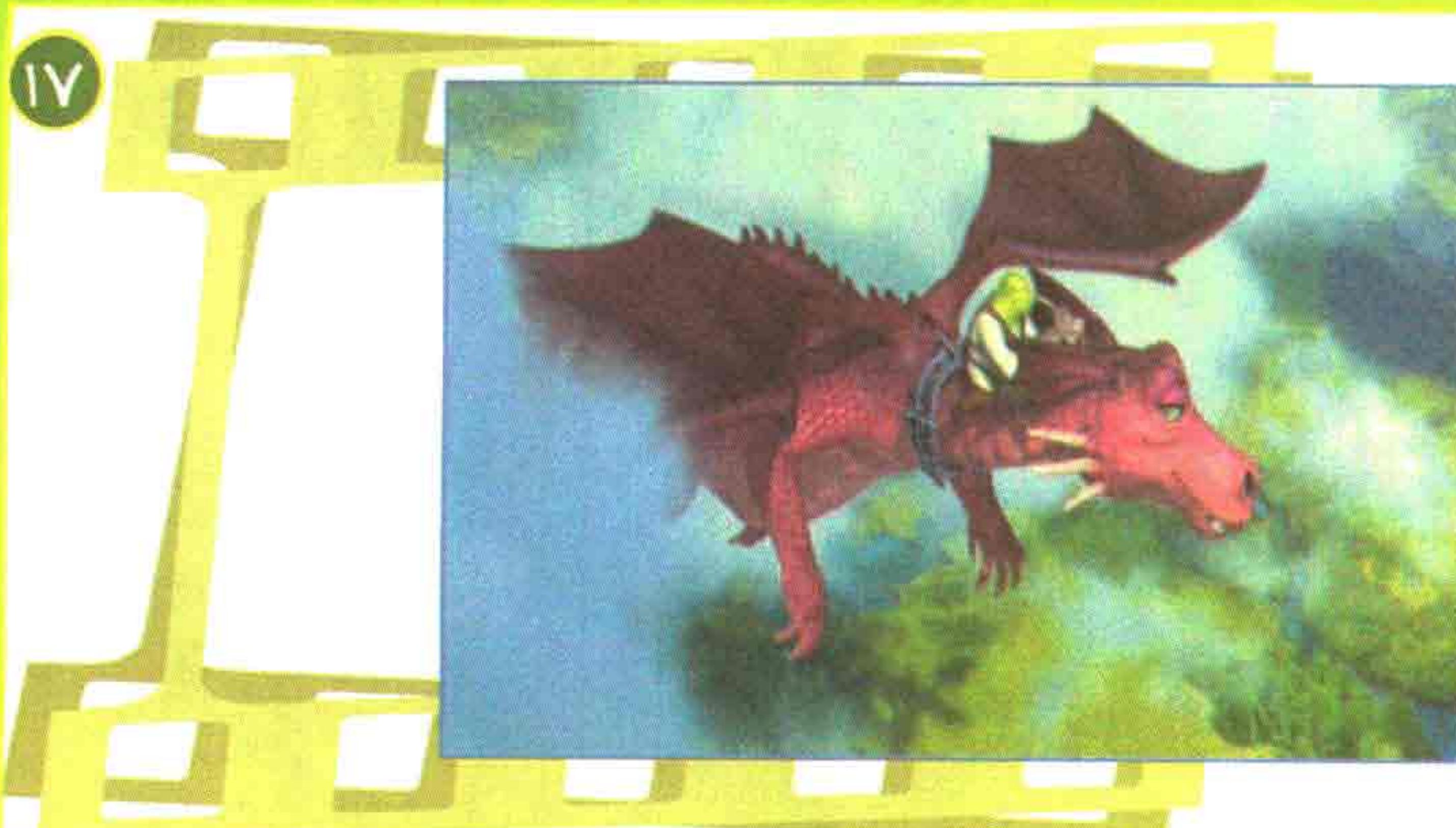
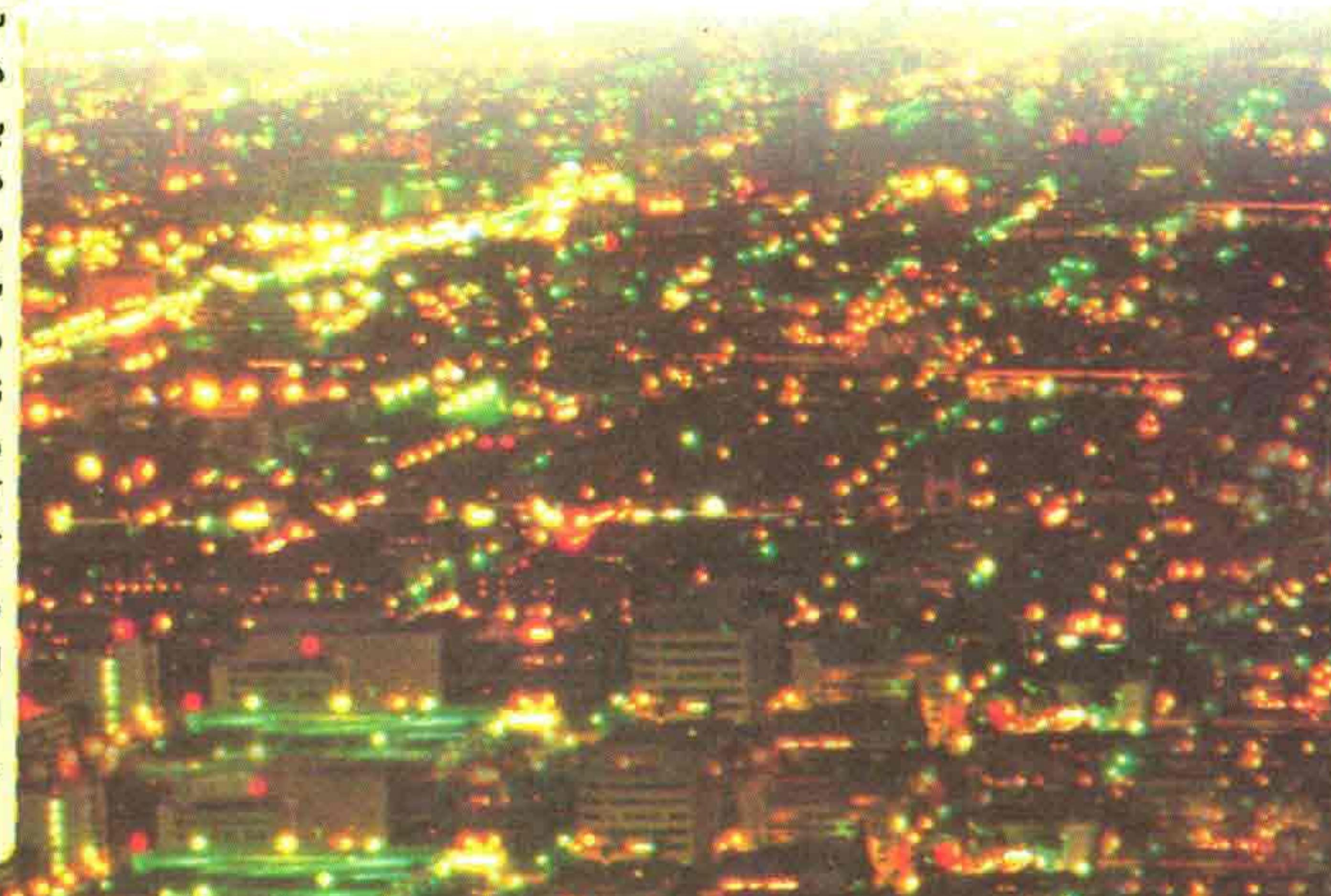
در عنصرهای رادیواکتیو مانند اورانیوم و رادیوم، داخل هسته اتفاق جالبی روی ~~می‌کند~~ <sup>می‌کند</sup> هسته این عنصرها، پروتون‌ها و نوترون‌ها دائمًا محل قرارگیری خود را تغییر می‌دهند تا با انرژی کمی به هم به پیوندند. به این تغییر وضعیت، «واکنش هسته‌ای» می‌گویند. هنگامی که پروتون‌ها و نوترون‌های عناصر رادیواکتیو این تغییر و تبدیل مکان خود را انجام می‌دهند، مقداری انرژی اضافی آزاد می‌شود. این انرژی آزاد شده، همان «انرژی هسته‌ای» است.

اشکال کار در اینجاست که انرژی هسته‌ای بسیار کند و آرام رها می‌شود. انرژی عنصرهایی مثل اورانیوم، میلیون‌ها سال است که آرام آرام در حال رها شدن است. دانشمندان همیشه در آرزوی این بودند که کاری کنند تا انرژی هسته‌ای با سرعت بیشتری رها شود. اما این کار ساده‌ای نیست. زیرا هسته در داخل اتم پنهان است و دسترسی به آن آسان نیست. ما می‌توانیم کبریت را به بدنه جعبه کبریت بکشیم، براثر گرم شدن ماده چوب کبریت با بدنه جعبه، واکنش شیمیایی شروع می‌شود که نتیجه آن روشن شدن کبریت است. اما دانشمندان نمی‌توانند مشابه این کار را با مواد رادیواکتیو انجام دهند. مثلاً نمی‌توانند اورانیوم را گرم کنند تا انرژی هسته‌ای بیشتری آزاد کند. اورانیوم کار خود را انجام می‌دهد. این عنصر، آرام آرام، انرژی خود را آزاد می‌کند. اما اگر بتوان از بیرون اتم، ضربه‌ای به هسته وارد کرد، می‌توانیم امیدوار باشیم که هسته انرژی بیشتری آزاد کند. دانشمندان برای این کار از ذرات ریز اتفاقی به نام «ذره آلفا» استفاده کردند. این ذره قبل از توسط «رادرفورد» فیزیکدان انگلیسی کشف شده بود... (ادامه دارد)



با وجود پیشرفت‌های علمی، هنوز کشورها و مردمان زیادی وجود دارند که از نعمت تغذیه و بهداشت مناسب برخوردار نیستند. در این میان، علم مقصراً نیست. صاحبان علم آنرا درست در همه نقاط جهان تقسیم نمی‌کنند.

شلوغی شهرهای بزرگ، پدیده‌های دیگری است که به دنبال انفجار جمعیت به وجود آمده است. امروزه حدود ۴۰ درصد جمعیت جهان در شهرهای زندگی می‌کنند. بعضی از این شهرها، چنان غول‌پیکر و بزرگ شده‌اند که مانند توکیو، ۲۹ میلیون نفر را در خود جای می‌دهند. زیاد شدن جمعیت در شهرها، باعث کم شدن شغل، کمبود مسکن و کم شدن خدمات شهری می‌شود.



از آن بالا دیدن منظره  
مرداب و کلبه برای شرک  
جالب است.



قصه‌های قهرمانی

# سردار سپاهان

گوشه‌ای از داستان زندگی یعقوب لیث صفاری

قسمت هفتم

محمد علی دهقانی

طوق، سردار پهلوانی که به دست یعقوب اسیر شد، زمانی که برای جنگ با یعقوب از شیراز خارج می‌شد، در این شهر خانه‌ای به قیمت هفتاد هزار درهم خریده بود، که شکوه و زیبایی و بزرگی آن چشم‌ها را خیره می‌کرد. در موقع رفتن، به پرسش درباره حفظ و نگهداری این خانه سفارش‌های زیادی کرد. اما وقتی در جنگ به دست یعقوب اسیر شد، به دستور یعقوب نامه‌ای برای پرسش نوشته و به او دستور داد که اگر یعقوب شیراز را تصرف کرد، او و یارانش در شیراز به سردار فاتح کمک کنند! از بخت بد طوق، جاسوسان نامه‌را در میان راه از چنگ قاصد درآوردند و یکراست به شیراز بردند و به دست علی بن حسین رساندند. فرمانروای فارس هم این مطلب را بهانه قرار داد و تمام مال و ثروت طوق، و از جمله خانه بزرگ و گرانبهای او را گرفت و مصادره کرد. شاید هم در واقع از روز اول که طوق را به چنگ یعقوب فرستاد، چنین فکر و خیالی در سر داشت!



آنها سفر خود را برای نجات  
فیونا آغاز می‌کنند.



۱۸

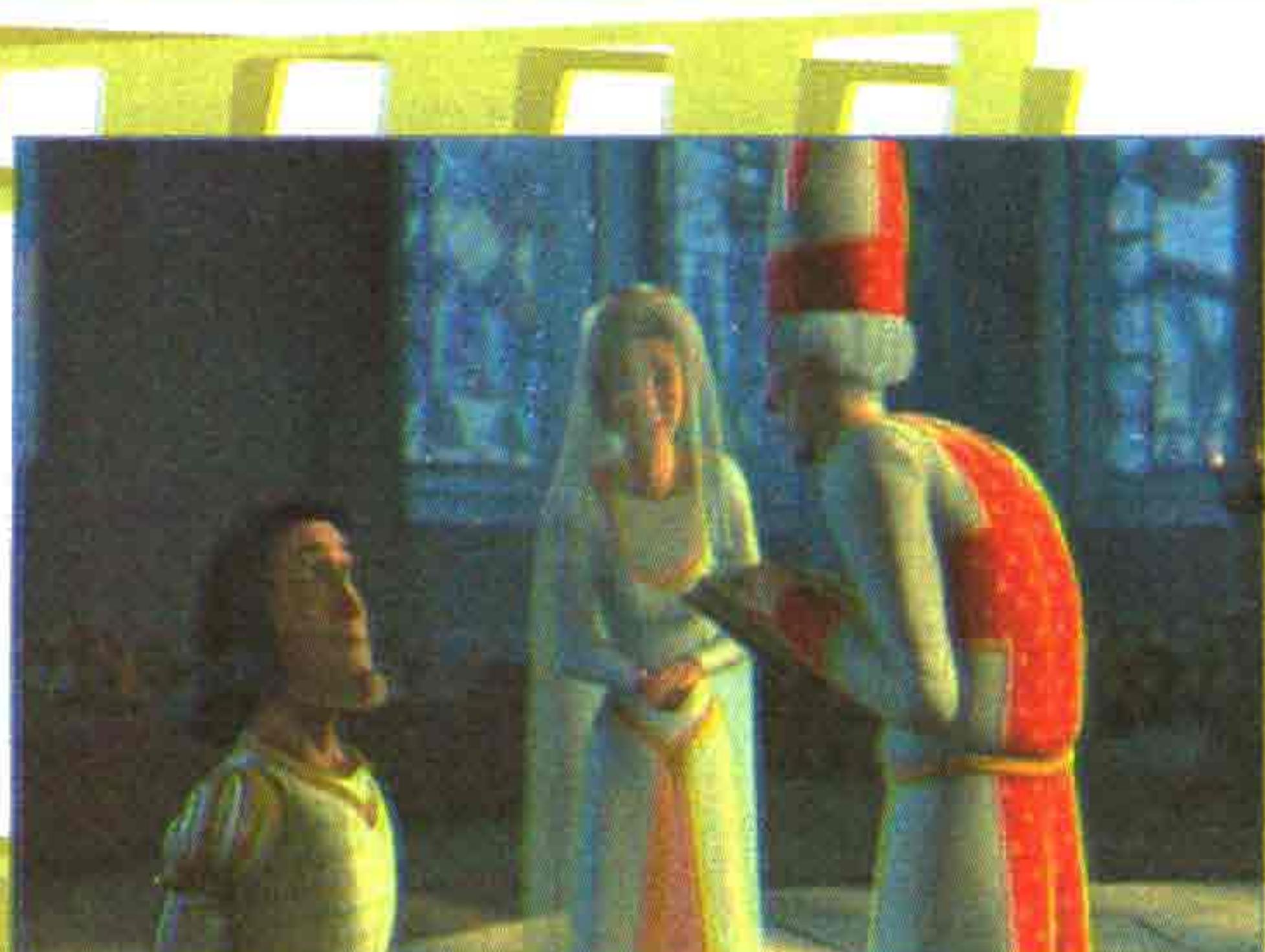
علی بن حسین، وقتی فهمید که یعقوب اهل سازش نیست و با وعده‌های تو خالی رام نمی‌شود، تصمیم گرفت از راه‌های دیگر او را شکست بدهد. یکی از کارهای او این بود که عشاير منطقه جیرفت را با نامه‌ها و وعده‌هایی با خودش همراه کرد و آنها را وادار کرد تا بر ضد یعقوب دست به قیام و شورش بزنند. رئیس عشاير، مردی به نام «احمد کردی» بود. این مرد، عده زیادی از اهالی جیرفت را زیر پرچم خودش گرد آورد و به یعقوب حمله کرد. یعقوب با هوشیاری در مقابل احمد کردی و افرادش ایستاد و شکست سختی به آنها وارد کرد. خود احمد کردی هم اسیر شد و اورابه قلعه بم فرستادند، تا این که مدتی بعد در همانجا از دنیا رفت.

تازه کار جیرفت تمام شده بود، که پیکی از طرف سیستان رسید و خبر بدی با خود آورد: محمد بن طاهر، فرمانروای خراسان، وقتی خبر حرکت یعقوب را به کرمان شنیده و جای او را در سیستان خالی دیده بود، مطابق نقشه‌ای که از پیش طرح کرده بود، به سیستان لشگر کشیده بود. این خبر یعقوب را نگران کرد و زود به نیروهای خودش فرمان آماده باش و حرکت به سیستان را داد. هنوز سپاه یعقوب قدم در راه نگذاشته بود، که پیک دیگری از راه رسید و خبر خوشی برای یعقوب آورد. خبر این بود که یکی از یاران شجاع و وفادار یعقوب در سیستان، که «بعلان» نام داشت، به محض آگاه شدن از حمله خراسانی‌ها، لشگری از عیاران سیستان گرد آورده و در مقابل سپاه خراسان به سختی مقاومت کرده بود. در این جنگ، «قاسم»، سپهسالار خراسان کشته شده و سپاه او تار و مار شده بودند. یعقوب با شنیدن این خبر خوشحال شد و در دل به شجاعت و دلیری، و هوش و زیرکی بعلان آفرین گفت. آن وقت، با خیال آسوده از پایتخت خود سیستان، تصمیم گرفت سفر جنگی خودش را به سمت شیراز ادامه دهد.

(ادامه دارد)



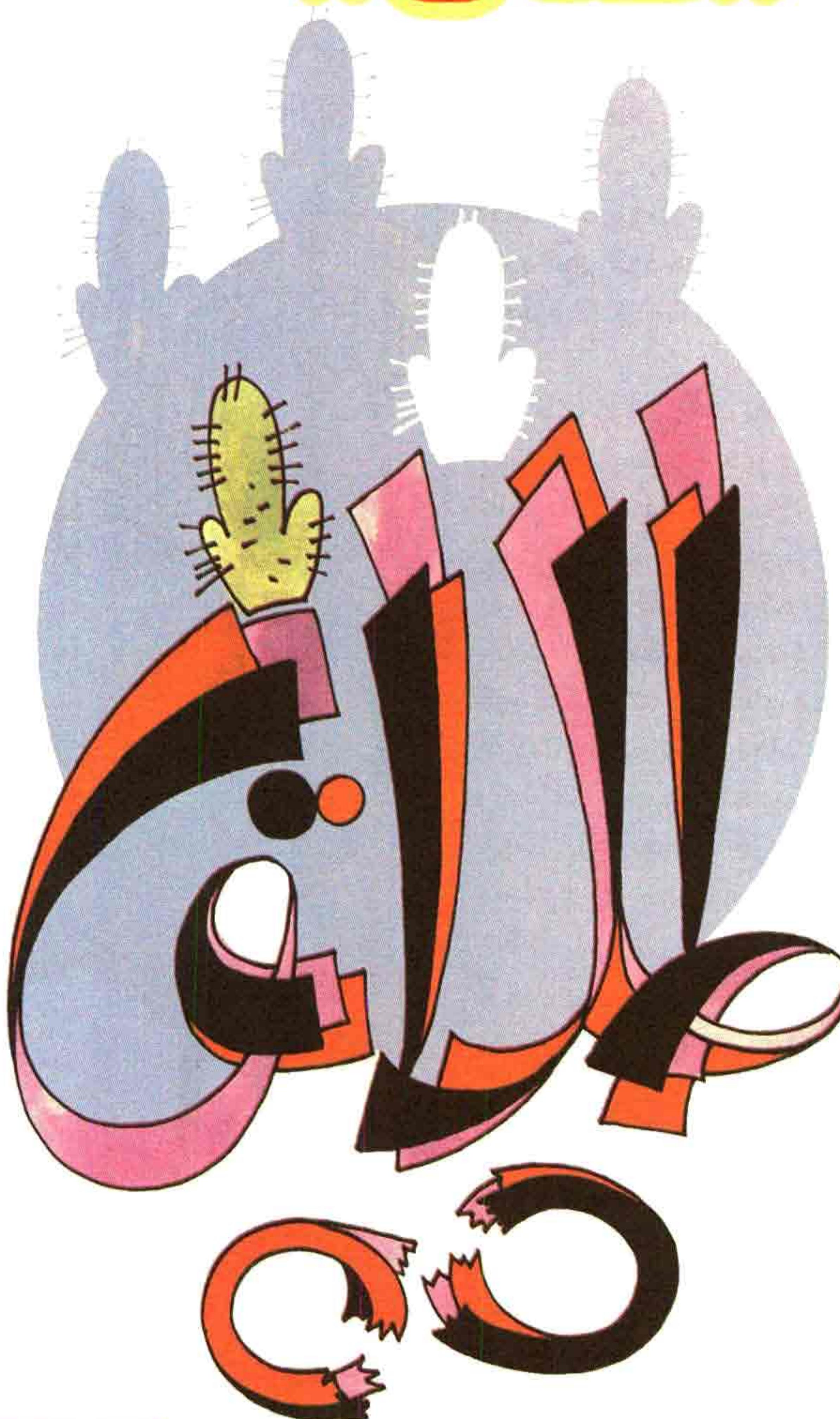
در همان حال مقدمات مراسم  
ازدواج فیونا و لرد بد جنس در حال  
انجام است که ناگهان ...



# «طلاق»

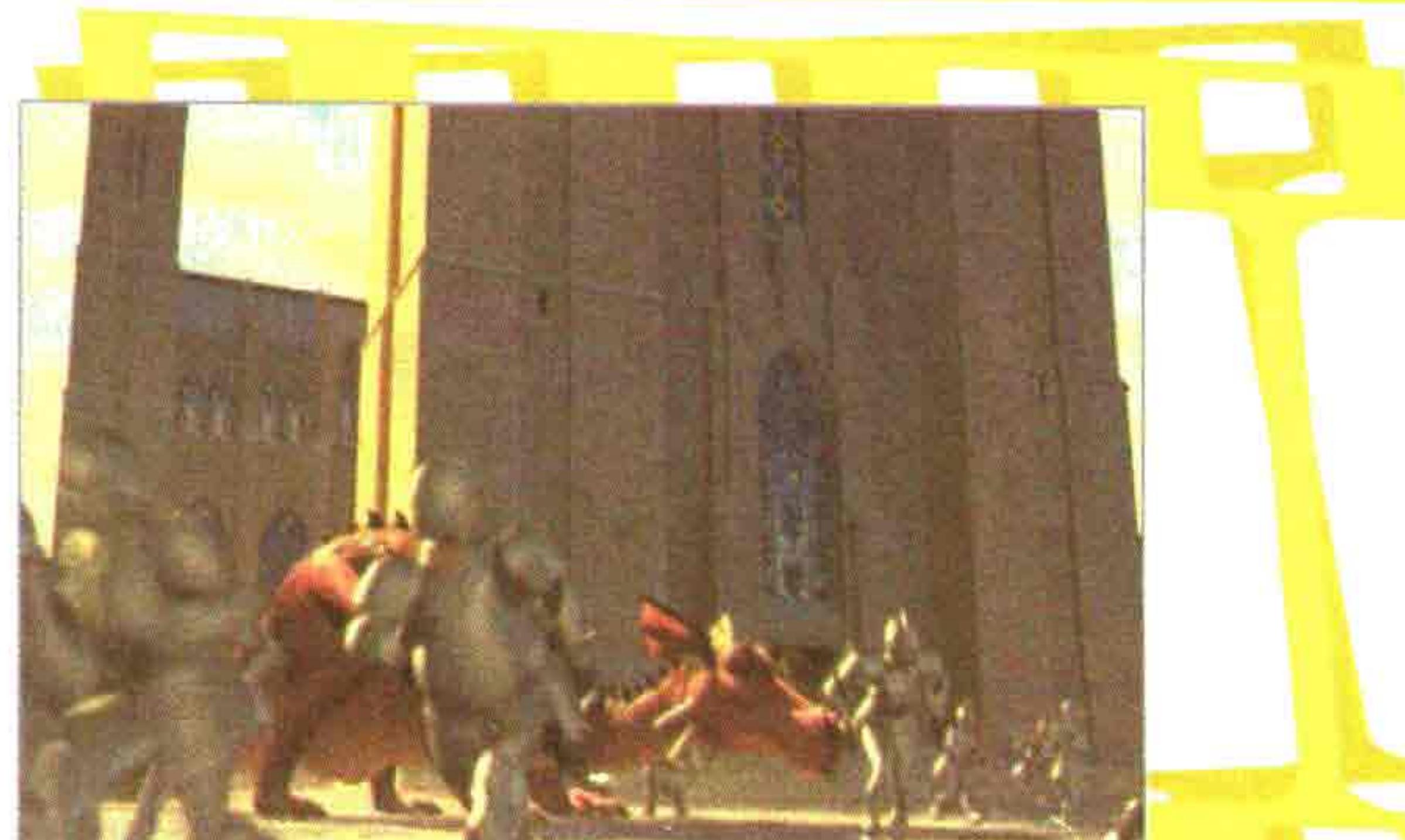
لغت نامه قرآنی

حروف: «ط»



«طلاق» در لغت به معنای باز کردن، جدا کردن، آزاد کردن، رفتن و جدایی است. در اصطلاح قرآن مجید، طلاق به معنای باز کردن «عقد ازدواج» بین زن و شوهر است: یعنی جدا شدن زن و مردی که با هم زندگی می‌کرده‌اند. طلاق، ممکن است علت‌های مختلفی داشته باشد. مهم‌ترین علت آن نبودن توافق اخلاقی میان زن و مرد است. این حالت هم بیشتر از آنجا پیش می‌آید که زن و مرد بدون مطالعه کافی بر روی یکدیگر و در نظر گرفتن تناسب و جور بودن با همدیگر، عقد ازدواج بسته باشند. خداوند، طلاق را دوست ندارد و از آن بیزار است. اما از آنجا که دوست ندارد زندگی مشترک بین زن و مرد مسلمان، با نفرت و بیزاری، و تلخی و عذاب ادامه پیدا کند، راه طلاق را برای آنها باز گذاشته و این کار را به عنوان آخرین چاره کار، حلال شناخته است. در قرآن مجید، آیه‌های زیادی درباره طلاق هست و یک سوره هم به این نام وجود دارد.

...ازدها، شرک و الاغ در محوطه  
بیرون فرود می‌آیند.





من می رم که  
مراسم استعمال  
و آماده کنم!



الاغ از شرک می پرسد که  
آیا واقعاً تصمیم به نجات فیونا  
دارد؟

دو ثانیه بعد:



شرك با تمام وجود به اين کار  
عقیده دارد. اين موضوع را الاغ از  
چشمان او متوجه می شود.



اندکی بعد...



بنابراین شرک، ناگهان وارد  
مکان محل اجرای مراسم  
می‌شود.



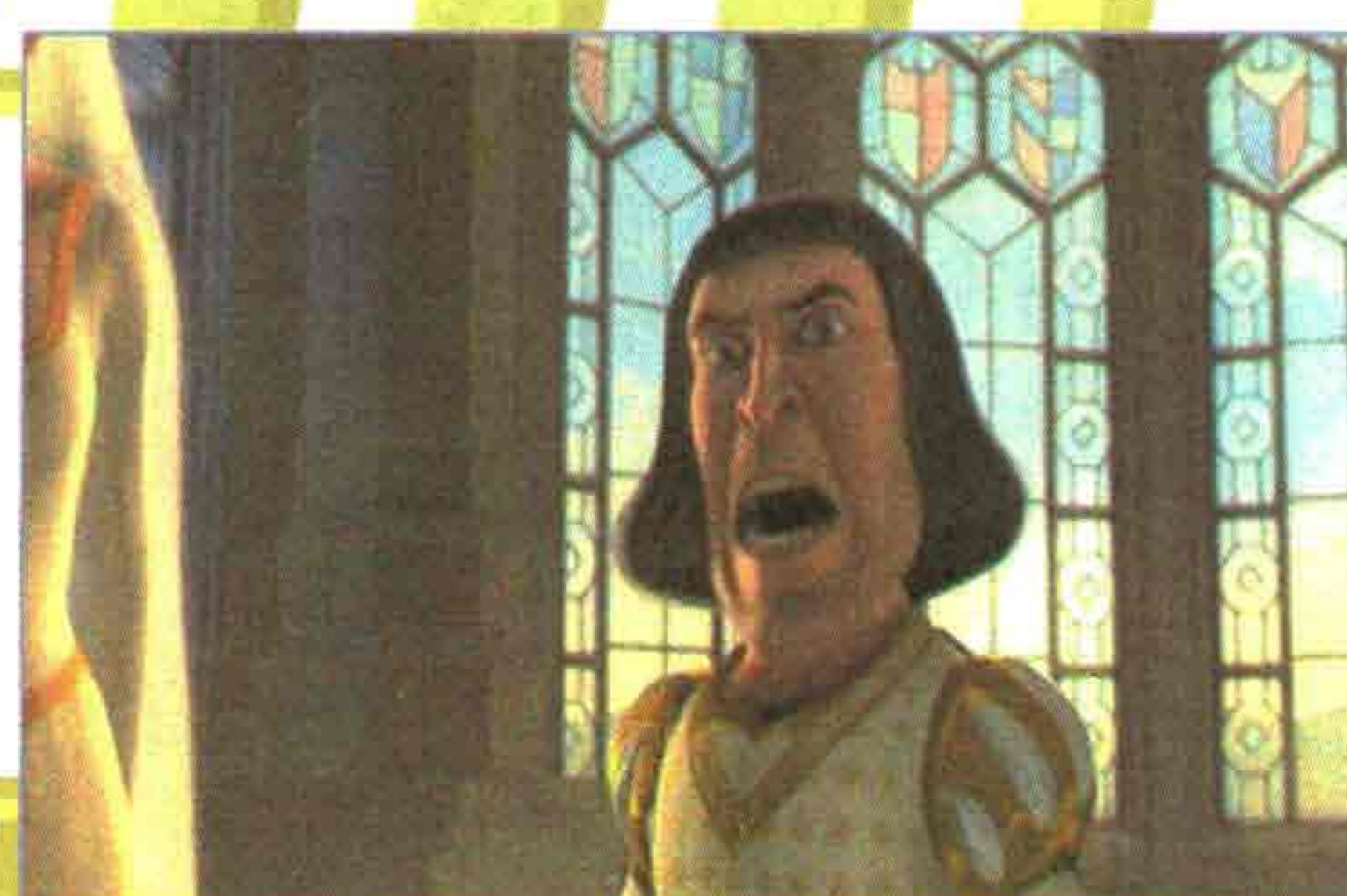
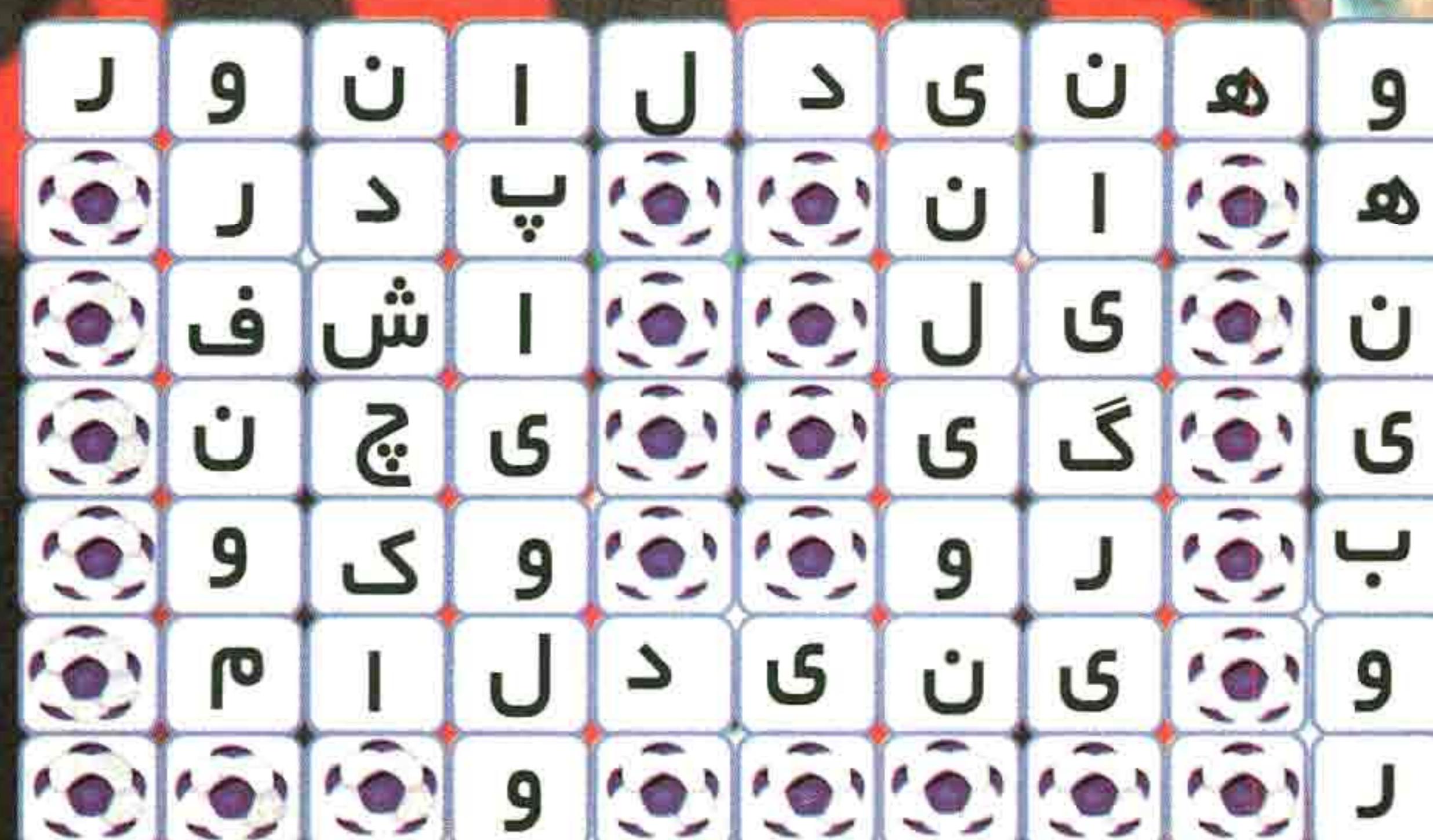
این ماجرا به پایان رسید اما آتا کار خوب با سورپرزا من تی میشد؟  
در ماهی آینده خواهد بود!

حاضران در مراسم از  
دیدن شرک تعجب می کنند و  
او می گوید که بی دعوت به این  
مراسم آمده است!



## مسابقهٔ ورزشی (شماره ۲۵۵)

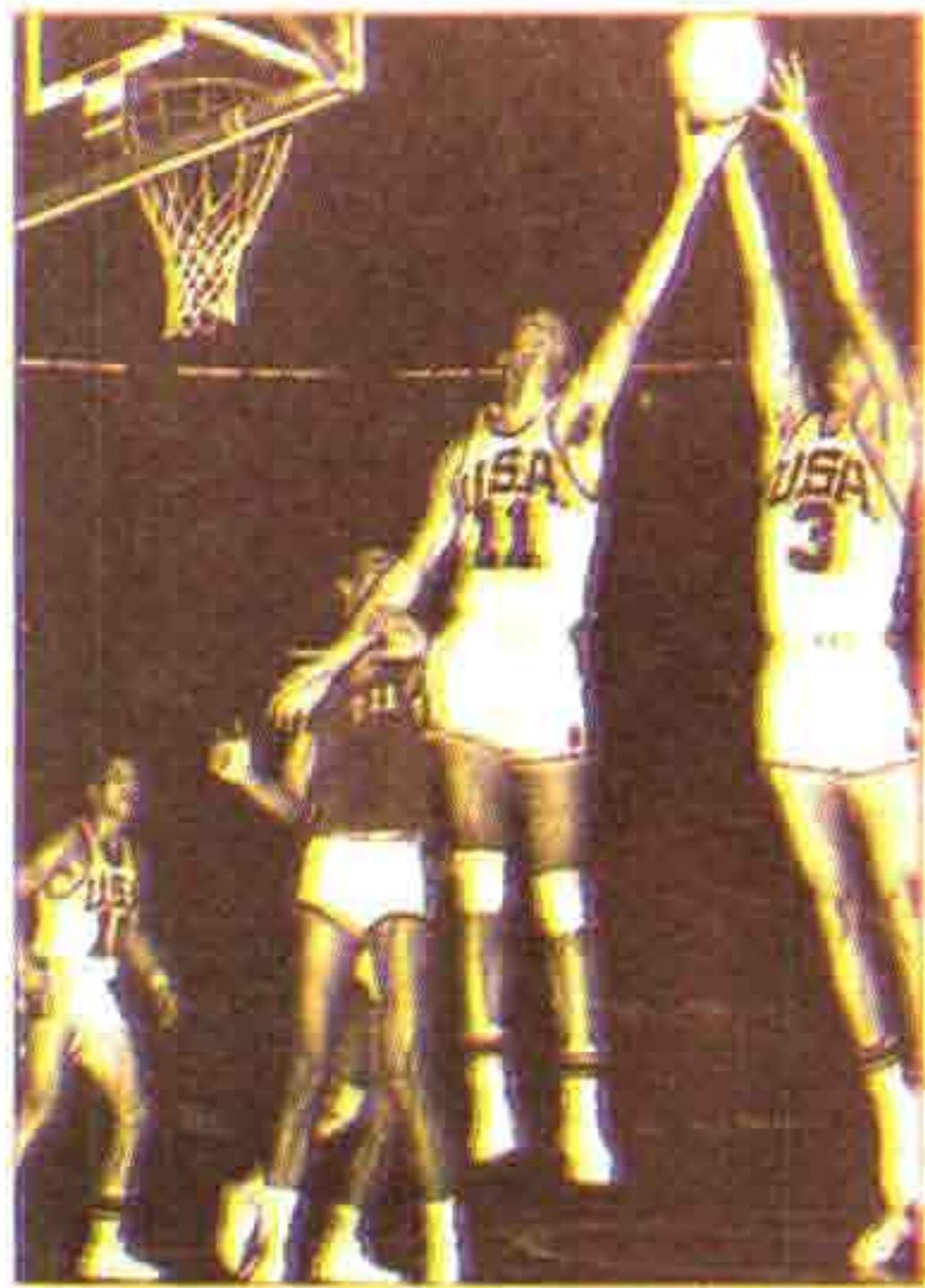
تصویر تعدادی ورزشکار را می‌بینید. نام ۴ نفر از آن‌ها در جدول به صورت نام و نام خانوادگی، جدا از هم، قرار گرفته است. اما نام نفر پنجم (رمز جدول) حروفش جدا از هم در جدول قرار دارد. برای یافتن رمز جدول، نخست حروف نام و نام خانوادگی ۴ نفر اول را در جدول خطبکشید. یادتان باشد، این حروف از راست به چپ، چپ به راست، بالا به پایین و پایین به بالا در جدول قرار گرفته‌اند و ممکن است حروف‌شان با هم مشترک هم باشد. وقتی حروف باقی مانده‌را، به ترتیب، کنار هم قرار دهید، نام ورزشکار تصویر پنجم را پیدا می‌کنید که همان رمز جدول است. این نام را به همراه تصویر مربوط به آن به نشانی مجله بفرستید. حتی روی پاکت نامه بنویسید: «مسابقهٔ ورزشی شماره ۲۵».



لرد از او می‌پرسد که  
چگونه شرک جرات کرده  
است به این مراسم پا  
بگذارد.

## المپیک رُم - ۱۹۶۰ میلادی

«پیر دو کوبرتن» طراح بازی‌های المپیک به شکل جدید، مایل بود که ایتالیا در سال ۱۹۰۸ میلادی میزبانی بازی‌ها را برعهده بگیرد. اما به دلیل آتش‌نشانی در کوه «وززو» واقع در جنوب ایتالیا، بازی‌های المپیک در لندن برگزار شد. در بازی‌های المپیک ۱۹۶۰ میلادی، هشتاد و سه کشور در ۱۷ رشته ورزشی شرکت کردند و روس‌ها (شوری) سابق (مانند بازی‌های دوره قبل با ۴۲ مدال طلا بیشترین مدال را از آن خود کردند. پنج هزار و سیصد و چهل و شش ورزشکار در این رقابت‌ها، شرکت داشتند.

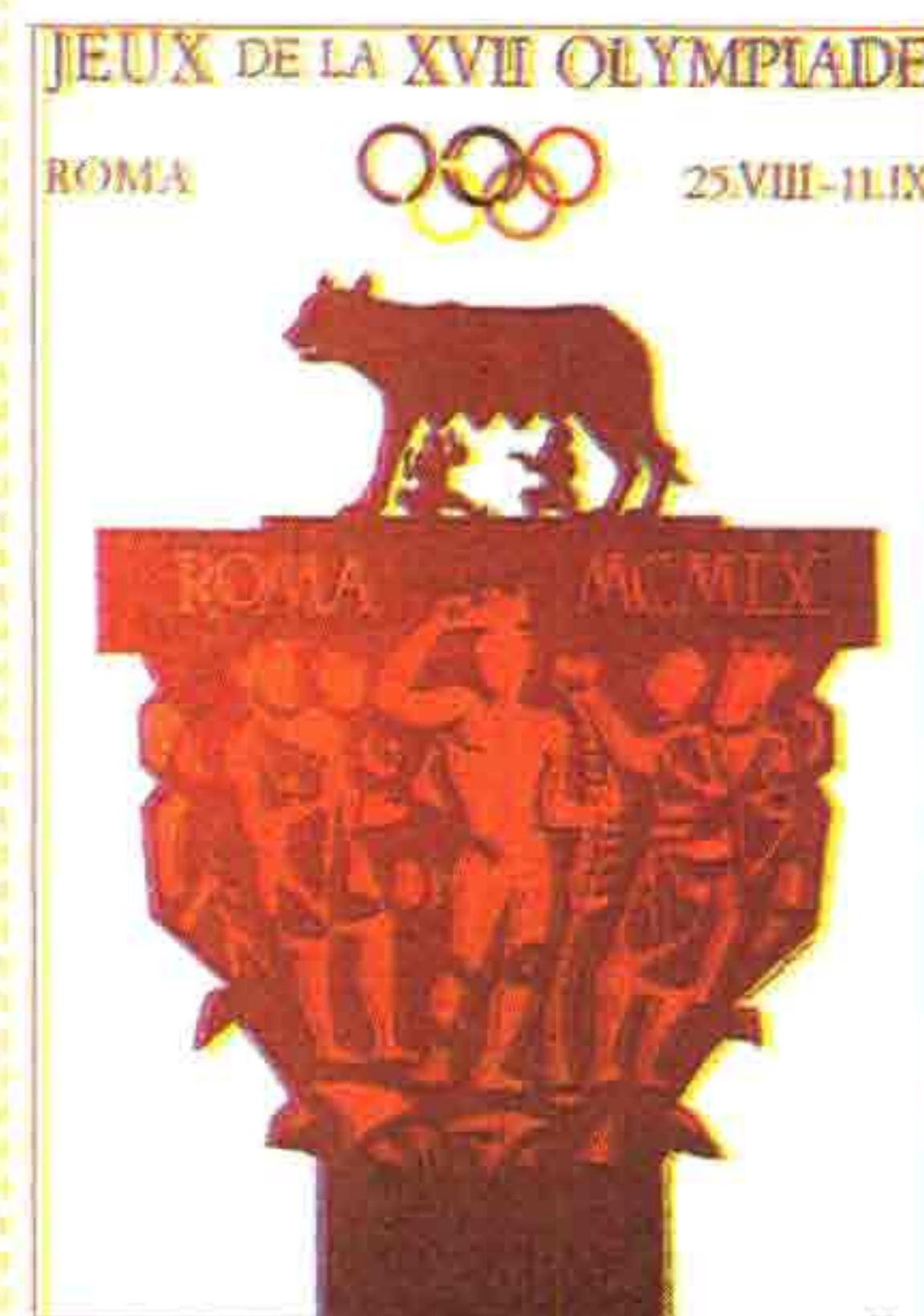


• تیم بسکتبال آمریکا با پیروزی ۱۲ بر ۸۱ بر تیم بسکتبال ایتالیا، برنده مدال طلا شد. آمریکایی‌ها از قدرت‌های بی‌رقیب بسکتبال جهان هستند.



• در دوی صد متر مردان، رقابت فشرده بین «آرمین هری» (نفر نزدیک به تصویر از آلمان) با «دیوید سیم» آمریکایی (نفر راست تصویر) و «پیتر رادفورد» از انگلستان (نفر دوم از چپ) به شدت وجود داشت که به پیروزی آرمین هری انجامید. این اولین بار بود که یک آلمانی در مسابقات دو و میدانی، مدال طلا به دست می‌آورد.

● پوستر: براساس افسانه قدیمی روم باستان که در آن دو کودک به نام «رومولوس» و «رموس» از شیر گرگ ماده می‌نوشند و قدرت می‌گیرند، پوستر این دوره از بازی‌ها طراحی و رسم شد.



• در مسابقات کشتی، «ویلفرد دایتریش» (نفر سمت راست)، در فوق سنگین وزن، برای آلمان مدال طلا آورد. رقابت او با «استان سونسون» کشتی‌گیر سوئدی، دیدنی بود.



• در مسابقات بوکس مسابقات المپیک رُم، جوان ۱۸ ساله سیاهپوستی به نام «کاسیوس کلی» خوش درخشید (نفر سمت راست). او بعدها قهرمان بوکس سنگین وزن جهان شد. دین اسلام را برگزید و نام خود را «محمد علی کلی» گذاشت.



در این هنگام، فیونا می‌فهمد که شرک به دلیل علاقه به او به این مراسم آمده است.



# سرد کردن و گرم کردن بدن

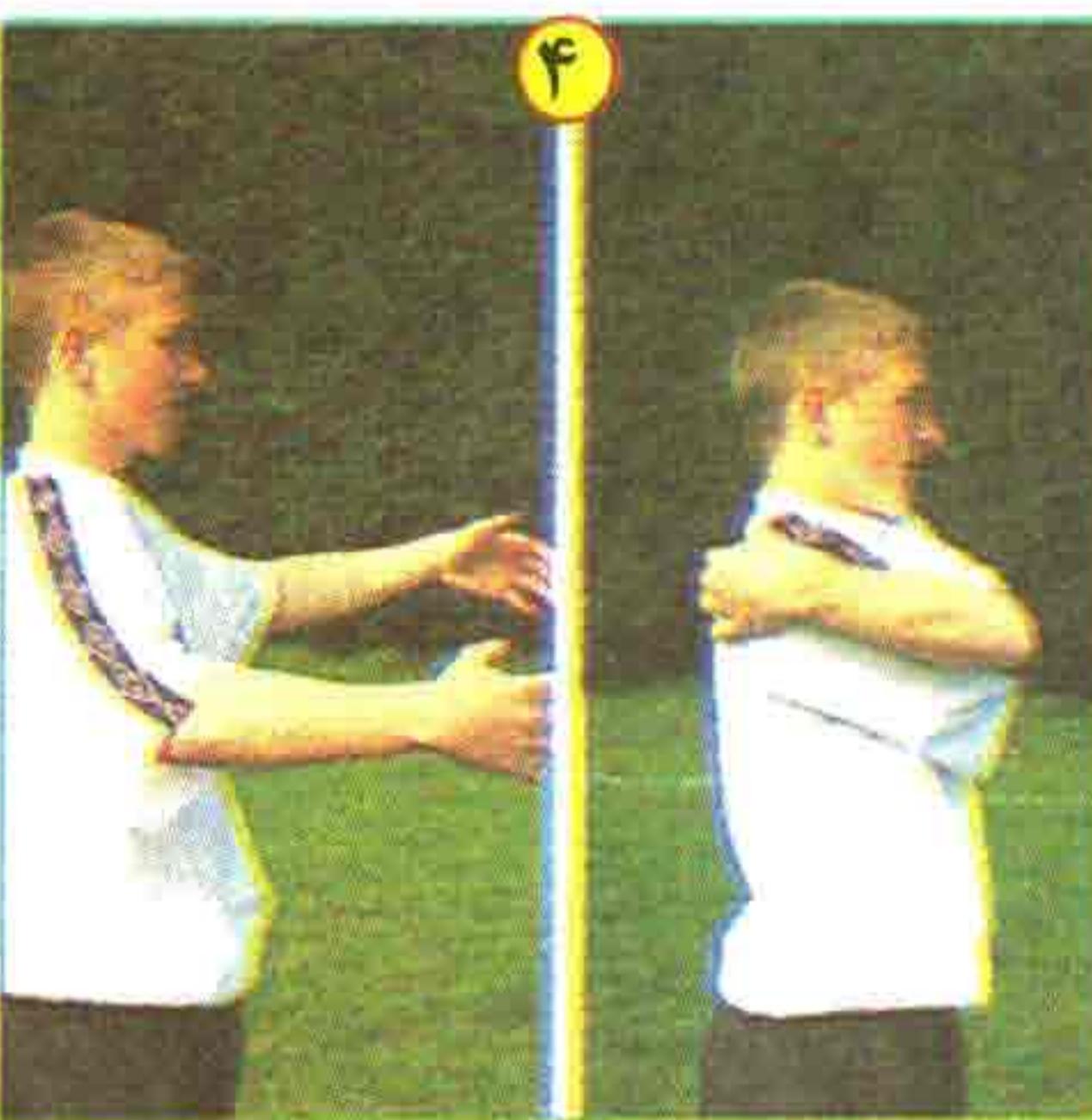
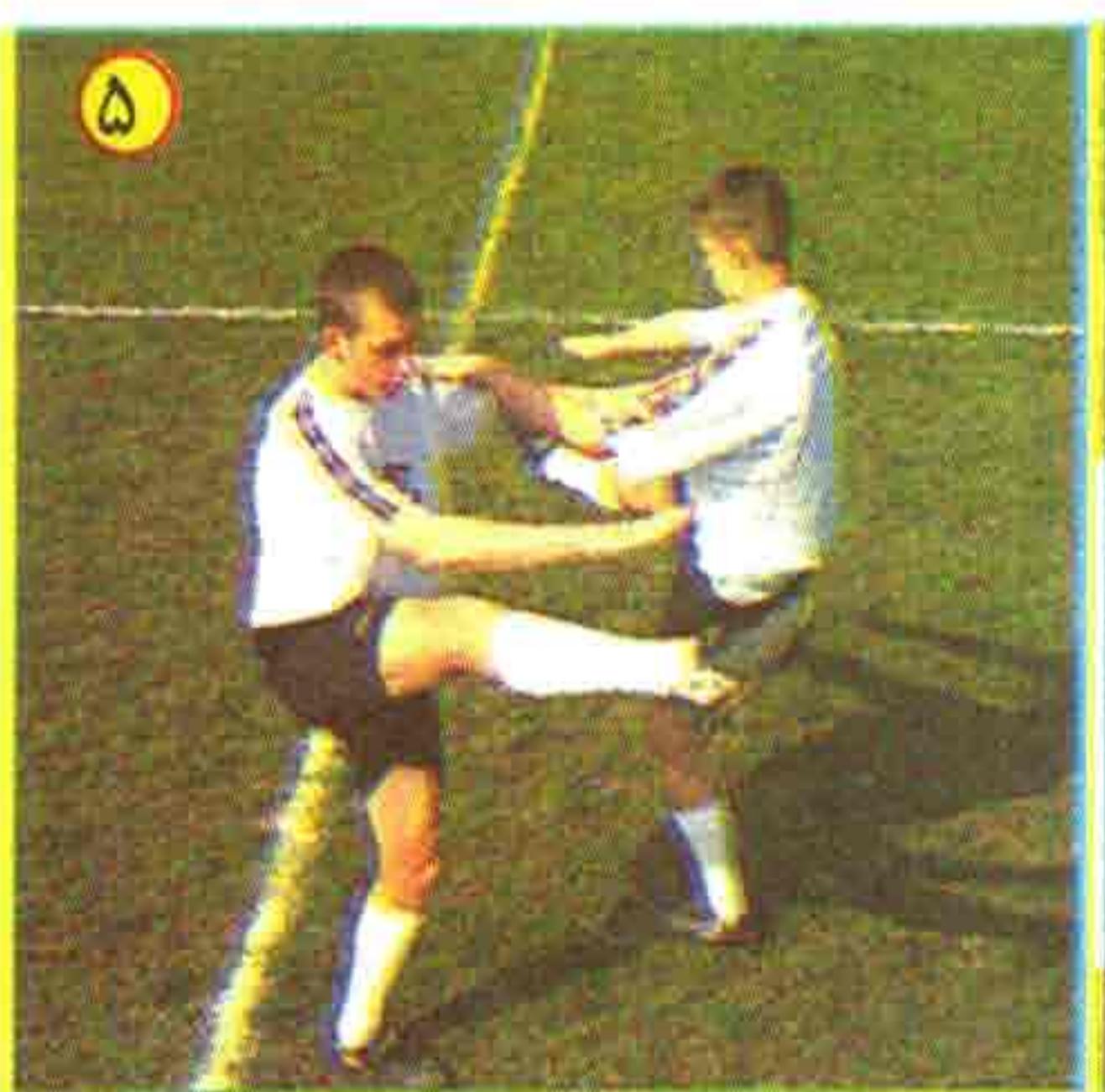
همه می دانیم که برای ورود به زمین فوتبال و انجام بازی، بازیکن نیاز به بدنی آماده و گرم شده دارد. انقباضات عضلانی ناخواسته، اولین دردسری است که به سراغ بازیکن غیرآماده یا گرم نشده می آید. اما هنگام خروج از بازی نیز، بازیکن نیاز به سرد کردن آرام و تدریجی خود دارد تا ماهیچه هایش دچار مشکل نشوند.



●●● حرکت دوی آرام و سپس چرخش های سریع برخلاف جهت اولیه دو، علاوه بر بالا بردن عکس العمل بازیکن، بدن او را نیز آماده فعالیت ورزشی می کند.



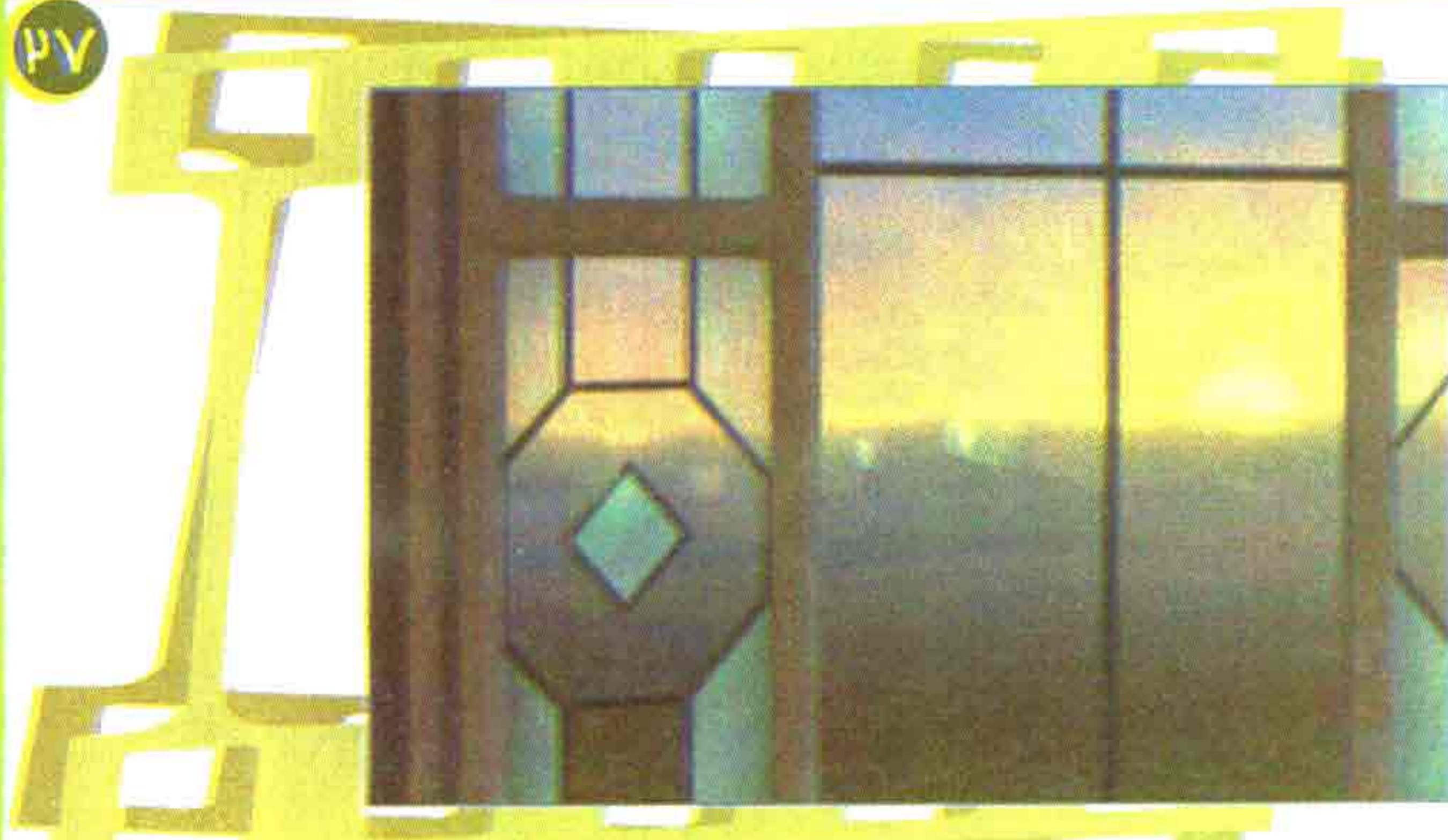
●●● چرخش کمر به طرفین، یکی از تمرین های متداول در گرم کردن یا سرد کردن بدن فوتبالیست است.



●●● حرکت کششی پاها از طرفین (تصویر ۳)

●●● حرکت کششی ماهیچه های کتف و قفسه سینه (تصویر ۴)

●●● حرکت «لی لی» برای ایجاد تعادل بیشتر و گرم یا سرد کردن عضلات پا (تصویر ۵)



آرام آرام، خورشید به غروب خود نزدیک می شود و این زمانی است که طلس فیونا به انجام می رسد.



# معرفی چند بازی رایانه‌ای

## ○ معرفی بازی رایانه‌ای ماجراجویی

- نام بازی: The Polar Express
- سیستم مورد نیاز: پلی‌استیشن ۲ - پنطیوم ۴

داستان این بازی رایانه‌ای درباره سفر یک کودک به قطب شمال است. او در شب کریسمس توسط قطاری جادویی که در واقع قطار مخصوص بچه‌ها است به قطب شمال می‌رود. از همان ابتدای بازی، شما ماموریت دارید نقشه‌های کسی که بلیت‌های بچه‌ها را دزدیده است، برهم بزنید. پس گرفتن بلیت‌ها، هر کدام طی بازی‌های مختلفی انجام می‌شود. مثلًا یکبار باید تنیس بازی کنید و پس از شکست دادن حریف، بلیت را پس بگیرید. در این بازی سکه‌های طایی هم وجود دارند که اگر ۲۰ عدد آنها را به دست آورید، یک جایزه به شما داده خواهد شد. این جایزه همان اجازه برای ادامه بازی است.



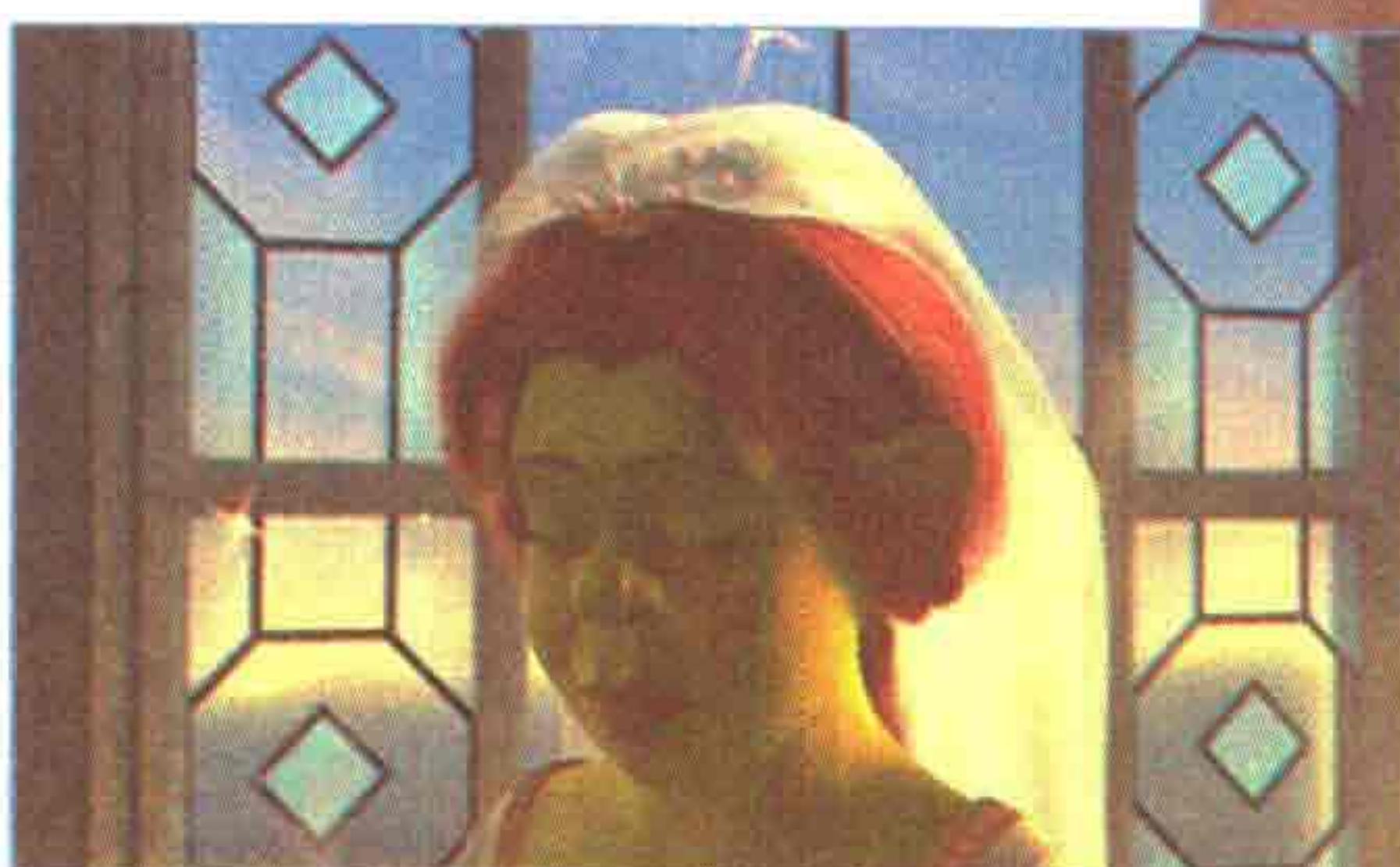
## ○ معرفی بازی رانندگی

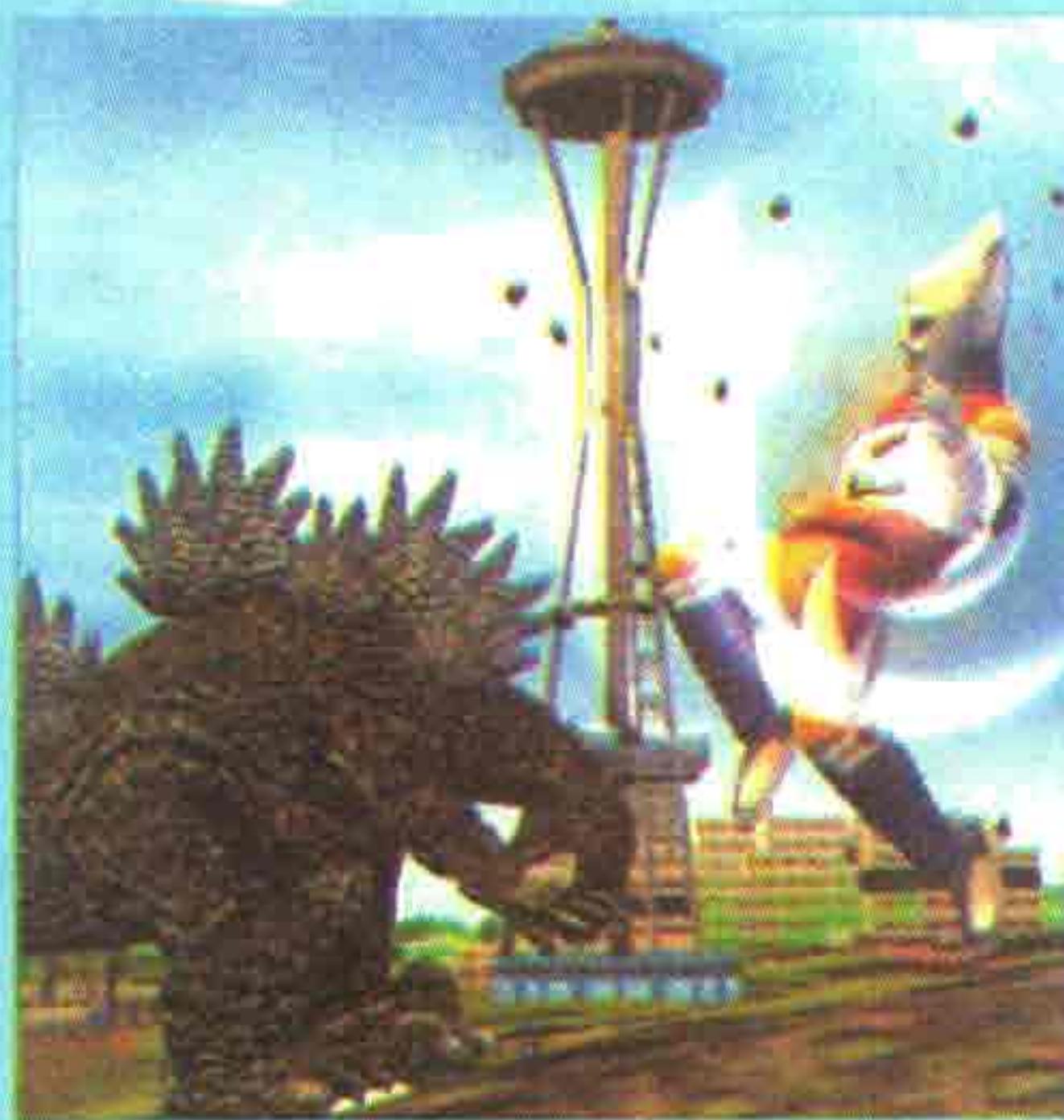
- نام بازی: Need for speed: Most wanted
- سیستم مورد نیاز: پنیوم ۳ - پلی‌استیشن ۲



ترکیب هیجان‌انگیز ماشین‌سواری خیابان، ساختن خودرو به طور دلخواه، تعقیب و گریزهای پلیسی، در این بازی یک جا آورده شده است. شرکت سازنده این بازی EA نام دارد که بازی‌های سری فیفا از جمله محصولات آن است. در این بازی، انواع خودروهای اسپرت عرضه شده‌اند.

در این لحظه برادر جادو، فیونا به غولی زشت تبدیل می‌شود.





### ○ معرفی بازی ماجرايی

- نام بازی: گودزیلا؛ نجات دهنده زمین
- سیستم مورد نیاز: پلی استیشن ۲

اگر علاقه دارید که جای هیولا یی به نام «گودزیلا» باشید، این بازی را تجربه کنید. در این بازی شما در نقش گودزیلا قرار می‌گیرید و ماموریت دارید تا زمین را از شر بدکاران نجات دهید.

### ○ معرفی بازی استراتژی

- نام بازی: The movies
- سیستم مورد نیاز: پنطیوم<sup>۳</sup>-پلی استیشن ۲

اگر حال و حوصله دارید و دوست دارید سازنده یک فیلم باشید می‌توانید این بازی را اجرا کنید. در بازی The movies، شما باید هنرپیشگان مورد نظر خود را جلب کنید. نگذارید آنها قهر کنند و خوشحال باقی بمانند تا فیلمتان ساخته شود! از اول بازی سعی کنید هنرپیشگان عصبانی را انتخاب نکنید زیرا خیلی زود رنج و حساس هستند و سر صحنه فیلمبرداری شما را ترک می‌کنند. شما می‌توانید داستان خودتان برای ساخت فیلم را بسازید یا فیلم‌های قدیمی را بازسازی کنید. البته بازی کمی مشکل است اما به یکبار امتحان کردنش می‌ارزد!



### ○ معرفی بازی رایانه‌ای ماجرايی

- نام بازی: مرد عنکبوتی ۲
- سیستم مورد نیاز: پلی استیشن ۲

داستان بازی مرد عنکبوتی ۲ مانند قصه فیلم مرد عنکبوتی ۲ ساخته شده است. در این بازی دکتر اختاپوس شهر بزرگی را با بحران روبرو کرده است و مرد عنکبوتی وظیفه دارد تا شهر را نجات دهد. گرافیک بازی و حرکات مرد عنکبوتی ۲ نسبت به بازی مرد عنکبوتی یک، بهتر است.



حاضران تعجب می‌کنند. شرک نیز تعجب می‌کند. اما می‌گوید که او رشت نیست.



# «پرنده مهاجر»



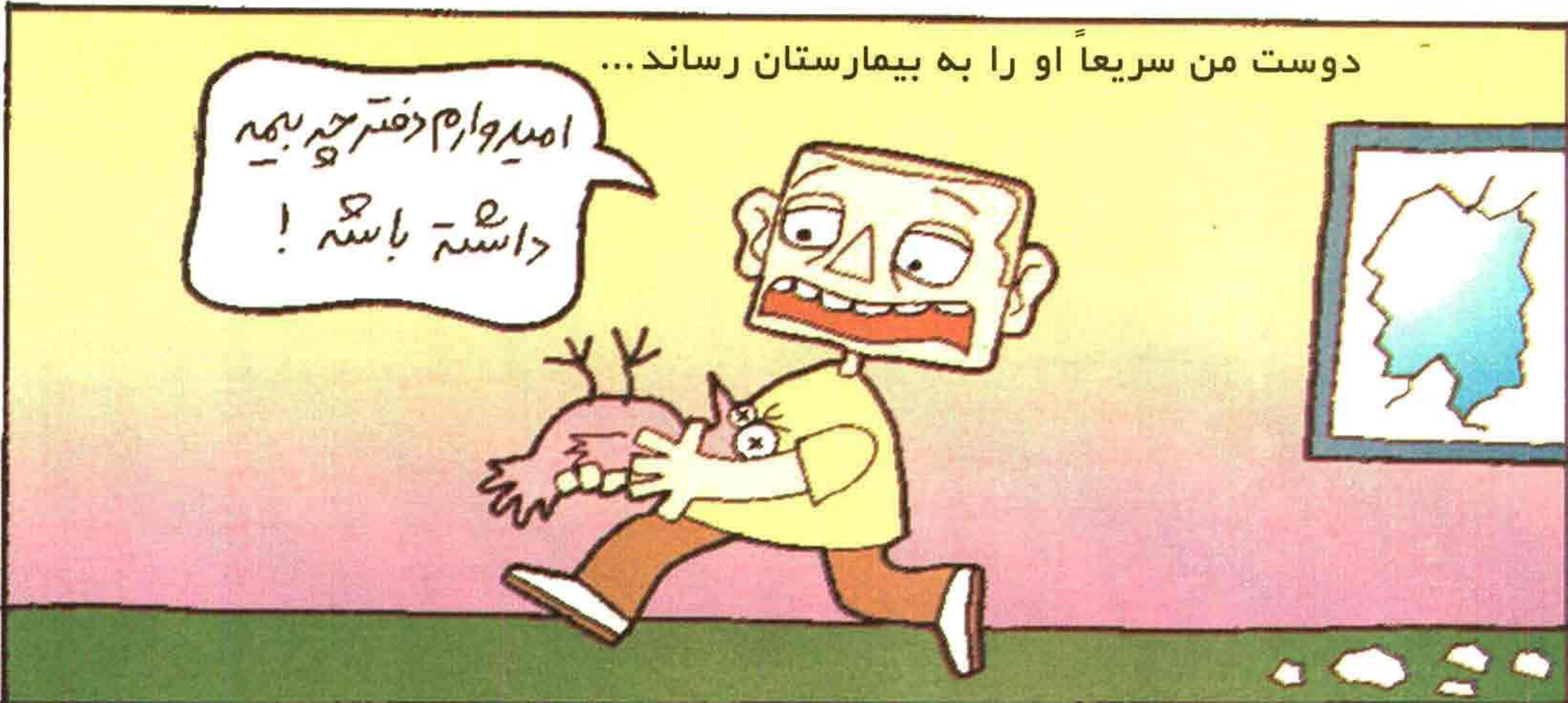
پرندگان مهاجر هر سال وقتی که هوا کم کم سرد می‌شود، با هم دیگر به مناطق گرمتر مهاجرت می‌کنند. یک روز اتفاق جالبی افتاد...

یکی از این پرنده‌ها وارد خانه دوست من شد...



دوست من سریعاً او را به بیمارستان رساند...

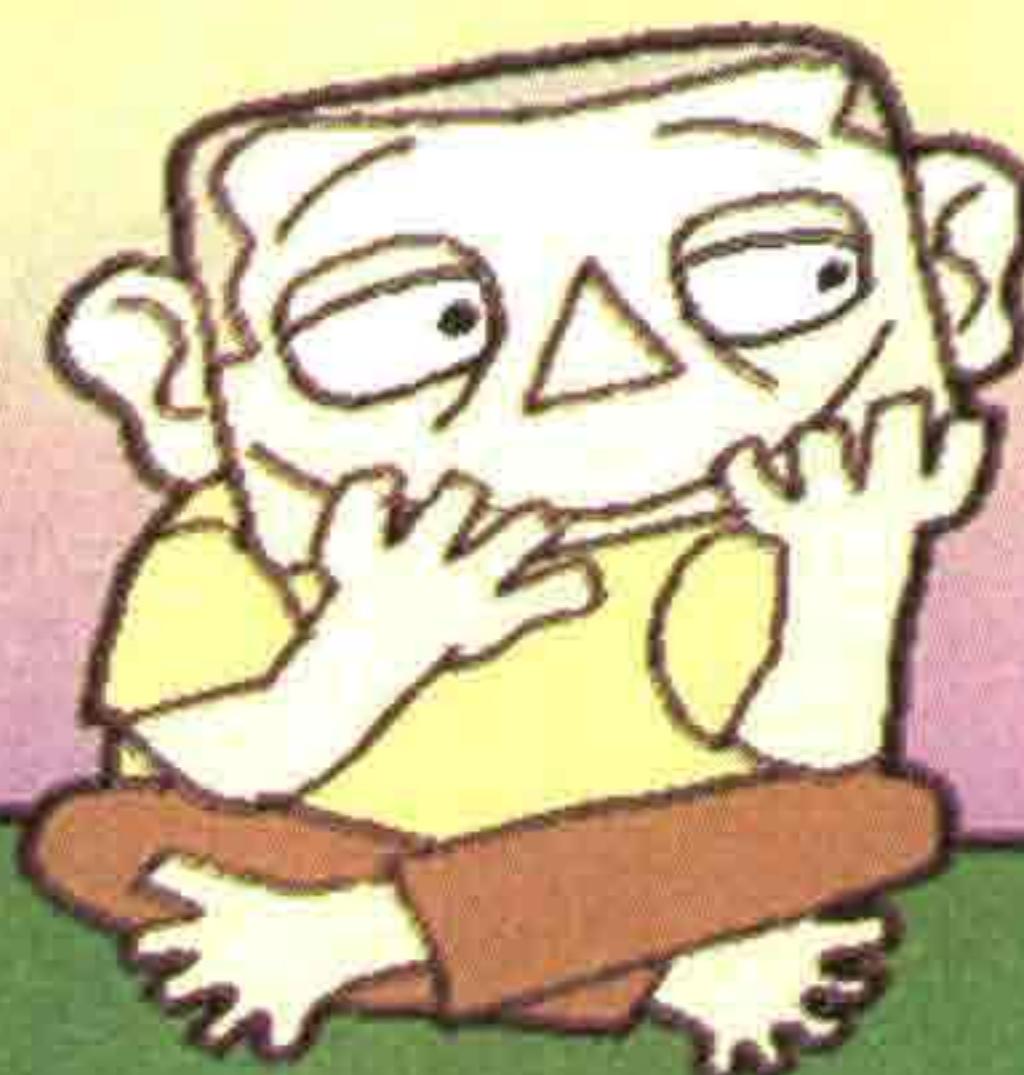
اصلی و ارم دفتر حجہ بهم  
انسنه باسنه!



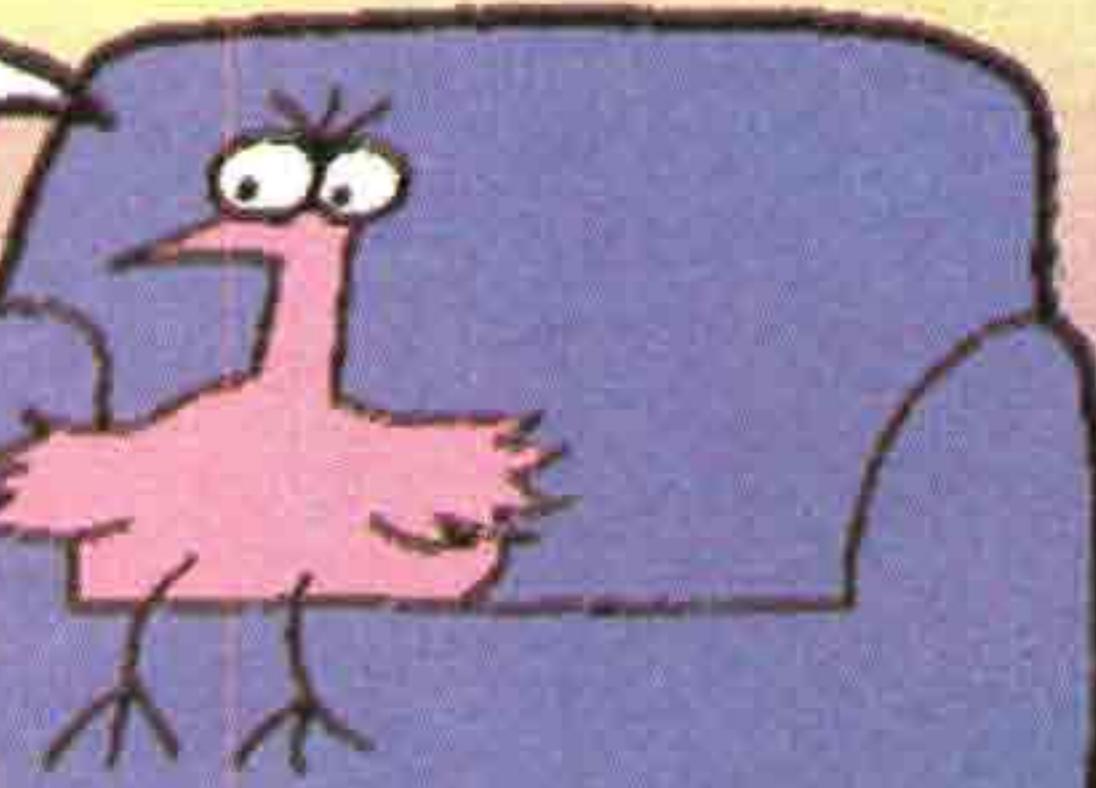
لردادیدن این وضعیت،  
نگهبانان را صدا می‌کند.



پرنده مهاجر حالش بهتر شد و دوست من از او پذیرایی کرد...

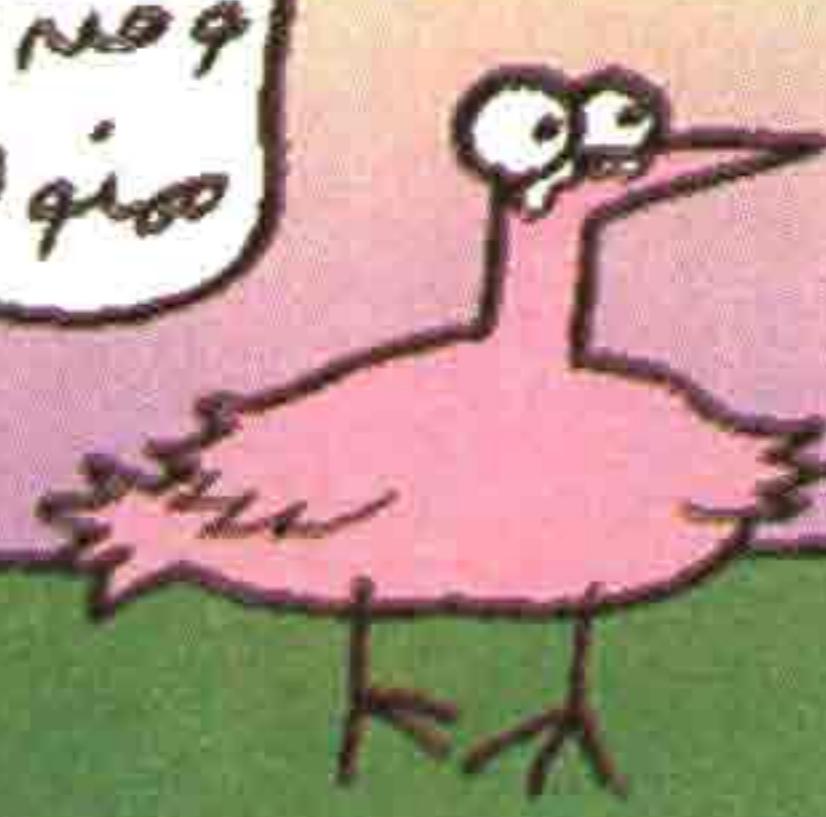


در حال مهاجرت بودم  
با دوستان که نیز دفعه  
سرمه گیجع فوت...

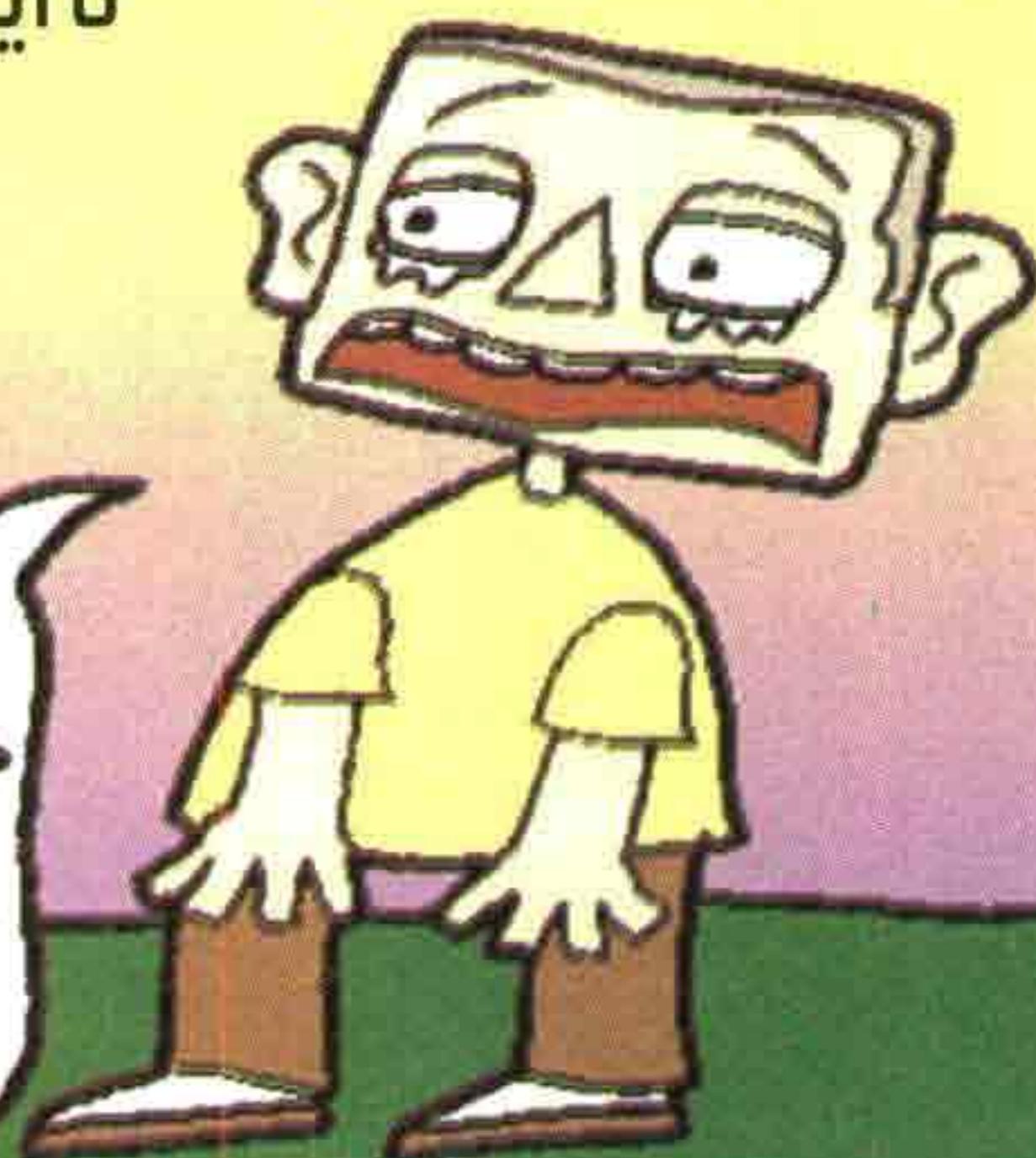


تا اینکه پرنده مهاجر برای رفتن آماده شد...

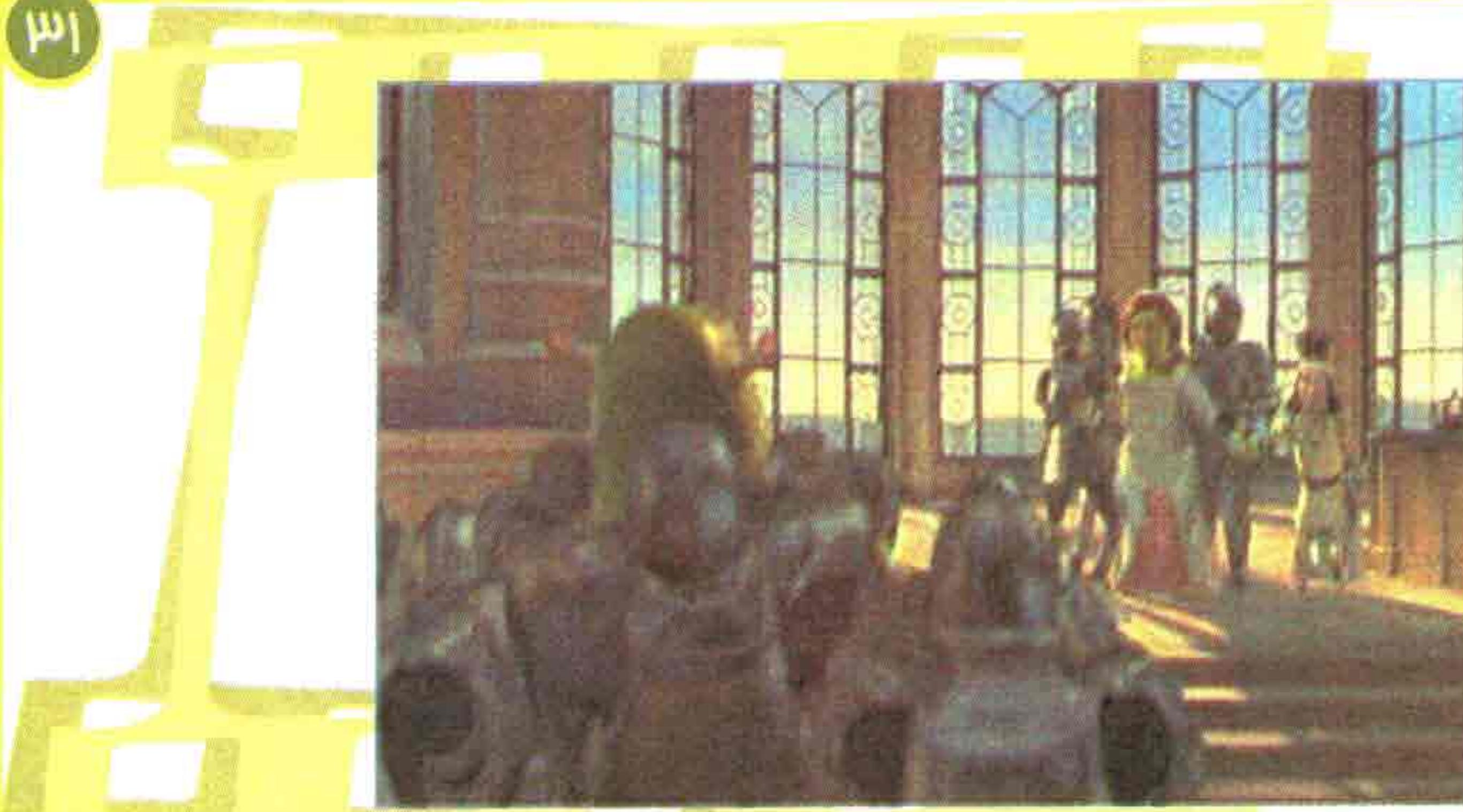
خوب دوست من!  
و حقنه رختنه! خنده  
نهنون دوست من!



برام نامه بده حتماً! من  
هم هنرینه سیسه آگه که شکستی  
برآتی فرساتم تا برآم بفرستی!  
مواظب خودت باش!



و با پرندگان دیگر مهاجرت کرد!



فیونا نیز به دام نگهبانان  
می‌افتد و کاری از دست  
شرک ساخته نیست.



# رختخواب خمیری

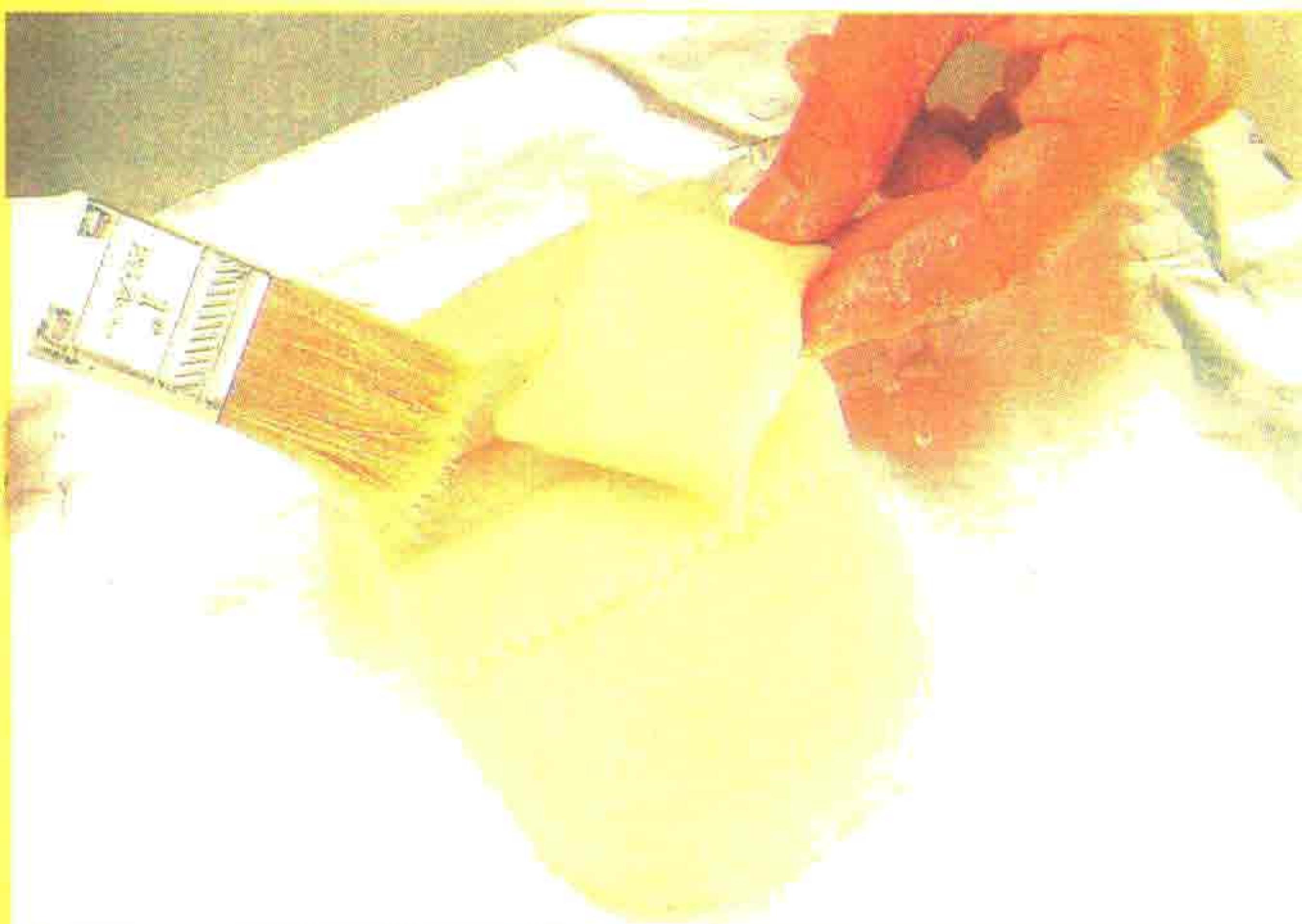
و سایل مورد نیاز:

- خمیر رنگی
- و سایل کار با خمیر (در شماره های گذشته چاپ شده است)
- خلال دندان

روش کار:

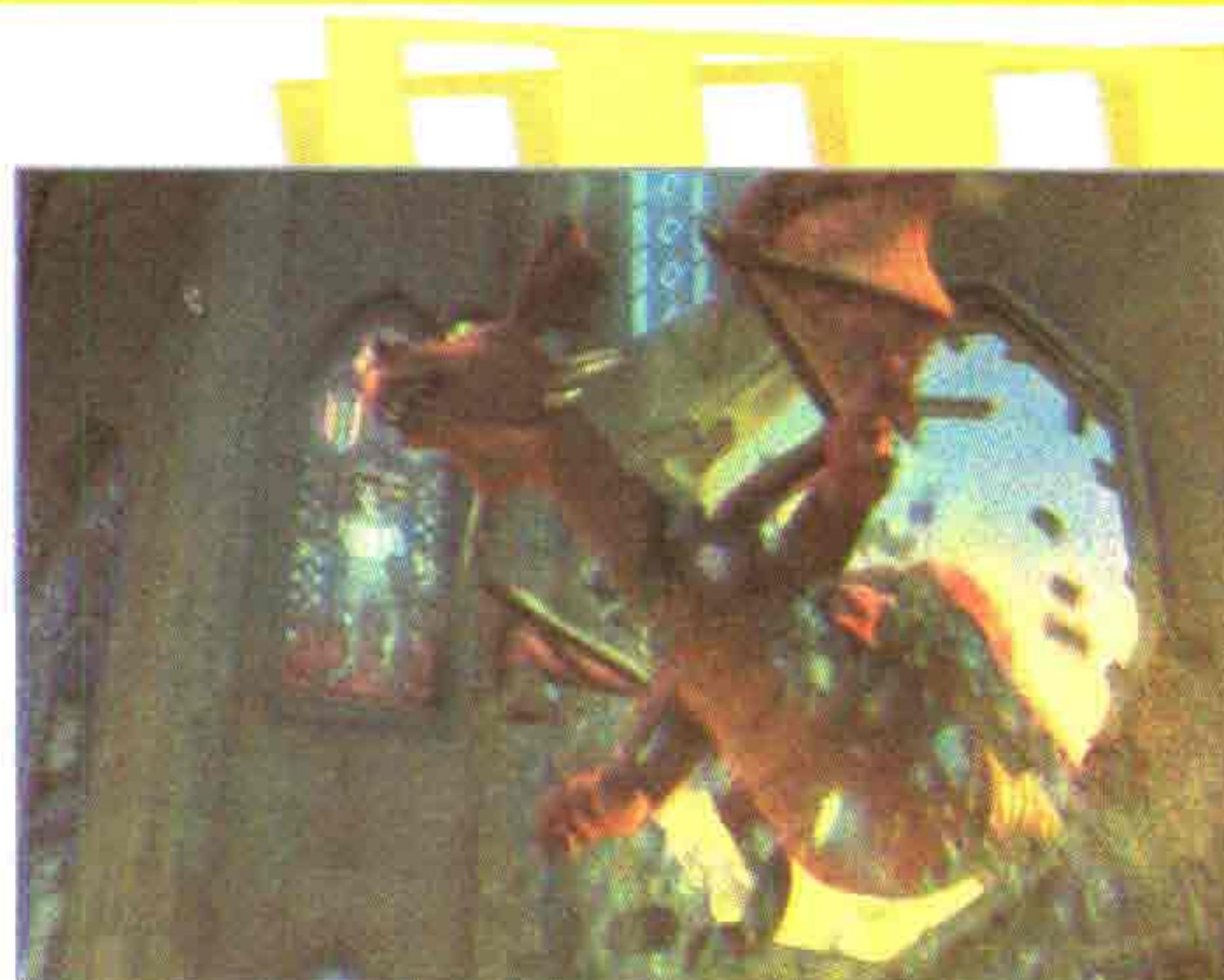
۱. نخست از خمیر یک تشك  
تقریباً بیضی شکل تهیه کنید  
(می توانید مستطیل آن را هم  
بسازید).

برای ساختن متکا، یک ورقه  
 الخمیر را لوله کنید و دو طرف آن  
را با گلوله های کوچک خمیری  
بپوشانید (در وسط). متکا را در  
بالای تشك قرار دهید.



۲. برای ساختن روانداز،  
یک ورقه نازک مسطح از  
خمیر ببرید. بالای آن را تا  
بزنید و لبه را دندانه دار  
کنید (مانند شکل)، و روی  
تشك (مانند شکل) جای  
بدهید. می توانید یک بالش  
هم طراحی و روی آن قرار  
دهید.

شرک با کشیدن سوت، اژدها  
را فرامی خواند.





۳. حالا لبه بالایی تخت را آماده کنید و بچسبانید. بعد هم نوبت پایه‌های تخت می‌رسد که بعد از درست کردن چهارپایه، داخل آن را خلال دندان قرار دهید و با همان خلال دندان به زیر تخت وصل کنید.



ازدها، لرد را با یک حرکت می‌بلعد.



# بچه های جهان پچه های ازبک



ازبک ها به صرف نوعی چای سبز علاقه دارند که آنرا با نان استفاده می کنند. آنها به محل خوردن این نوشیدنی، درست مانند ایرانی ها؛ «چای خانه» می گویند. تخت و تشك و مخدہ (پشتی) از لوازم چای خانه ازبک ها است.



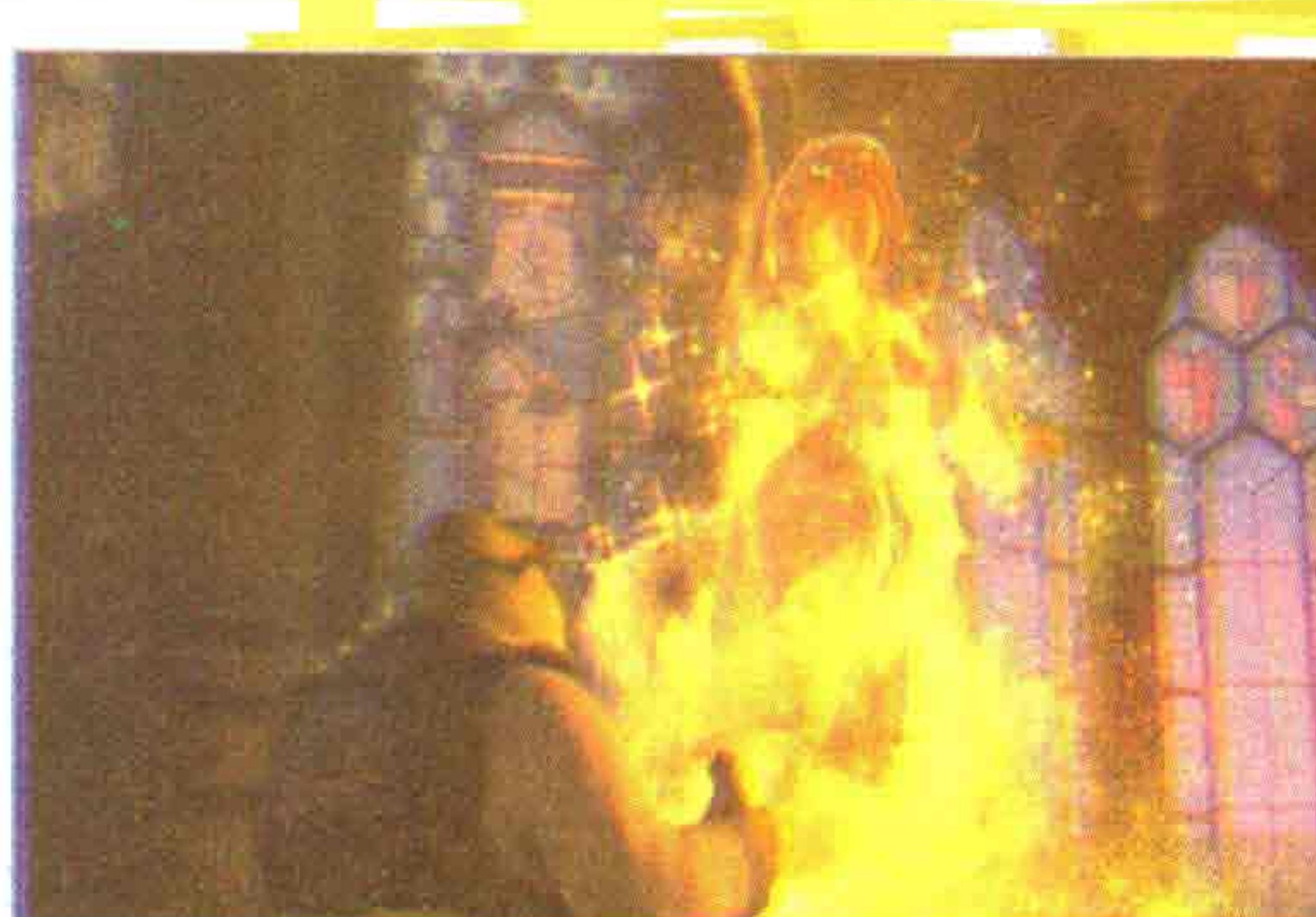
سپس هنگام بعد از ظهر، مراسم «خوتین» برپا می شود که فقط زنان در آن حاضر می شوند. شب هنگام نیز مراسم «توب» برپا می شود که همگان در آن شرکت دارند. در یک مراسم عروسی گاهی چند صد نفر شرکت دارند.

در سال های دور، زمانی که جاده ابریشم، بین چین و اروپا، داد و ستد و بازرگانی برقرار می کرد. ازبک ها در سر راه این جاده، به پیش رفت های بازرگانی زیادی دست پیدا کرده بودند. بعد از اینکه مسلمانان در قرن هفتم، به این منطقه دست پیدا کردند، دوران دیگری از شکوه و عظمت این قوم آغاز شد. «بخارا» شهر بزرگ و معتبر دنیا اسلام در این ناحیه قرار داشت. ازبک ها در قرن بیستم؛ زیر سلطه شوروی سابق (روسیه فعلی) قرار گرفتند و کمونیسم، مرام و مسلک آنها شد. آنها در سال ۱۹۹۱ میلادی مستقل شدند. امروزه ۲۵ میلیون نفر در جمهوری ازبکستان زندگی می کنند که ۷۰ درصد آنها ازبک هستند. تا شکنند پایتخت این کشور بزرگ آسیای مرکزی است.

جوانان و مردان ازبک در مراسم عروسی چنین لباسی بر تن می کنند. عروسی در ازبکستان سه مرحله دارد:

ابتدا هنگام صبح مراسم «ارکاک» برپا می شود که فقط مردان در آن حضور دارند (در تصویر می بینید).

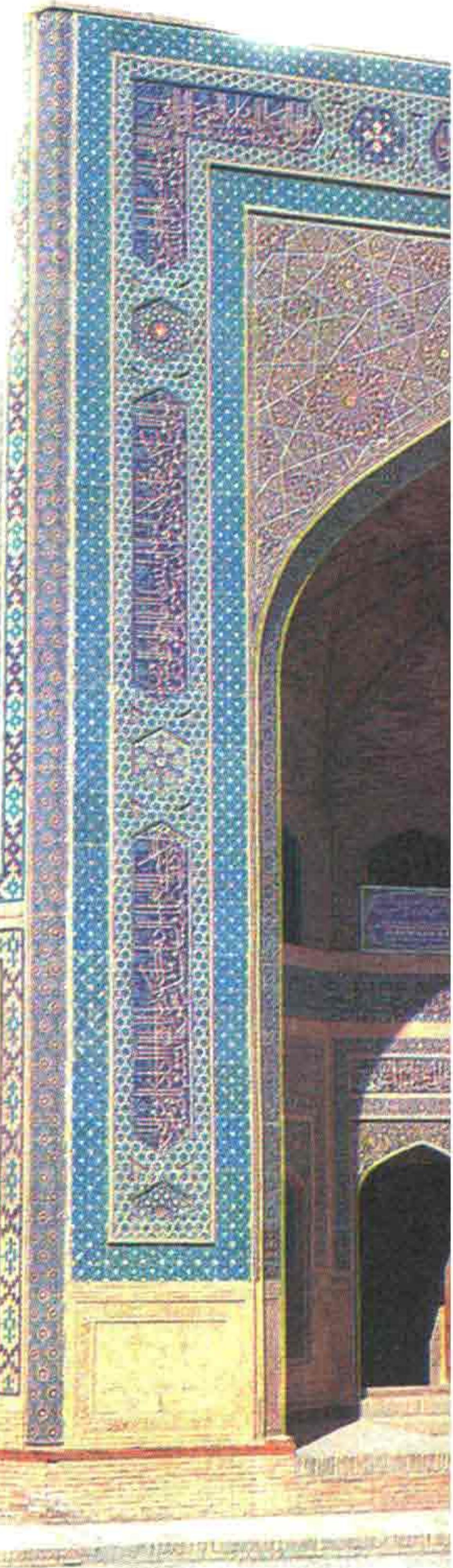
وجود علاقه واقعی بین شرک و فیونا باعث می شود تا طلس م شکسته شود.



● امام جماعت مسجد شهر «مارگیلان» در ازبکستان، ازبک‌ها پس از رهایی از تسلط کمونیسم توجه و گرایش بیشتری به دین رسمی خود، اسلام؛ پیدا کرده‌اند.



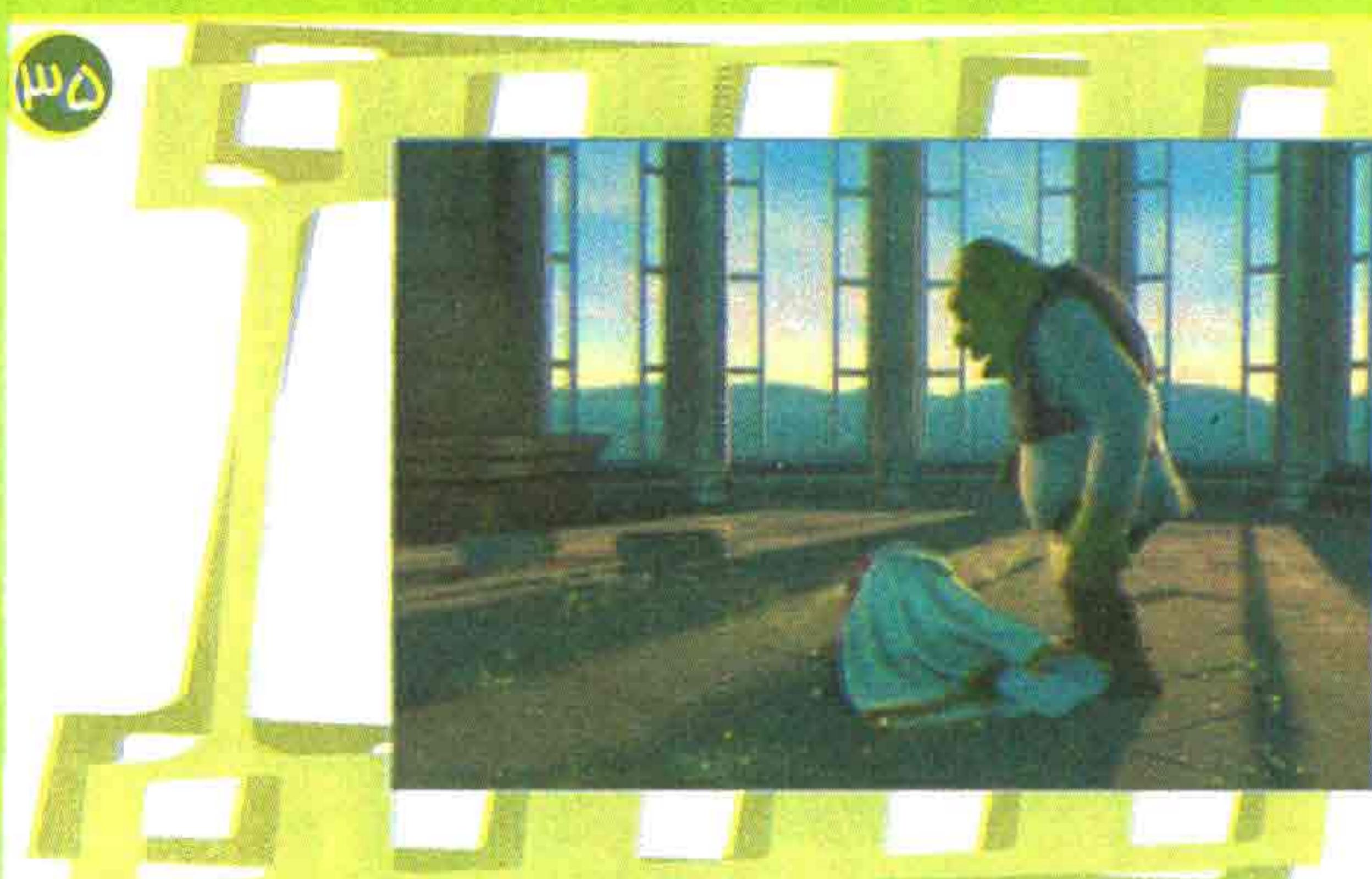
● پس از اینکه مسلمانان در قرن هفتم این ناحیه را به تصرف خود درآوردند، مساجد و مدرسه‌های علمی زیادی در آن بنا کردند. مدرسه «میری عرب» از جمله مدارس علمی است که از دیرباز در ازبکستان قرار داشته است. این مدرسه (مسجد) ۴۵ متر ارتفاع دارد و از همه شهر می‌توان آنرا دید.



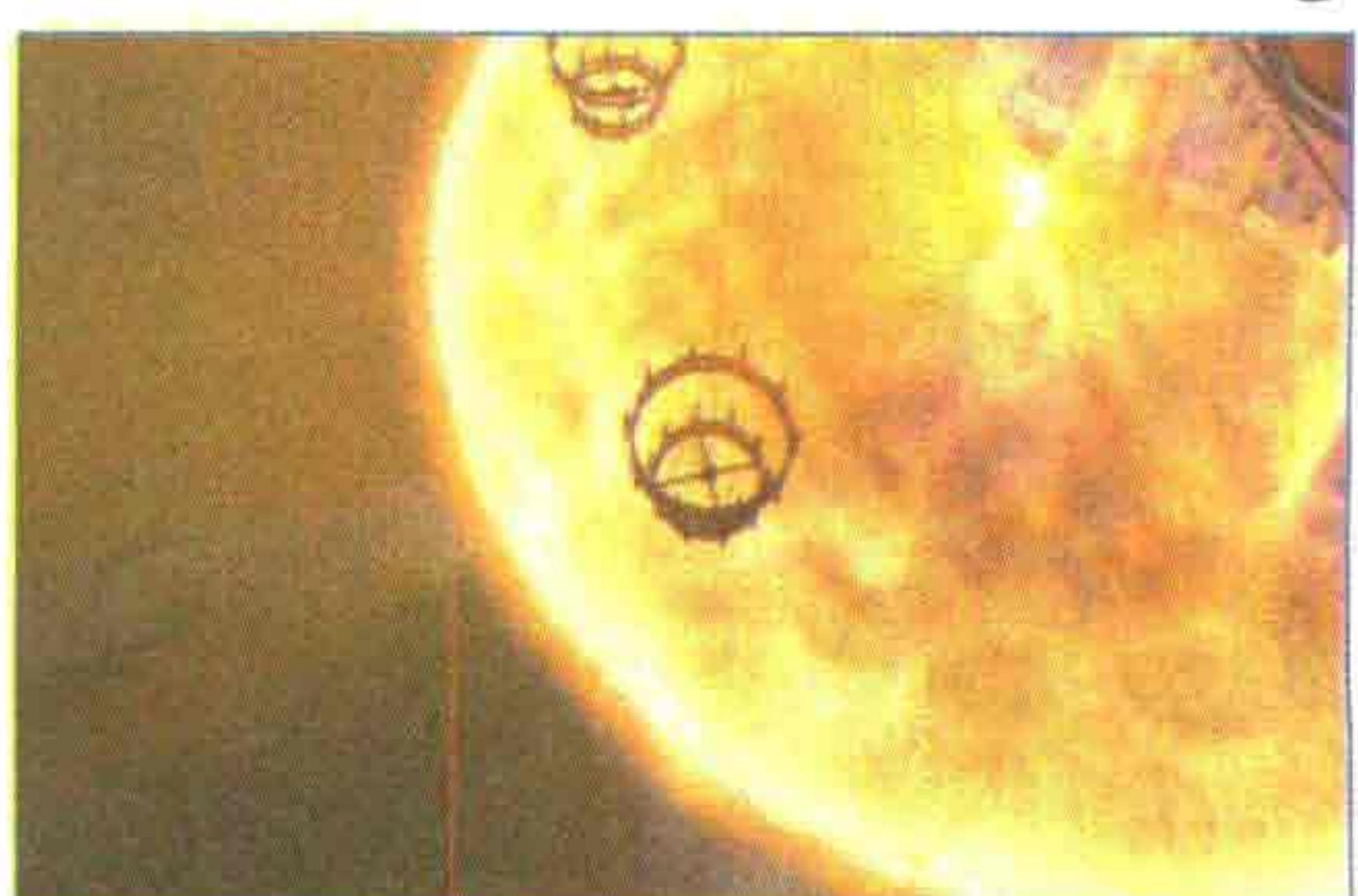
● نوعی نان مخصوص در ازبکستان پخته می‌شود که مانند نان هندی‌ها، گرد است. ازبک‌ها این نان را تزئین می‌کنند و هیچگاه با چاقو آنرا قطعه قطعه نمی‌کنند بلکه این کار را با دست انجام می‌دهند.



● هنوز سنت‌سده‌های گذشته در ازبکستان پابرجاست. در سال‌های دور این منطقه به دلیل عبور جاده ابریشم از آن، مرکز تجارت فرش در منطقه بود. امروزه هنوز بازار فرش در «تاشکند» پایتخت این کشور پر رونق است.



نوری عظیم فضارا فرامی‌گیرد، شیشه‌ها شکسته می‌شود و فیونا بی‌هوش بر زمین می‌افتد.





از مجموعه داستان‌های فلیکس، گروه سیاه

این داستان:

## نگهداری از کودکان



اما با کمال تعجب دیده  
می‌شود که فیونا به همان  
شکل غول‌مانند خود باقی  
مانده است.



آه خوبه! می دونم چه جوری  
از پس این موضوع بربیام!

## اسباب بازی



اما شرک من گوید که او  
رازشتنمی بیند، در حقیقت  
او زیبایی درونی فیونا را  
می بیند.

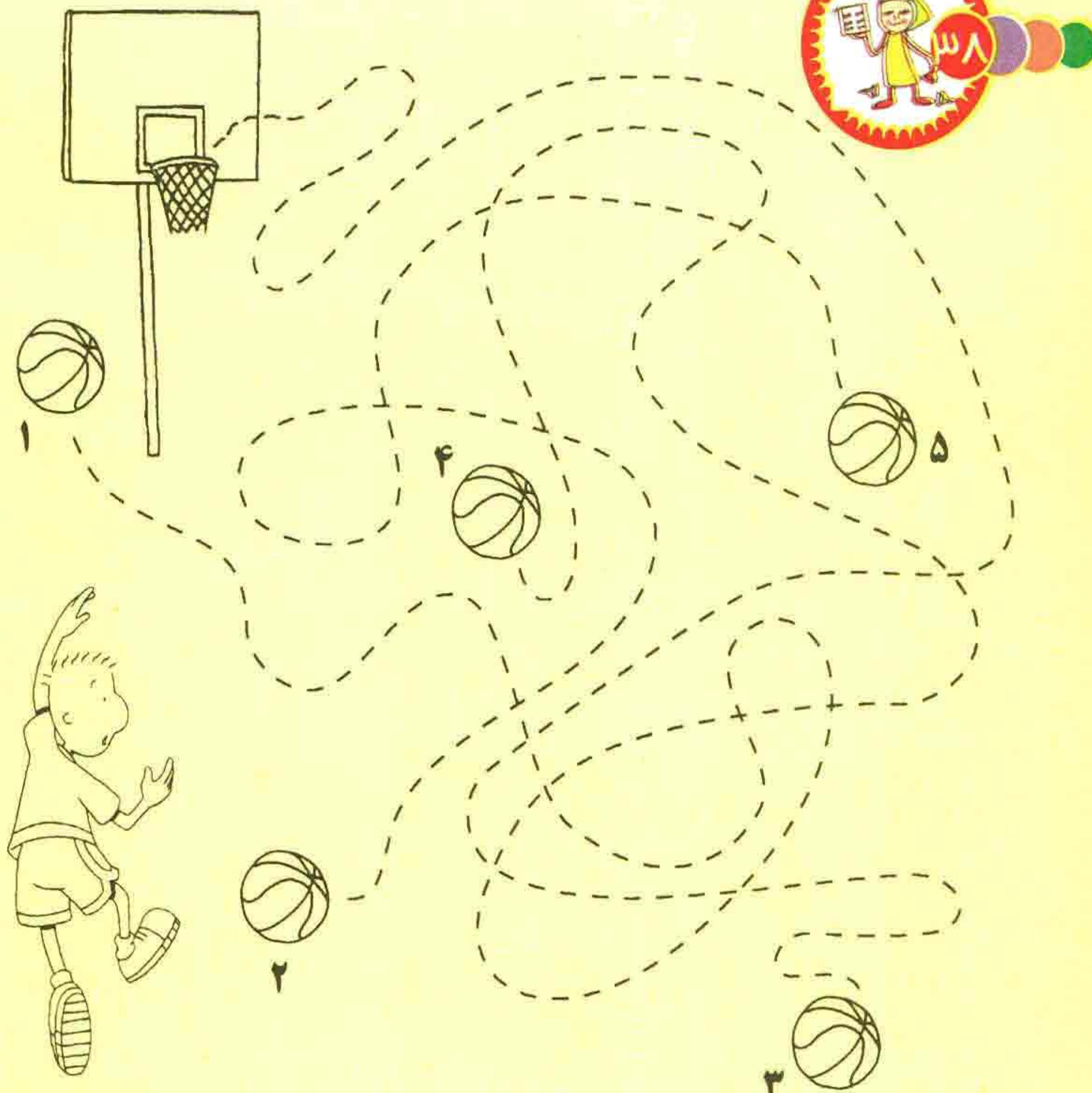
# بازی بسکتبال

این پسر بچه مشغول تمرین بسکتبال است. او از ۵ نقطه مختلف، توپ را به طرف تور پرتاب کرده است. اما فقط یکی از پرتابهای او گل شده است. به نظر شما کدام پرتاب؟!

## بازی با اعداد

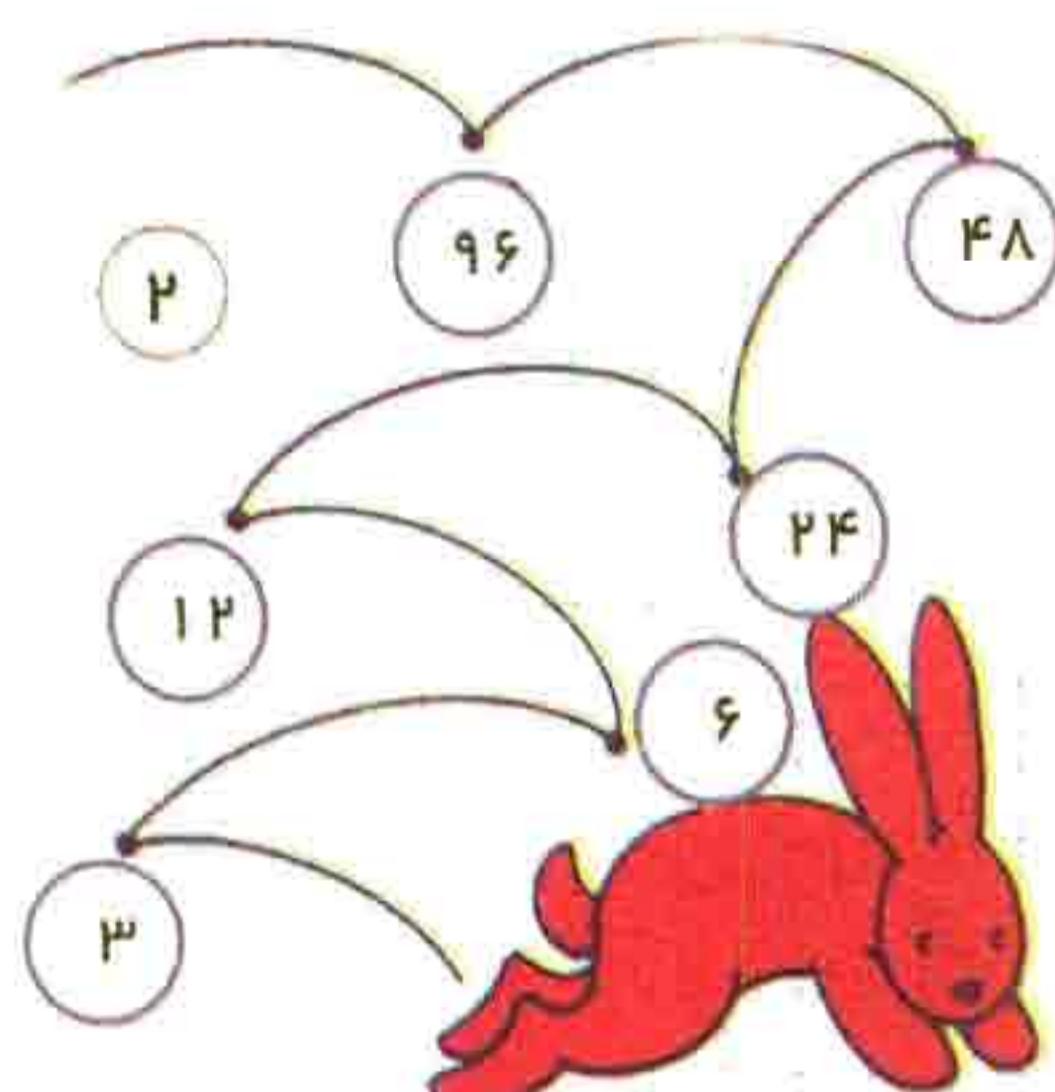
اگر عدهای هر ضلع این مثلث (۴ عدد) را با هم جمع کنیم، پاسخها برابر نخواهد شد. شما باید ۳ تا از عدهای را به گونه‌ای با هم جابجا کنید که حاصل جمع عدهای هر ضلع (۴ عدد) با هم برابر شود.

۵      ۶  
۴      ۷  
۳      ۹  
۲      ۱      ♦

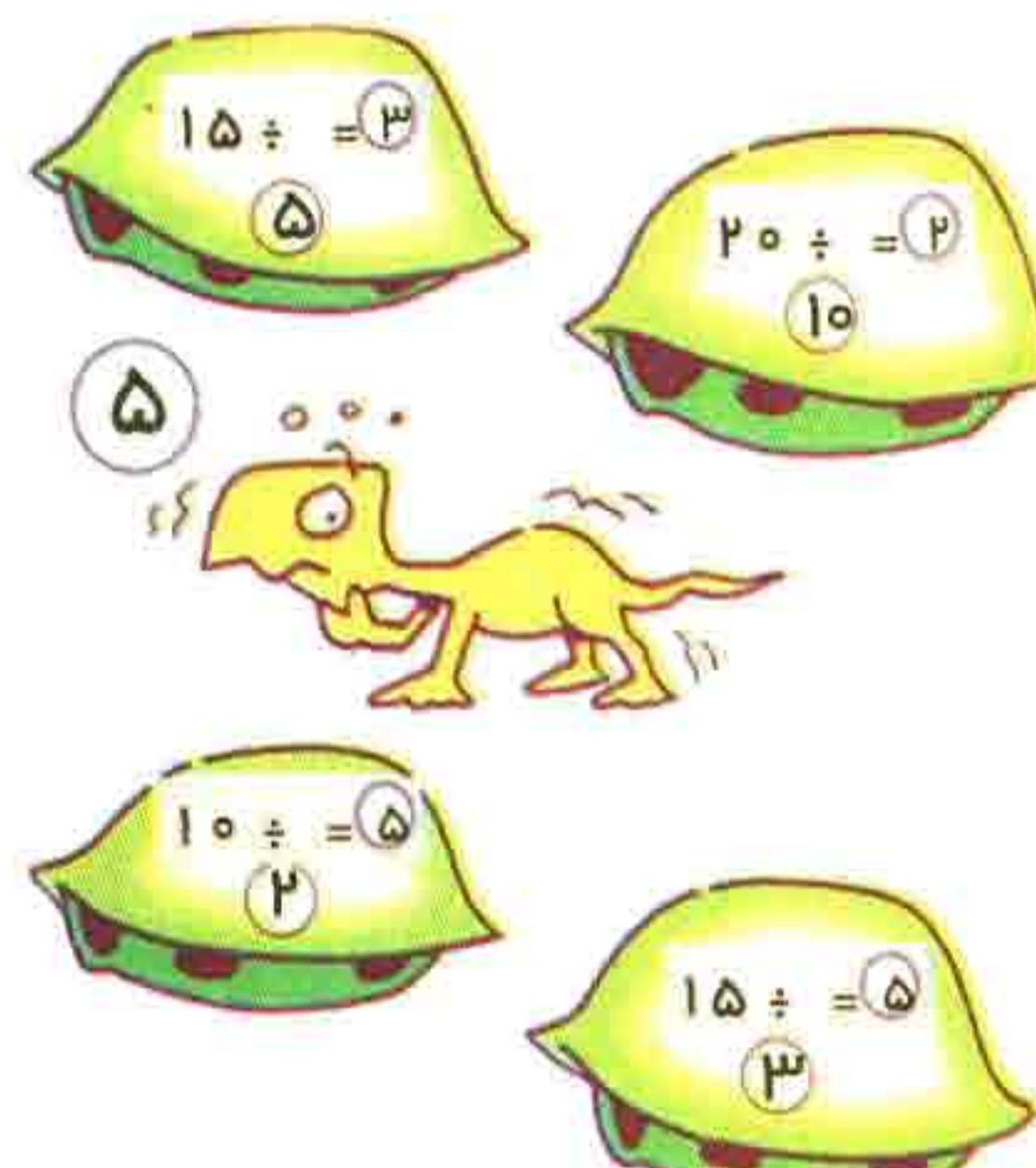


### پاسخ سرگرمی‌های شماره گذشته:

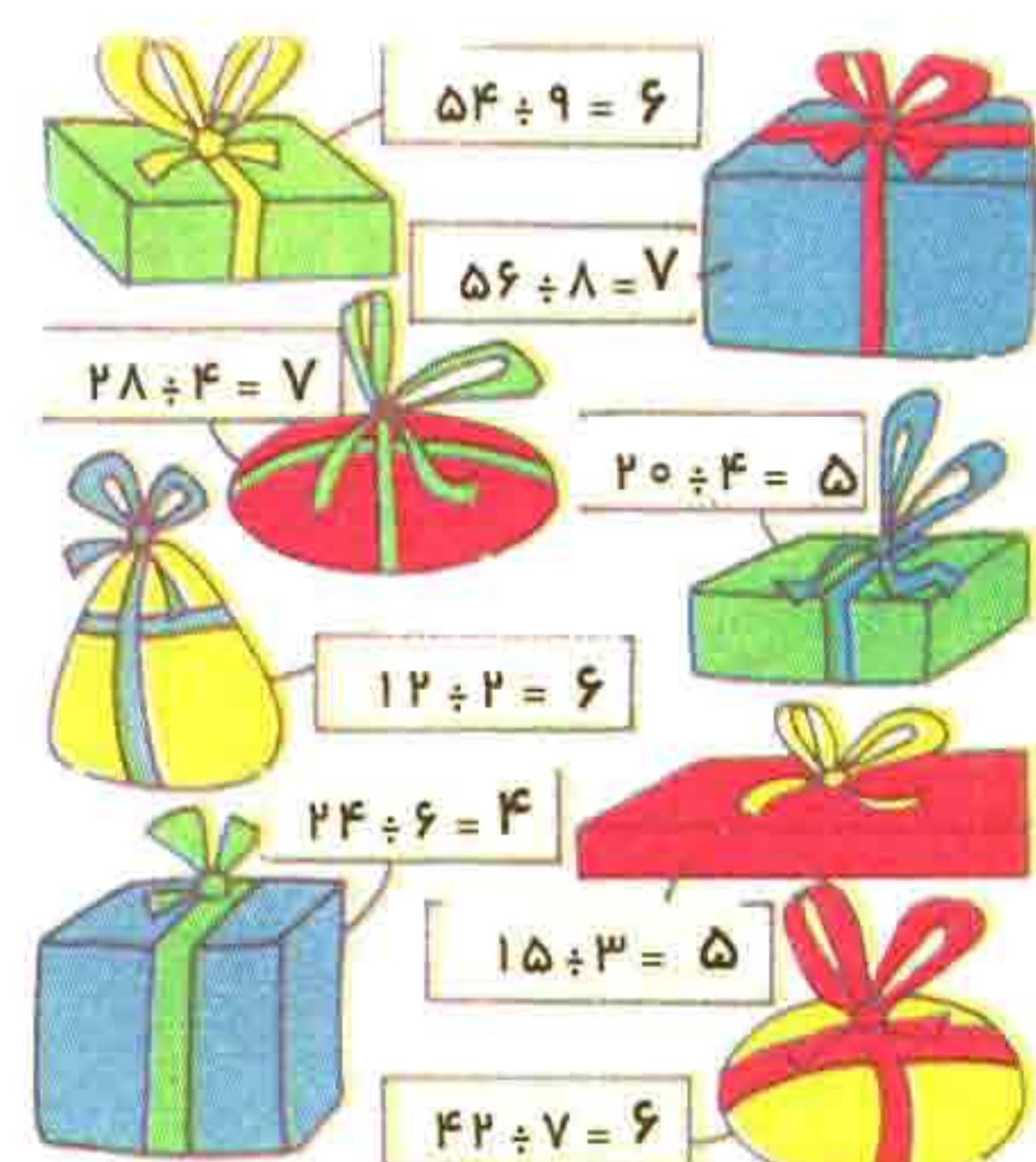
#### خرگوش بازیگوش



#### لاک پشت بدون لاک



#### بسته‌های هدیه

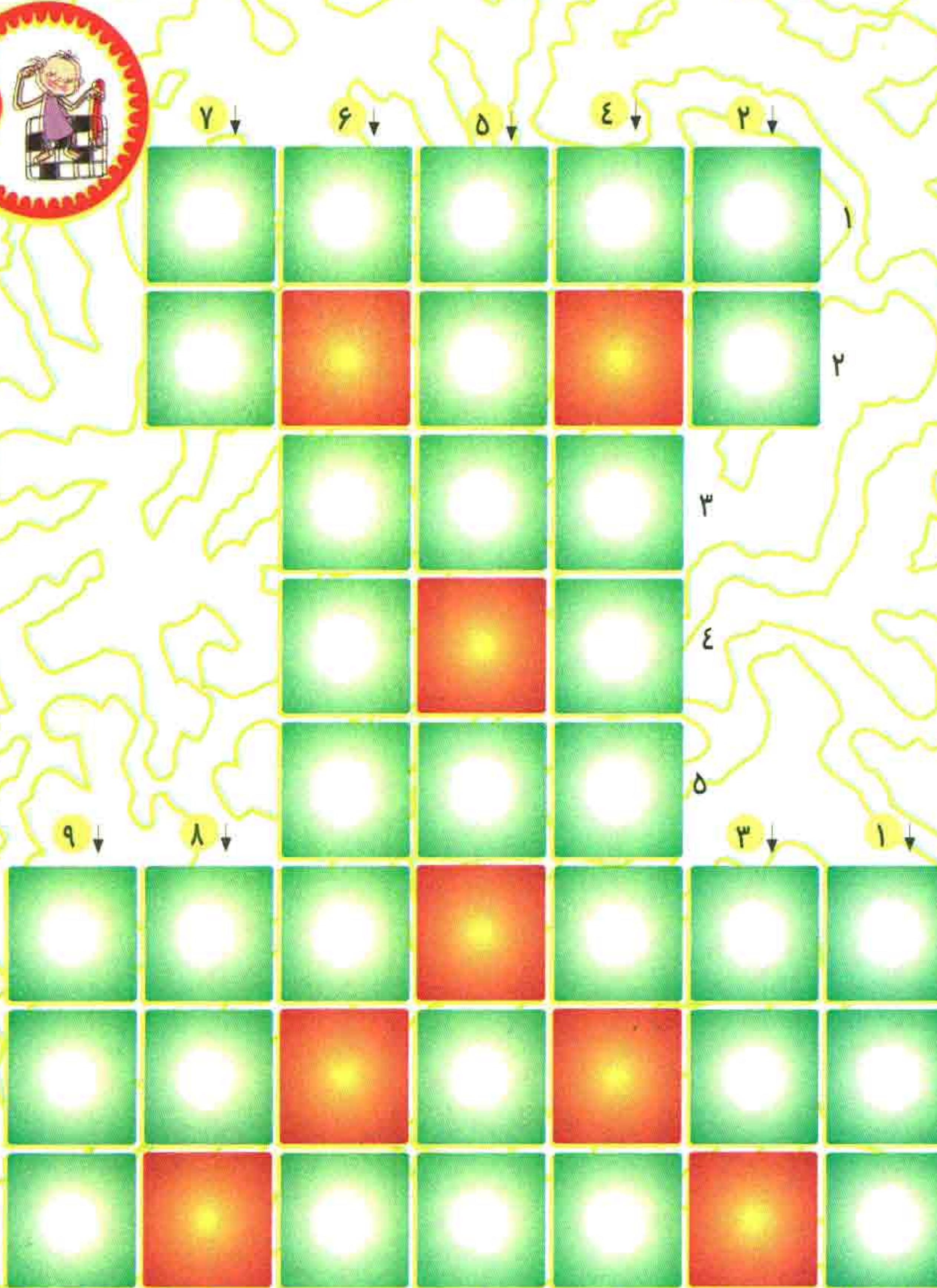


آنها زندگی مشترک خود را در مردانه و در کلبه کوچک خود آغاز می‌کنند در حالی که ...



۸۰

# جدول چهل خانه



پاسخ جدول شماره گذشته

جدول مربع در مستطیل			
۱	۲	۳	۴
۵	ر	ا	م
۶	ک	ل	ی
۷	ن	ز	۳
۸	س	س	۴
۹	د	۲	۱
۰	ج	۰	ج
۱	ن	۰	د
۲	ب	س	۰
۳	ز	۰	۰

## افقی

۱. فرماندار و بزرگ‌لشگر و سپاه.
۲. گرم‌نیست.
۳. دانه‌های شیرین کننده - وزنه، آن را نشان می‌دهد.
۴. فرمان و دستور.
۵. حرف تعجب خانم‌ها - چهره و صورت، در بازی شطرنج هم هست.
۶. رفتن از شهری به شهر دیگر.

## عمودی

۷. بی‌مزه‌نیست، اما محصول کار دو نفر آشپز است.
۸. جهتو سمت.
۹. ویتامین انعقاد خون.
۱۰. در سیر و گردش.
۱۱. سربی گناه بالای آن نمی‌رود - محصول صابون.
۱۲. برای درمان بیماران تجویز می‌کنند.
۱۳. پروردگار.
۱۴. طلا.
۱۵. درختی که در جنوب کشور مان یافت می‌شود.

۳۹



قهرمانان قصه‌های  
بچه‌ها، در شادی آن‌ها  
شریکند.

## لطیفه

مرد: اگر نصف جهان را به  
تو بدهیم دست از فضولی  
برمنی داری؟  
فضول: نصف دیگر ش را به  
کی می دهی؟



از گورخر می پرسند: چرا  
تو خط خطی هستی؟  
گورخر جواب می دهد:  
چون در تیم یو و نوس بازی  
می کنم.



آدمخواری سوار هوای پما  
می شود. وقتی وقت غذا  
می شود، مهمان دار فهرست  
کتابهای مختلف را به او  
می دهد و می گوید: کدام را  
می خواهید؟ آدمخوار می گوید:  
این چه فهرستی است فهرست  
مسافرها را بده!

معما

کدام چهار برادرند که هر  
قدر می دوند، به هم نمی رستند؟  
جواب: تایر ماشین

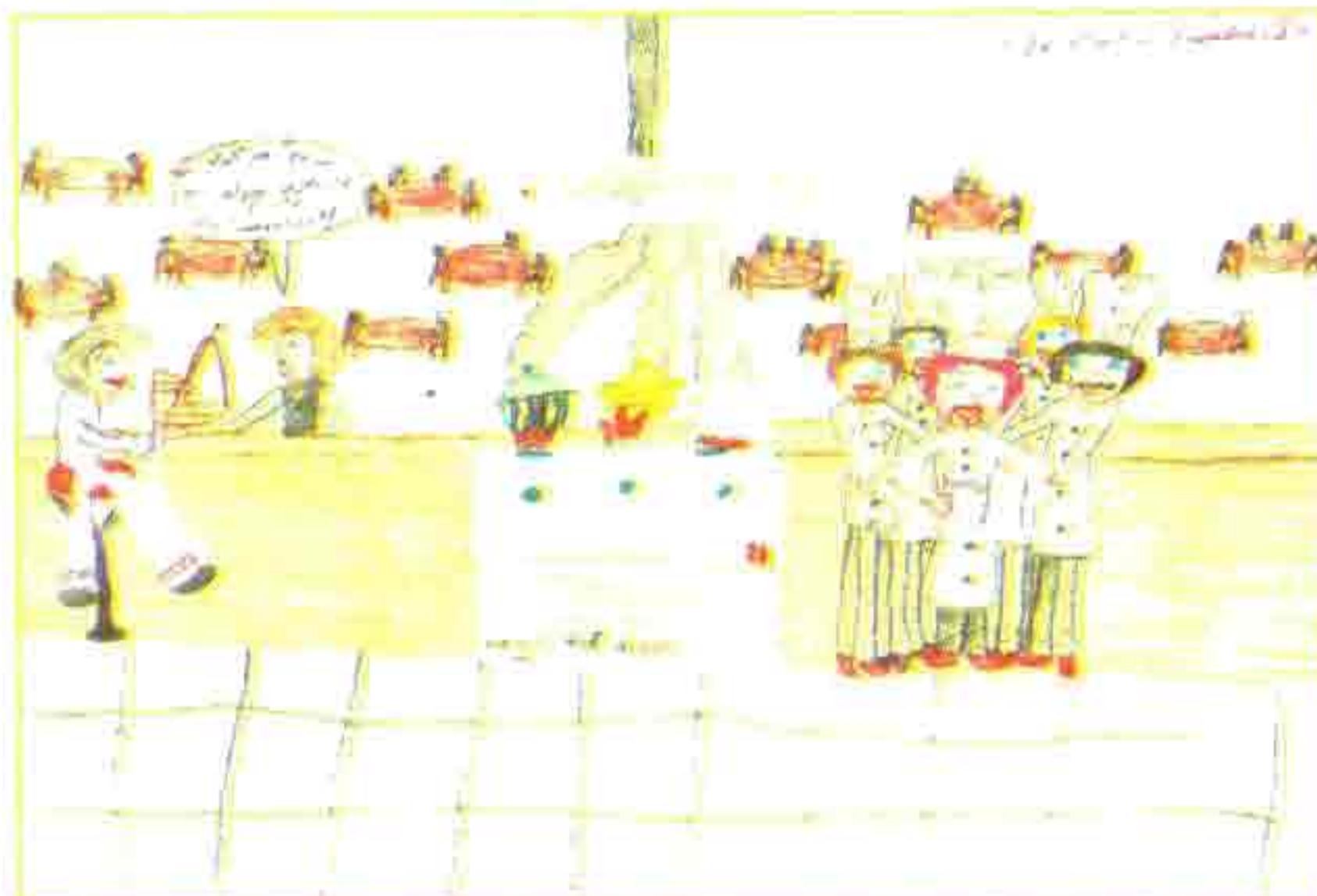


دندان دارد ولی هرگز  
چیزی نمی خورد؟  
جواب: شانه



آن چیست که چشم دارد  
ولی نمی بیند؟  
جواب: جوانه سبز مینی  
علی توکلی از اصفهان

فاطمه محتشمیان / ۲۱ ساله / از تهران



## ستون در گوشی

بعضی وقتها از دست مادرم بسیار ناراحت می شوم چون  
اصلًا به من توجهی ندارد و بی توجهی می کند. و یک چیز دیگر که  
بعد از اینکه مادرم نمره های بد مرا بیند نسبت به من  
بی توجه تر می شود. من اینطور زندگی کردن را اصلاً دوست  
ندارم.



همیشه آرزو می کردم یک برادر داشته باشم. خدا یک  
برادر به من داد. من گفتم «چرا خواهر نشد» بعد برادرم مریض  
سختی گرفت. از خدا خواستم خوب شود و قی خوب شد خدرا را  
شکر کردم و از او خواستم برادرم همیشه سالم باشد. قلبم برایش  
من تپد. دلم خلی برایش می سوزد. توی کلاس هم بعضی بچه ها  
خودخواهند، آقا معلم به آنها بیشتر محل می گذارد و با آنها  
شوخی می کند. انگار همه کارهای کلاس را آنها کرده اند من  
دوست دارم یک روزی دایی بشوم ولی متأسفانه فقط عموم  
می شوم. چون فقط یک برادر دارم و خواهر ندارم. و داداش  
شش ماهه ام زیاد می خوايد و من نمی توانم با او بازی کنم.  
**نعمت الله باقری نژاد - ۱۲ ساله از شیراز**

چرا انسان ها آنقدر به نمره اهمیت می دهند ولی به دانش  
زیاد اهمیت نمی دهند.

## هاشم زنجانی مختار کلاس دوم راهنمایی از نوشهر



من یک درد دل با شما دارم. آرزویم این است که همه  
جای دنیا صلح باشد و هیچ جنگی نباشد تا بچه ها با آرامش زندگی  
کنند.

## زینب رحیمی ۹ ساله از ارگ



پریسا (وهن نژاد - ۸ ساله / از قم)



## مغز گنجشکی

در حیاط مان نشسته بودم، آفتاب گرم تابستان  
فروکش می کرد و خورشید رو به سر از پری پله پاتین  
می آمد. نسیم خنکی وزید. سرمه را بالا گرفتم گنجشکی پرید  
آمد لب حوض نشست. تصویرش افتاد داخل حوض. انگاری  
داشت فکر می کرد که پرنده های هم هست که مثل ماهی در  
داخل آب شنا بکند. پرنده پرید و رفت. چند دقیقه دیگر  
چند پرنده ای دیگر هم آمدند لب حوض نشستند. دیدند  
پرنده اول با بال خود و صدای جیک جیک به دیگر پرنده ها  
اشاره کرد که چند پرنده هم در حوض آب مثل ماهی شنا  
می کنند. آنها نگاه کردند، دیدند. آن چند پرنده که آمده  
بودند، جیک جیک کنان رفتند و فقط همان یک پرنده ماند.  
آن پرنده می گفت اگر این پرنده ها می توانند شنا بکنند چرا  
من نتوانم، یکباره رفت بالا و با سرعت عجیب داخل حوض  
رفت. آن پرنده که تصویرش در داخل حوض بود دیگر نبود.  
یکباره یک چیزی در آب چالاپ، چالاپ می کرد و همان  
گنجشک بود که دست و پا می زد. با عجله به طرف حوض  
دویدم و او را از حوض بیرون کشیدم. گذاشتیم پیش پنجره  
تا خشک شود و حالش سر جا بیاید. پدرم صدایم زد، رفت  
وقتی برگشتم دیگر گنجشک را ندیدم. بچه ها می دانید آن  
چیزی که من دیده بودم چه بود؟ فهیمیدم که عقل و فکر  
گنجشک ها هم مثل خودشان کوچک است.

**محمد منصور صادقی ۱۴ ساله از سمیرم**

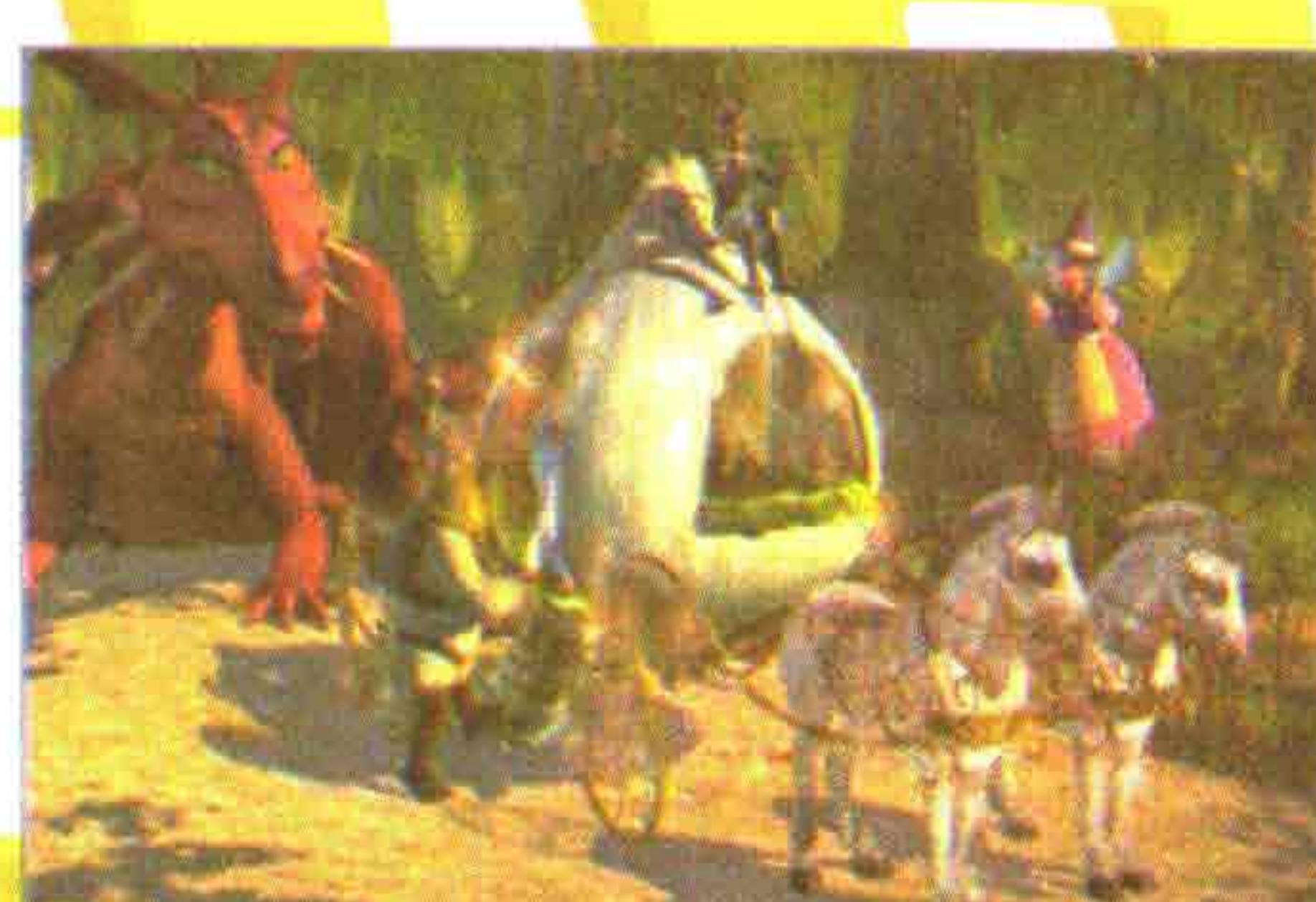
## قاب

شیوا کامرانی، از تهران (در مراسم جشن تکلیف)



۱۵

کالسکهای زیبا برای  
سفر شرک و همسرش  
تدارک دیده می شود.



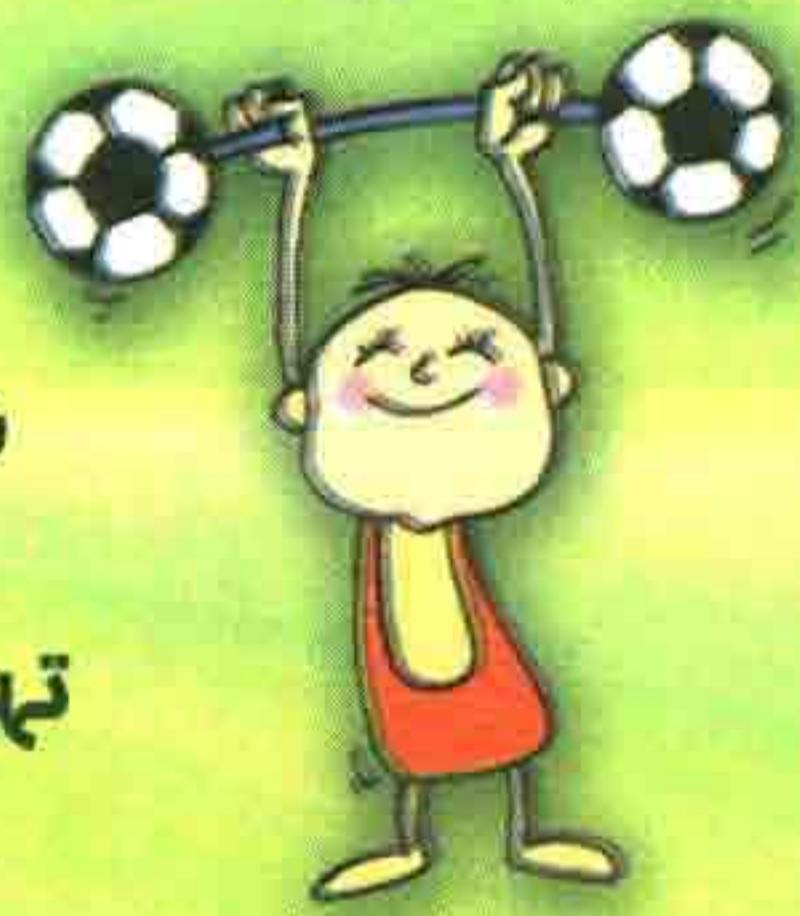
۱۶

فرستنده:

نشروج



نشانی:



تهران - خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲  
امور مشترکان مجله هفتگی «دوست»

دوست



۱۵



جشن و پایکوبی قهرمانان  
قصه‌های کودکان آغاز می‌شود.



# دوست



بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۴ هر ماه ۴ شماره، هر شماره ۱۷۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶

به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانگی به نشانی:

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

## قابل توجه متقدیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور  
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق  
را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس  
نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان  
مجله دوست ارسال نمایند.

- بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست»: ۷/۵۰۰ ریال
- خاورمیانه (کشورهای همچو) ۸/۰۰۰ ریال
- اروپا، آفریقا، زاپن ۰۰۰ / ۸ ریال
- آمریکا، کانادا، استرالیا ۵۰۰ / ۹ ریال

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

نشانی :

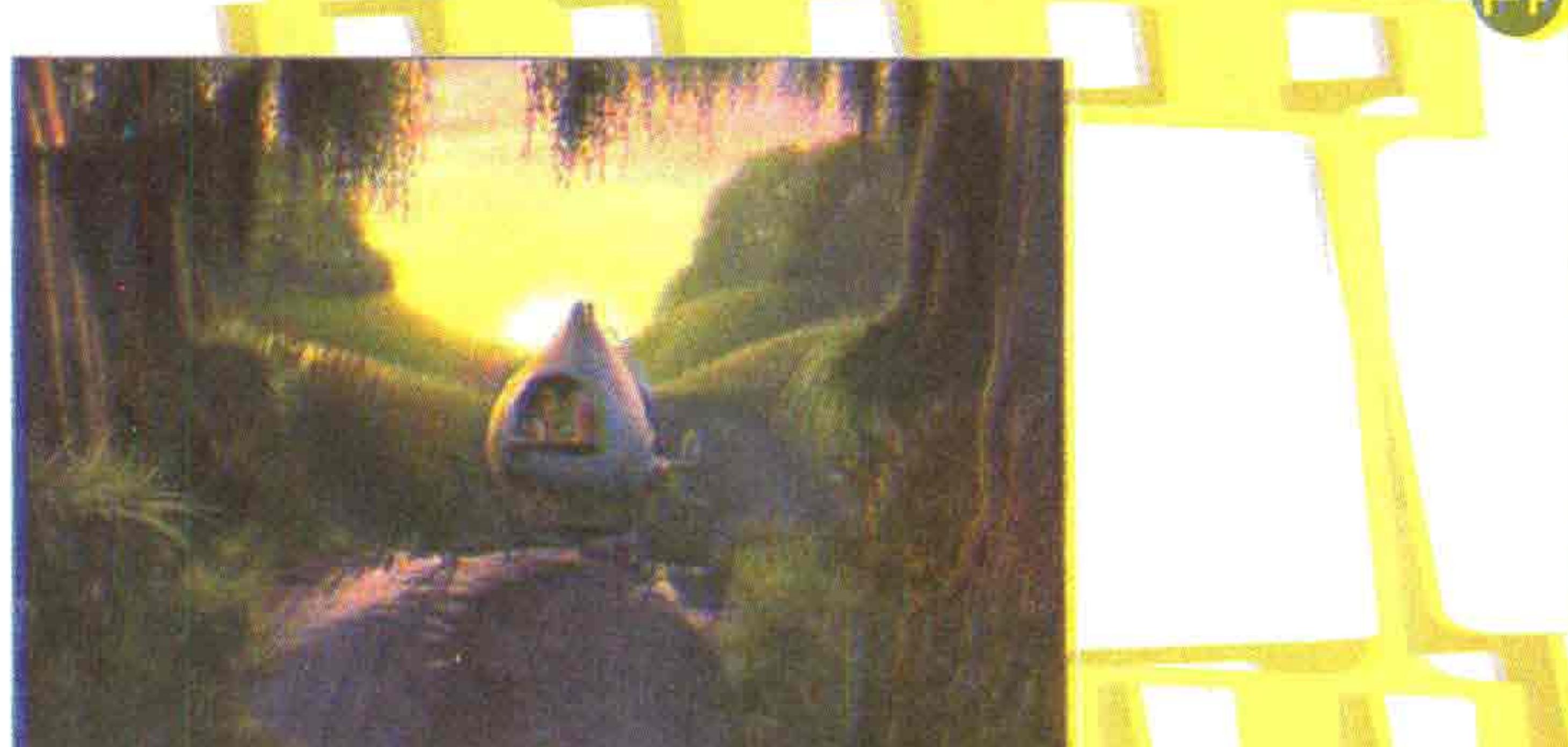
کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

امضاء

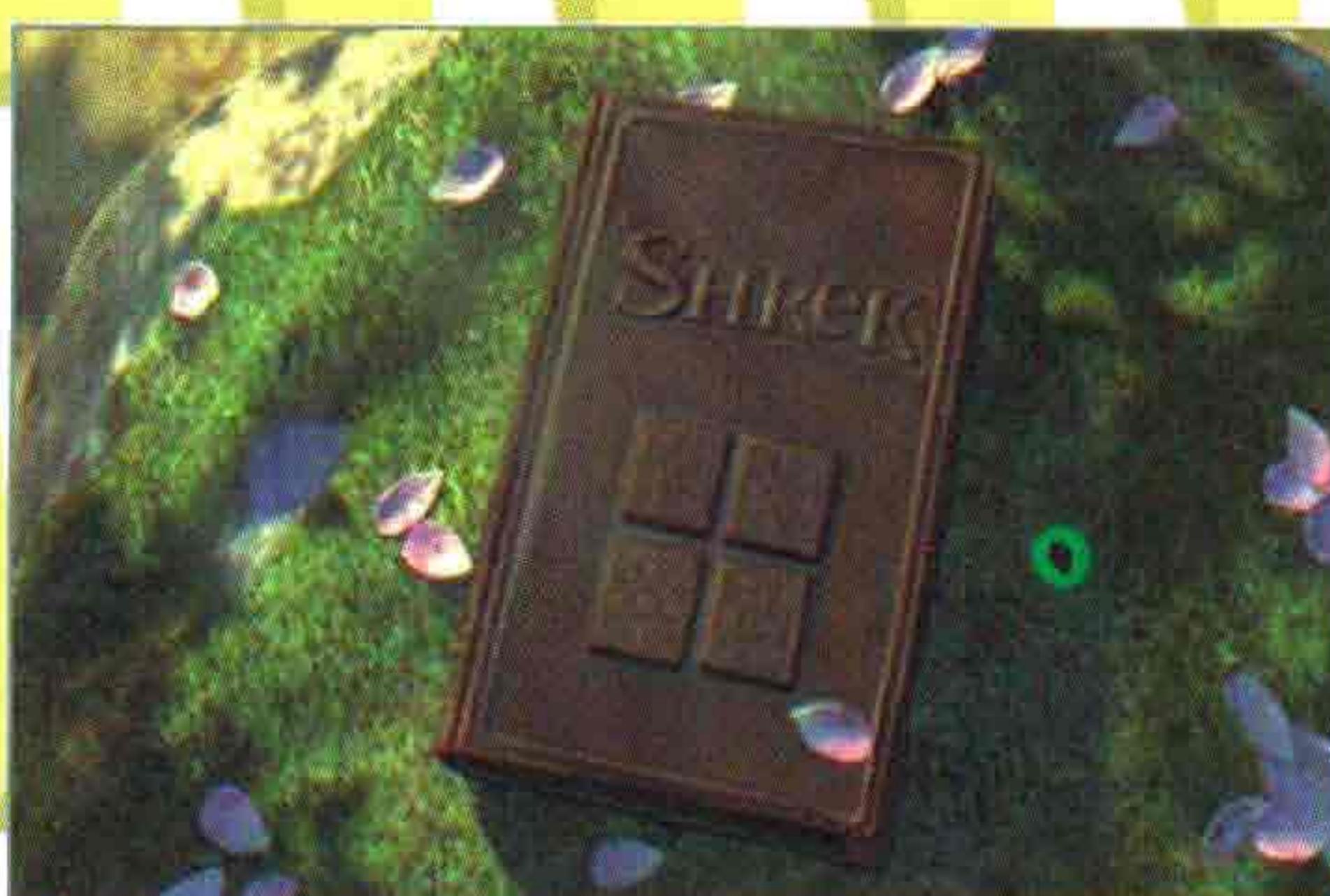
و کالسکه شرک و فیونا برای  
آغاز یک زندگی خوب آنها را با  
خود می‌برد.





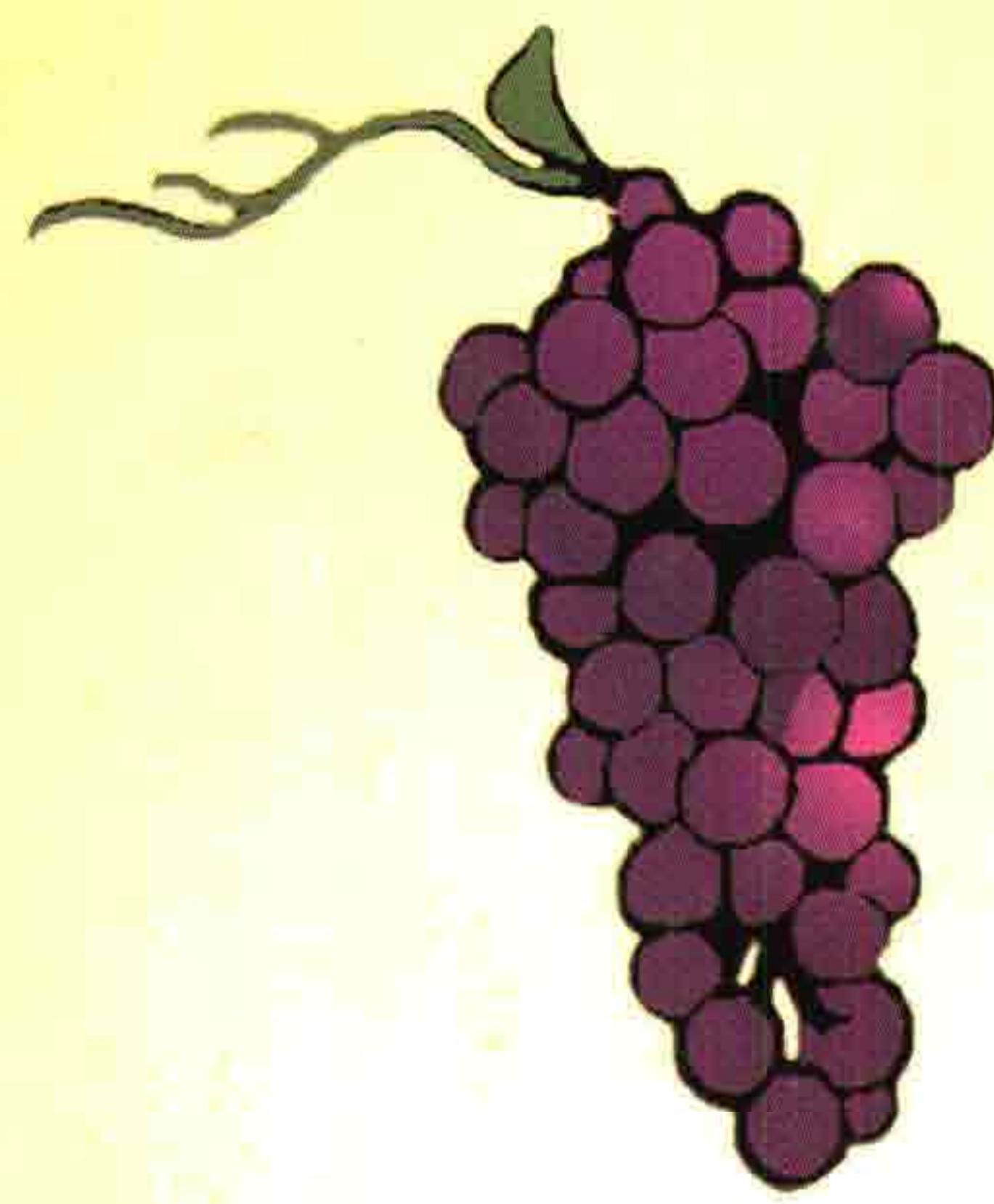
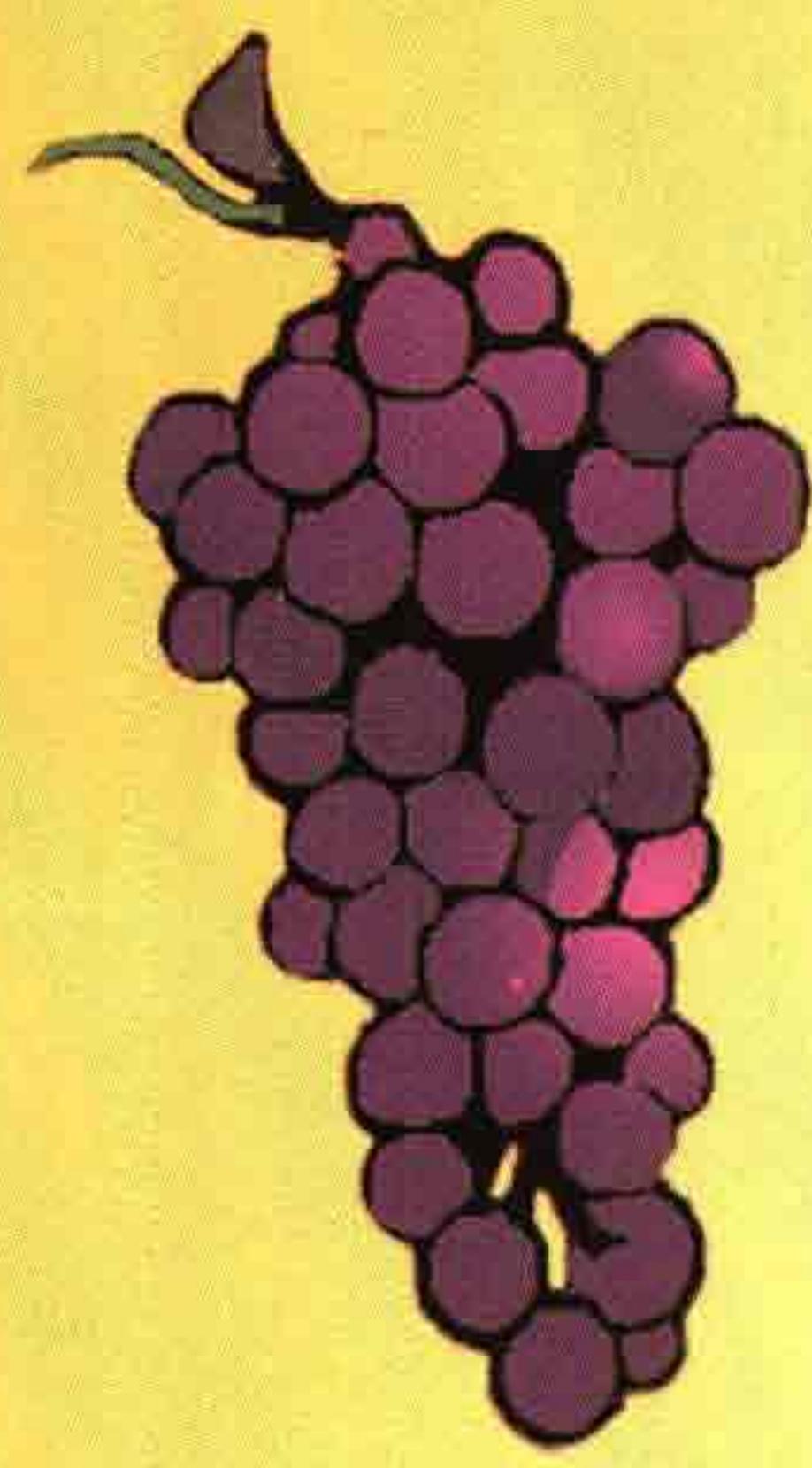
۱۵

## شکر



و به این ترتیب داستان شرک غول سبز مهربان با خوبی و خوشی به پایان می‌رسد.

اما ماجراهی شرک در اینجا پایان نمی‌گیرد. ادامه ماجراهای او و فیونا را در هفته آینده دنبال کنید.



بازی

کدام انگور؟!

شرح در صفحه ۲

